

علم حضرت علی علیہ السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از ویژگی های امیرالمومنین علی علیه السلام علم فراوان حضرت بوده است. که این علم از پیامبر خدا به او به ارث رسیده بود. علمی که منحصر در امیرالمومنین بود و هیچکدام از اصحاب پیامبر خدا این علم را نداشتند.

علم فراوان حضرت شامل:

اطلاع دقیق در مورد حوادثی که در تاریخ بشریت رخ داده بوده یا حوادثی که در آینده رخ می دهد.

اطلاع از زمان مرگ افراد. اطلاع از سعادت یا شقاوت افراد اطلاع از آنچه در ذهن افراد می گذشت.. احاطه کامل به همه علوم بشر. پاسخ به تمامی سوالات حتی معماهای خیلی پیچیده. قضاوت های خیلی عجیب و درست و مطابق واقع و عادلانه.

اطلاعات دقیق از مسائل آسمانها. اطلاع دقیق از عالم برزخ و حوادثی که در آنجا می گذرد.

اطلاعات دقیق از سرنوشت مرده ها. اطلاعات دقیق از کتابهای آسمانی بویژه قران کریم و تاویل و تفسیر دقیق قران کریم.

و عالم بودن به زبانهای تمام مردم کره زمین و اطلاع دقیق از گنج های کره زمین و احاطه کامل به سایر اطلاعات سیاسی و تاریخی و جغرافیایی و پزشکی و

اطلاع از زبان حیوانات و صحبت کردن با آنها و...

حضرت علی علیه السلام تعدا مورچه های روی زمین را می دانستند! تعداد پرنده های توی آسمان را می دانستند! تعداد ماهیان دریا را می دانستند! تعداد برگهای درختان را می دانستند! تعداد قطرات باران را می دانستند!

از بچه های در رحم مادران خبر داشتند که پسر است یا دختر! و اینکه در آینده این کودک چه می شود خبر داشتند.

امام علی (ع) در خطبه 175 «نهج البلاغه»، به گوشه ای از علم خود به «اسرار غیب» و «حوادث آینده» اشاره کرده، می فرماید: «اگر بخواهم می توانم هر یک از شما را از آغاز و انجام و تمام شئون زندگی اش آگاه کنم؛ ولی از آن می ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا (ص) شود و آن حضرت را به فراموشی بسپارید، من این اسرار را در اختیار گروهی از افراد با ایمان می گذارم¹ و من آنچه می گویم از خود نمی گویم؛ بلکه همه این امور را از رسول خدا (ص) شنیده ام.

(ارائه اخبار آینده و بیان امور غیبی، یکی از ابعاد وسیع نهج البلاغه را تشکیل می دهد. مجموعاً در «این کتاب بیش از 75 بار خبر غیبی آمده است که بیشتر آنها تحقق یافته اند.)

بارها شده بود که مثلاً فرد یهودی مدینه می آمد و سؤالاتی داشت که از اصحاب پیامبر می پرسید ولی هیچکسی پاسخ آنها را بلد نبود جز امیرالمومنین علیه السلام.

این گروه، افرادی همانند «کمیل بن زیاد»، «رشید هجری»، «اصبع بن نباته»، «میثم تمار» و «حبیب بن مظاهر» بوده اند که هر یک حافظ¹ بخشی از این اسرار محسوب می شدند. در تاریخ زندگی آنها می خوانیم که در مواقع حسّاسی پرده ها را بالا می زدند و گوشه ای از آن اسرار را فاش می کردند که در تواریخ مذکور است. هنگامی که شاگردان ایشان، حامل چنین اسرار و دارای چنین مقاماتی باشند، پیداست که استاد آنها در چه پایه و مقامی بوده است

امیرالمومنین علم به گذشته و علم به حال و علم به آینده را داشتند. در خطبه هایشان، حضرت علوم غیبی فراوانی را بیان کرده اند. خطبه ی بدون نقطه و بدون الف فوری بیان نموده اند. برای سخنرانی هایشان هیچوقت نیاز به اماده کردن از قبل نداشته اند و همه را بدون مطالعه قبلی بیان می کردند. و اینکه حضرت علی علیه السلام اسم اعظم را می دانستند.

کلیات دانش ها و اصول علوم و جزئیات و فروع آن ها نزد حضرت علی (ع) حاضر بود. مفضل می گوید: روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مفضل! آیا گُنه معرفت محمد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را می دانی؟ عرض کردم: ای آقای من! گُنه معرفت آن ها چیست؟ فرمود: ای مفضل! هرکس گنه معرفت آن ها را بشناسد، در برترین مراتب ایمان خواهد بود. عرض کردم: ای آقای من! آن را به من بشناسان؟ فرمود: ای مفضل! بدان که آن ها، می دانند که خداوند عزوجل چه چیزهایی را خلق کرده است؛ بدان که آن ها کلمه تقوا و خزینه های آسمان ها، زمین ها، کوه ها، بیابان ها و دریاها هستند؛ بدان که آن ها می دانند که چند ستاره و فرشته در آسمان است و وزن کوه ها چه قدر است و حجم آب دریاها، و نهرها و چشمه ها چه قدر است و هیچ برگی (از درختی) نمی افتد، مگر آن که آن ها می دانند و هیچ دانه ای در ظلمات زمین و نیز هیچ رطوبت و خشکی که در کتاب مبین آمده است، نیست. مگر آن که آن ها (همه) را می دانند^۲

علی علیه السلام هم به ظاهر اشیاء و مخلوقات آگاه بود و هم نسبت به باطن و ملکوت آن ها اطلاع کافی و احاطه علمی کامل داشت. مؤید این مطلب، روایات فراوانی است که در این مورد وارد شده است^۳

^۲ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۶

^۳ همان، ص ۱۰۹

خلاصه اینکه امیرالمومنین علیه السلام همه چیز را می دانست. و در تاریخ بشریت فقط پیامبر اسلام بود که همه چیز را می دانست و بعد از او حضرت علی علیه السلام و بعد این علوم به امامان بعد علیهم السلام منتقل شده تا به امام زمان علیه السلام رسیده است.

در این کتاب به نمونه هایی از علم فراوان امیرالمومنین علیه السلام اشاره می شود.

تابستان 1402. کرمانشاه

و کل شیء احصیناه فی امام مبین (یس ایة 12)

همه چیز را در امامی که اشکار است (علی علیه السلام) جمع کرده ایم.

یکی از ابعاد شخصیتی حضرت علی علیه السلام بعد علمی ان حضرت می باشد که در این مورد مطالبی را عرضه می نمایم:

در ابتدا باید گفت که مگر می شود دریای علم علی علیه السلام را احصا کرد و شمرد؟

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هربابی هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیا رفت.

همه علوم عالمان شیعه از ابوالاسود دثلی که پدر علم نحو است گرفته تا علمای شیعه زمان ما که شاید این علما در طول 14 قرن قریب یک میلیون عالم بشوند و همچنین صدها هزار جلد کتابی که تالیف کرده اند، همه اینها علمشان را از امامان اخذ کرده اند و نزد امامان (ع) شاگردی نموده اند و علم امامان همه برگرفته از علم علی علیه السلام است. مثلاً علم امام صادق (ع) از علی علیه السلام

گرفته شده. علم امام باقر (ع) از علی علیه السلام گرفته شده. امام جواد (ع) که به سی هزار سوال در سن هفت سالگی جواب دادند علمشان از علی علیه السلام اخذ شده است. ولی از باب تبرک و تیمن به قطره ای از دریای بیکران علم علی علیه السلام اشاره می شود:

بعد از پیامبر اسلام، کسی در جهان هستی دانشش به پای علی علیه السلام نمی رسد. زیرا از ده جزء علمی که خدا به بشر داده، نه جزئش را به علی داده و یک جزئش را به بقیه مردم. و علی در آن یک جزء مردم هم شریک است.

ای محمد؛

علی اول است، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند

امیرالمومنین امام علی (ع)

مولانا امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند

: «هنگامی که خداوند مرا به آسمانها بالا برد و با من گفتگو کرد قسمتی از آن گفتگوها این بود که فرمود

ای محمد؛

علی اول است، علی آخر و ظاهر و باطن است و او هر چیز را میداند

: عرض کردم

خداوندا؛ آیا این اوصاف تو نیست؟

: حضرت حق بعد از توصیف خودش آن جملات را برایم تفسیر کرد و فرمود

علی اول است یعنی

اول شخصی از امامان است که از او میثاق گرفتم

علی آخر است یعنی

آخر شخصی هست که او را قبض روح می کنم و او جنبنده ای است که با مردم تکلم خواهد کرد^۴

ای محمد؛

علی ظاهر است یعنی

هر آنچه را برای تو از طریق وحی گفتم برای او ظاهر کردم

ای محمد؛

علی باطن است یعنی

آن سری که تو را از آن با خبر کردم و تو پنهان کردی، در باطن علی هم قرار دادم و او در نهان دارد، پس سری

بین من و تو نیست که او نداند

ای محمد؛

علی به آنچه از حلال یا حرام آفریده ام عالم است و آن را می داند^۵

پیشگویی حضرت از شهادت خویش

در کتب تاریخی آمده است: امام علی (علیه السلام) در مورد نحوه شهادتش فرمودند: «ای کوفیان! سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید شما را از حوادث آینده پیش از آن که رخ دهد، آگاه می کنم، تا به هوش آیید و دیگرانی را هم که اهل پند گرفتن و عبرت آموزی اند، بیم دهید. گویا می بینم که می گوئید: علی دروغ می گوید! همچنان که قریش، به پیامبرشان و به سرورشان محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) حبیب خدا گفتند ... به خدا سوگند، دوست داشتیم که شما را نمی شناختم. شما سینه ام را ... از خشم آکندید و حکومت را با ترك همراهی و نافرمانی تباه ساختید». آن گاه امام در حالی که دست بر سر و محاسن خود می کشید، فرمود: «چرا آن روز نمی

(اشاره به آیه 82 سوره نمل)^۴

القطره تألیف مرحوم علامه مستنبط رحمت الله علیه جلد اول صفحه ۲۹۶^۵

رسد که شقی ترین این امت، محاسنم را با خون سرم رنگین کند؟! این قرار و عهد از «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با من است»⁶

ابوالطفیل می گوید: روزی که ابوبکر مرد من بر سر جنازه اش حاضر بودم و زمانی که با عمر بیعت کردند حضور داشتم، که علی بن ابی طالب (علیه السلام) گوشه ای نشسته بود جوانی یهودی و خوش صورت، با نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا تو دانشمندترین این امت به کتابشان و امر نبوت پیغمبرشان هستی؟ عمر سرش را پائین انداخت... و گفت: دامن این جوان را بگیر. یهودی گفت: این جوان کیست؟ عمر گفت: او علی بن ابی طالب است. یهودی (به امام علی (علیه السلام) عرض کرد: جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند؟ آیا می میرد یا کشته می شود؟. علی (علیه السلام) فرمود: ای هارونی او بعد از پیغمبر ۳۰ سال زندگی می کند بدون یک روز کم و زیاد سپس ضربتی به اینجا - یعنی به فرق (سرش - وارد می آید و محاسنش از خون فرقه رنگین می شود)⁷

عمر بن واثله نقل می کند: (هنگامی که) امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم را برای بیعت گرد آورد، عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله (برای بیعت) نزد آن حضرت آمد، حضرت دو بار یا سه بار او را برگرداند (و حاضر به بیعت کردنش نشد) و پس از آن با او بیعت کرد و هنگام بیعت با او فرمود: چه چیز جلوی بدبخت ترین این امت را گرفته؟ سوگند به آن که جانم دست اوست که تو این را از این خضاب می کنی - و دست مبارک بر محاسن و سر خود نهاد - و همین که ابن ملجم بیرون رفت حضرت به این دو بیت شعر را خواندند

کمتر را برای مرگ محکم ببند (مهای آن باش) زیرا مرگ به دیدار تو خواهد آمد

و آنگاه که بر تو وارد شد از مرگ جزع (و بیتابی) مکن

لارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۷۸⁶

(کلینی رازی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية،⁷

علی بن حزور از اصبع بن نباته نقل می‌کند: علی (علیه‌السلام) در همان ماهی که در آن کشته شد برای ما خطبه خواند و فرمود: ماه رمضان آمد و این ماه، بزرگ ماه‌ها و آغاز سال است در این ماه (یا در این سال) آسیای سلطنت به گردش درآید. آگاه باشید که در این سال شما در یک صف (بدون امیر) حج خواهید کرد، و نشانه‌اش این است که من در میان شما نیستم، اصبع گوید: آن حضرت خبر از شهادتش می‌داد ولی ما نمی‌دانستیم

بیست پیشگویی امام علی علیه السلام از حوادث جانگداز کربلا

خوشا به حال تو ای خاک کربلا

هرثمه بن سلیم گوید: با علی علیه‌السلام به صفین (برای جنگ با معاویه) می‌رفتیم، وقتی به زمین کربلا رسیدیم حضرت در آنجا با ما نماز جماعت خواند بعد از سلام نماز با دست مبارک مقداری از خاک کربلا برداشت و بوئید، سپس فرمود:

خوشا به حال تو ای خاک، البته که از تو گروهی (روز قیامت) محشور شوند که بی حساب وارد بهشت می‌گردند.

هرثمه وقتی به خانه برگشت به همسر خود به نام جرداء که از شیعیان حضرت بود گفت: آیا نمی‌خواهی تو را از کار مولایت ابالحسن به شگفت آورم؟ وقتی به سرزمین کربلا رسیدیم مقداری از خاک آن زمین برداشت و بوئید و گفت: خوشا به حال تو ای خاک البته که از تو گروهی روز قیامت محشور می‌شوند که بی حساب وارد بهشت می‌گردند، او از کجا علم غیب دارد؟

جرداء همسرش گفت: ای مرد ما را رها کن، امیرالمؤمنین جز حق نمی‌گوید. هرثمه گوید: (روزگار گذشت تا در زمان یزید) عبیدالله بن زیاد برای جنگ امام حسین علیه‌السلام مردم را بسیج می‌کرد، من در آن لشکر بودم، وقتی به زمین کربلا و امام حسین و اصحاب او رسیدم، به یادم آمد آن منزلی را که با علی علیه‌السلام آمده بودم و آنجائی که حضرت خاک را برداشته و آن سخن را

گفته بود شناختم

از آمدن خود ناراحت شدم ، اسب خود را به طرف اباعبدالله الحسین رانده نزد حضرت آمدم سلام کردم و حدیث پدر بزرگوارش در این امکان را نقل کردم حضرت فرمود: به کمک ما آمدی یا بر علیه ما؟ گفتم : ای پسر پیامبر نه با شما و نه بر علیه شما، زن و فرزندم را رها کردم و از پسر زیاد بر ایشان نگرانم ، حضرت فرمود: زود برگرد و دور شو تا کشته شدن ما را نبینی ، سوگند به آنکه جان حسین در دست اوست ، هیچ کس امروز نیست که کشته شدن ما را ببیند و یاری نکند مگر اینکه داخل جهنم شود. هرثمه گوید: به سرعت از زمین کربلا فرار کردم تا کشته شدن آنها را نبینم مؤلف گوید: اصحاب امام حسین علیه السلام همگی مشخص بودند و یک نفر کم و زیاد نمی شد. و چقدر فرق است میان آنان که با شتاب و به هر وسیله ممکن خود را به رکاب پسر پیامبر صلی الله علیه وآله رساندند و به فیض شهادت رسیدند و آنانکه نزد حضرت بودند و دنیای پست را اختیار کردند

به خدا قسم آنها اینجا فرود می آیند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جویره بن مسهر عبدی گوید: در راه صفین وقتی امیرالمؤمنین به زمین کربلا رسید نگاهی به چپ و راست افکند و گریه کرد سپس فرمود: به خدا قسم اینجا فرود می آیند، مردم سخن حضرت را نفهمیدند . مگر هنگام شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام یکی از اصحاب گوید: من در آنجا استخوان شتری را به عنوان نشانه همانجائی که حضرت اشاره کرده بود در زمین نهادم ، وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، دیدم استخوان همانجائی است که او و اصحاب او کشته شدند

وزنه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم اینجا فرود می آید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مخنف بن سلیم گوید: علی علیه السلام را در زمین کربلا دیدم که با دست خود اشاره می کرد و می فرمود: اینجا اینجا
 مردی پرسید: یا امیرالمؤمنین اینجا چیست ؟ فرمود: وزنه آل محمد صلی الله علیه
 ! و آله وسلم اینجا فرود می آید، وای بر شما از آنها و وای بر آنها از شما
 آن مرد گفت : این سخن یعنی چه ؟ فرمود: وای بر آنها از شما زیرا ایشان را
 می کشید و وای بر شما از آنها زیرا خداوند شما را به خاطر کشتن آنها داخل
 جهنم می کند
 در روایت دیگری آمده است : چون به حضرت گفتند اینجا کربلاست فرمود:
 (سرزمین) غم و غصه است ، آنگاه با دست مبارک اشاره به مکانی نمود و
 فرمود:
 اینجا محل قرار گرفتن بارهای ایشان و مکان مرکبهای آنهاست ، آنگاه به مکان
 دیگری اشاره نموده فرمود: اینجا خونهای ایشان ریخته می شود و سپس
 حضرت حرکت نمود

اینجا محل کشتگان عاشق است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین با مردم حرکت کرد تا به اطراف
 زمین کربلا رسیدند حضرت در محلی که به آن مقدفان گویند طواف کرده
 فرمود:
 اینجا دویست پیامبر و دویست سبط پیامبر شهید شده اند
 و اینجا محل کشته شدن عاشقان شهیدی است که نه پشتیبان بر آنها سبقت گرفته
 اند و نه آیندگان به آنها خواهند رسید
 و در روایت دیگری فرمود: خوشا به حال تو ای خاک که خونهای دوستان بر
 تو ریخته می شود

آه آه ، خاندان ابوسفیان از من چه می خواهند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن عباس گوید: هنگامیکه در راه صفین امیرالمؤمنین علیه السلام به نینوا رسید با صدای بلند مرا صدا زد و فرمود: ای پسر عباس آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، فرمود: اگر این زمین را مثل من بشناسی از آن عبور نمی کنی مگر اینکه مثل من گریان خواهی شد، آنگاه حضرت مدتی طولانی به شدت گریست و به گونه ای که محاسن شریفش خیس شد و دانه های اشک بر سینه او می ریخت و ما نیز با آن حضرت گریان شدیم سپس دیدیم حضرت از عمق جان ناله می زد و می فرمود: آه خاندان ابوسفیان از من چه می خواهند؟

آل حرب که حزب شیطانند و اولیاء کفر از من چه می خواهند؟ سپس حضرت: خطاب به فرزند خود امام حسین علیه السلام نموده فرمود ای ابا عبدالله صبر کن، که پدرت نیز تحمل می کند مثل آنچه به تو می رسد، سپس حضرت آب طلبید، وضو گرفته نماز خواند، دوباره سخنان خود را تذکر داده سپس چشمان مبارکش مختصری به خواب رفت، وقتی بیدار شد فرمود:

خوابی که حضرت امیر علیه السلام در سرزمین کربلا دید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای ابن عباس آیا آنچه را که الان در خواب دیدم به تو بگویم؟ عرض کردم: خیر است یا امیرالمؤمنین مقداری خوابیدید؟ فرمود: دیدم گویا مردانی از آسمان فرود آمدند با پرچمهای سفید و شمشیرهای براق که بر کمر داشتند، و اطراف این زمین را خط کشیدند، سپس دیدم گویا شاخه های این درختان بر زمین آمد، زمین به لرزه افتاد و دریائی از خون نمایان شد و دیدم که گویا حسین من که فرزندم و پاره تن من و مغز من است در این دریای خون غرق است و یاری می طلبد ولی کسی به او جواب نمی دهد. گویا آن مردان سفید که از آسمان آمدند ندا می کردند: ای خاندان پیامبر صبر

کنید، البته شما به دست بدترین مردم کشته می شوید و اینک بهشت مشتاق
:شماست . سپس آنها مرا تسلیت دادند و گفتند
ای ابالحسن بشارت باد تو را، خداوند چشم تو را روشن گرداند آنگاه که مردم
. در مقابل پروردگار عالمیان برخیزند، و از خواب بیدار شدم
سپس حضرت افزود: سوگند به آنکه جانم به دست اوست ، صادق مصدق
ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داد که هنگام رفتن برای
(سرکوبی) شورشیان به این سرزمین عبور خواهم کرد و اینکه این زمین کرب
و بلا است ، در این زمین هفده نفر از اولاد من و فاطمه علیهما السلام دفن می
شوند و این زمین در آسمانها به کرب و بلا معروف است همچنانکه مدینه و
مکه و بیت المقدس شهرت دارد و یاد می شود، سپس فرمود

قبر سیدالشهداء زیارتگاه خواهد بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام در یک پیشگوئی در مورد قبر سیدالشهداء فرمود:
گویا می بینم قصرها و ساختمانهایی که در اطراف قبر حسین علیه السلام
برافراشته ، و کاروانهایی که از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام بیرون می
آید، روزها و شبها نگذرد تا اینکه از اطراف زمین مردم به سوی آن جناب آمده
. و این مطلب ، هنگام انقراض حکومت بنی مروان است

وقتی چنین شد مبادا جفا کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیرون کوفه فرمود: پدر و مادرم فدای حسین
مقتول باد، به خدا قسم گویا می بینم انواع وحشیان (بیابان) را که گردنهای خود
!را بر قبر او دراز کرده بر او از شب تا صبح گریه و نوحه می کنند

پس چون زمان به اینجا رسید مبدا که بر او جفا کنید (شاید منظور حضرت این باشد که وقتی جانوران درنده به مصائب حضرت گریه می کنند شما از نوحه و (. عزاداری دریغ نکنید

تو را می کشند و آسمان و زمین بر تو می گریند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد و اصحاب حضرت اطراف او نشسته بودند . که حضرت حسین علیه السلام وارد شده مقابل ایشان قرار گرفت
امیرالمؤمنین دست مبارک را بر فرزندش نهاده فرمود: ای پسرک من ، خداوند
« : گروهی را در قرآن سرزنش نموده و فرموده

؛ فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانو منظرین

» یعنی : آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد و مهلت به آنها داده نشد
به خدا سوگند البته البته که تو را خواهند کشت و آنگاه زمین و آسمان بر تو
. خواهند گریست

پسر پیامبر را می کشند و تمام اشیاء، بر او خواهند گریست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میثم تمار می گفت : به خدا قسم البته البته این امت پسر پیامبر خود را در روز
دهم محرم خواهند کشت و آن روز را روز برکت می نامند و این مطلب واقع
. خواهد شد و در علم خداوند ثبت است
سپس افزود: بدان که این خبر عهدی است که امیرالمؤمنین به من نموده و خبر
داده است که در قتل او تمام اشیاء حتی وحشیهای بیابان و ماهیان دریا و

مرغان آسمان و خورشید و ماه ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از جن و انس و تمامی ملائکه آسمانها و زمین و رضوان (کلیددار بهشت) و مالک (نگهبان جهنم) و حاملان عرش گریه می کنند، و از آسمان خون و خاکستر! ببارد

سپس افزود: لعنت خداوند بر قاتلین حسین علیه السلام واجب شده همچنان که بر مشرکین و یهود و مجوس و نصاری واجب شده است

جبله (راوی خبر از میثم) گوید: گفتم: ای میثم چگونه مردم آن روز را روز برکت می دانند؟ میثم گریست و گفت: می پندارید که توبه حضرت آدم در آن روز قبول شده است با آن که خداوند توبه او را در ذی الحجه پذیرفت، و می پندارند که توبه داود در آن روز پذیرفته شده با آن که آن نیز در ذی الحجه بوده است

می پندارند یونس در آن روز از شکم ماهی رهائی یافت با آنکه خداوند او را در ذی الحجه نجات داد. می پندارند کشتی نوح در آن روز بر (کوه) جودی آرام گرفت در حالی که استقرار آن در ذی الحجه بوده، می پندارند خداوند در آن روز دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و حال آنکه آن در ماه ربیع الاول بوده است

ای جبله بدان که حسین بن علی سرور شهیدان است و برای اصحاب او در قیامت درجه ای (بس عظیم) است. ای جبله وقتی خورشید را قرمز مانند خون تازه یافتی بدان که سیدالشهداء کشته شده است

جبله گوید: روزی از منزل که بیرون آمدم دیدم خورشید چون قطعه های سرخ گشته است ناله کردم و گریستم و گفتم: به خدا قسم سرور ما حسین بن علی کشته شد

این شخص کشته می شود و کسی او را یاری نمی کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابو عبدالله جدلی گوید: نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام رفتم دیدم ابا عبدالله الحسین علیه السلام در کنار وی می باشد حضرت با دست مبارک بر کتف: فرزند خود زده فرمود

این شخص کشته می گردد و کسی او را یاری نمی کند، عرض کردم: یا امیر

المؤمنین به خدا قسم آن زمان بسیار ناهموار و زشت است حضرت فرمود:
آنچه گفتم واقع می شود

حسین علیه السلام الگوی بشریت در همه تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام روایت کند که حضرت علی علیه السلام به فرزند برومندش حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم ، حال من چگونه است ؟ فرمود: تو می دانی آنچه را دیگران به آن جاهلند زود باشد که عالم از دانش خود سود برد

ای پسرک من بشنو و ببین قبل از آنکه واقع شود قسم به آنکه جانم به دست اوست بنی امیه خون تو را می ریزند اما نمی توانند تو را از دین منحرف کنند و از یاد پروردگارت به فراموشی اندازند

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: قسم به آنکه جانم به دست اوست کافی است که مرا به آنچه خدا فرو فرستاده اقرار کنم ، من سخن پیامبر و پدرم را تصدیق می کنم .

همتش لازم که کرد از دین به پا انسان علم کاسمان افتد گر از پا آن علم برپاستی

دین یزدان سنت احمد طریق مرتضی تا ابد از همت مردانه اش برپاستی
او چو قلب و عالم امکان چو اعضا لاجرم قلب در انسان همی فرمانده اعضاستی

پا ز مستی بر بساط چرخ مینایی زند هر که را از عشق آن شد باده در میناستی
بایدش تا جان و سر بازد به سودای حسین در حقیقت هر که را با حق سر سوداستی

عرش باشد صورتی از بارگاه او بلی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
با ولای او غم امروز و فردا را مخور زانکه او یار تو هم امروز و هم فرداستی

عقل را گفتم چه می گویی تو در حق حسین گفت من خود مات و حیرانم خدا داناستی

پیشگویی حضرت امیر علیه السلام در مورد مختار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانگونه که گروهی از بنی اسرائیل فرمانبرداری کردند و محترم شدند و گروهی دیگر نافرمانی کرده و عذاب شدند، شما نیز چنین خواهد کرد. کسانی که این سخن را می شنیدند گفتند: یا امیر المؤمنین نافرمانبردار ما کیست؟ فرمود: آنانکه دستور دارند ما اهل بیت را احترام کنند و حقوق ما را بزرگ شمارند اما خیانت کرده و نافرمانی نمودند. و حق ما را انکار کردند و اولاد پیامبر را خواهند کشت. گفتند: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع خواهد شد؟ فرمود بله خبر حقی است که واقع می شود. و این دو پسر من و حسن و حسین را به زودی خواهند کشت. و زود است که ستم کنندگان در دنیا به شمشیرهای برخی از مردم که خدا برای انتقال از آنها بخاطر نافرمانیشان برگزیده به پلیدی رسند همچنانکه بنی اسرائیل رسیدند. پرسیدند: آن مرد کیست؟ فرمود که جوانی است از طایفه ثقیف بنام مختار بن ابی عبیده. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: وقتی حضرت این سخن را فرمود (مختار هنوز متولد نشده بود) پس از چندی متولد شد، در ادامه حدیث آمده است

آوردن سر عبیدالله و شمر ملعون نزد حضرت سجاد علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از امام سجاد علیه السلام سؤال شد ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب قیام مختار را ذکر نمود اما وقت قیام را مشخص ننمود، حضرت فرمود: می خواهید به شما خبر دهم؟ گفتند: آری، فرمود: سه سال

بعد از این گفتار من ، سر عبیدالله بن زیاد و شمر را در فلان روز خواهند آورد و ما در مقابل آن دو سر غذا خواهیم خورد .
 چون موعد معین فرا رسید حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بودند به آنها فرمود:
 ای برادران خود را پاکیزه دارید، شما در حالی غذا می خورید که ستمکاران بنی امیه نابود می شوند. پرسیدند: در کجا؟ حضرت ضمن معرفی آن جایگاه فرمود: به همین زودی در فلان روز دو سر را خواهند آورد، در روز مقرر حضرت بعد از نماز می خواست غذا میل نماید که دو سر را آوردند، همین جا که چشمان مبارکش به آن دو سر ملعون افتاد به سجده رفت و گفت : سپاس مخصوص خداوندی است که مرا زنده داشت تا این را به من نشان داد، آنگاه به غذا خوردن پرداخت و گاهی به آن دو سر نظر می نمود
 خدمتکاران با دیدن آن دو سر از پختن حلوا غافل شده بودند، یکی گفت : چرا حلوا آماده نکرده اید؟ حضرت فرمود
 حلوائی شیرین تر از نگاه به این دو سر نمی خواهیم سپس امام سجاد از قول امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و آنچه برای کافرین و فاسقین (از عذاب) در نزد خداوند است سنگین تر و دائمی تر است .

فرزندم حسین کشته می شود ولی تو یاری نمی کنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

:اسماعیل بن زیاد گوید: امیرالمؤمنین به براء بن عازب فرمود
 ای براء فرزندم حسین کشته می شود و تو زنده هستی ولی او را یاری نمی کنی . و همینگونه شد که حضرت فرموده بود، سیدالشهداء و براء حضرت را یاری نکرد و همواره (با حالت تاءسف) می گفت : به خدا قسم امیرالمؤمنین . راست گفت .

در خانه تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را می کشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای به مردم فرمود: از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید، بخدا سوگند در مورد هیچ گروهی که صد نفر را گمراه یا هدایت کند نمی پرسید مگر اینکه شما را از منادی آنها و رهبر آنها تا قیامت آگاه می کنم ، مردی برخاست و (از روی استهزاء) گفت : بگو در سر و ریش من چند تار مو هست ؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا از سؤ ال تو آگاه کرد، و همانا بر هر تار از موی سر تو فرشته ای است که تو را لعنت می کند و بر هر موی ریش تو شیطانی است که تو را تحریک می کند، همانا در خانه تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را می کشد و نشانه آن همین است که به تو گفتم و اگر نه این بود که آنچه پرسیدی استدلالش مشکل است (یعنی من جواب تو را می دادم ولی باور آن بر تو مشکل است زیرا چگونه می توانی عددی را که می گویم تصدیق کنی ؟ اگر این مشکل نبود) من به سؤ ال تو پاسخ می دادم ولی نشانه (راستگویی من) همان خبری است که دادم یعنی لعنت فرشتگان و بز بچه ملعون تو

راوی گوید: پسر این مرد در این زمان طفلی بود که چهار دست و پا می رفت و در جریان سیدالشهداء علیه السلام عهده دار قتل حضرت شد و پیشگوئی حضرت به وقوع پیوست

و در برخی روایات آن مرد را سعد بن ابی وقاص ، پدر عمر سعد ملعون معرفی کرده اند. و برخی او را سنان بن انس نخعی دانسته اند

توصیه حضرت امیر علیه السلام به حضرت ابوالفضل علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در شب بیست و یکم رمضان وقتی مولای متقیان در بستر شهادت افتاده و لحظات آخر عمر حضرت بود، فرزندش عباس را گرفته به سینه چسبانید و فرمود:

فرزندم : زود باشد که چشمم به تو در قیامت روشن گردد، فرزندم چون روز

عاشورا شد و داخل آب (فرات) شدی مبادا از آن آب بنوشی ولی برادرت حسین تشنه باشد.

ای گریه هر مؤمن و فضیلت گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به امام حسین علیه السلام نموده و فرمود:
ای گریه هر مؤمن، حسین علیه السلام عرض کرد: ای پدر مرا می گوئی؟
فرمود: بله ای پسرک من.
و در روایت دیگر فرمود: همانا حسین علیه السلام کشته می شود کشته شدنی (مظلومانه) و من می شناسم آن خاکی را که بر آن کشته می گردد، آن مکان نزدیک دو نهر است.
امام سجاد علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که چشمهایش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام اشکی بریزد به گونه ای که بر رخسارش روان شود خداوند به واسطه این اشک مدتهای طولانی او را در غرفه های بهشت جای دهد، و هر مؤمنی که چشمهای او به خاطر ستمی که از دشمن ما در دنیا به ما رسیده است گریان شود و اشک او بر گونه اش روان شود، خداوند او را در جایگاه صدق در بهشت جای دهد، و هر مؤمنی که به خاطر ما صدمه ای ببیند و چشمهایش اشک آلود شود و اشکش بخاطر تلخی اذیتی که برای ما متحمل می شود بر گونه اش روان شود، خداوند صدمات را از او در قیامت برطرف و ⁽³⁷²⁾ او را از خشم خود و آتش جهنم در امان خواهد داشت

این مرد قاتل حسین است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن شریک گوید: از اصحاب حضرت علی علیه السلام می شنیدم که
«هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل می شد می گفتند

؛ هذا قاتل الحسین

و این مطلب سالها قبل از کشته شدن حضرت بود (ر). این مرد قاتل حسین است

پیروزی سیدالشهداء در صفین و گریه حضرت امیر علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن قیس گوید: در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که ابو
ایوب اعور (از سران سپاه معاویه و دشمنان حضرت علی علیه السلام که
حضرت در قنوت نماز او را نفرین می کرد) آب را تسخیر کرد و لشکر
حضرت را از آب منع نمود

سپاهیان حضرت از تشنگی شکایت کردند، امیرالمؤمنین عده ای را فرستاد تا
آب را آزاد کنند اما نتوانستند، حضرت ناراحت شد

ابا عبدالله الحسین عرض کرد: پدر اجازه می دهید من بروم و آب را آزاد کنم ،
حضرت فرمود: برو پسر ، امام حسین علیه السلام بر آن سپاه حمله برد و آب
را آزاد کرد، و پیروزمندانه نزد پدر آمد و خبر پیروزی را آورد

اما مردم دیدند که (حضرت گریه کرد، گفتند: یا امیرالمؤمنین چه چیزی شما)
را می گریاند؟ با اینکه این پیروزی از برکت حسین علیه السلام است ؟

حضرت فرمود: به یاد آوردم که او کشته می شود در سرزمین کربلا با حال

«:تشنگی ، اسب او همه‌ه کنان می گریزد و می گوید

الظلمه الظلمه لامه قتلت ابن بنت نبیها؛ یعنی : امان ، امان ، از ظلم امتی که
(پسر دختر پیامبرشان را می کشند)⁸

پیش بینی در مورد بنی امیه

وَ قَالَ (عليه السلام): إِنَّ لِيْني أُمِيَّةً مِرْوداً يَجْرُونَ فِيْهِ، وَ لَوْ قَدْ اِحتَلَفُوا فِيْمَا بَيْنَهُمْ، ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضِّبَاعُ
لَعَلَبَتْهُمْ⁹.

و فرمود (ع): بنی امیه را مهلتی است که در آن اسب قدرت می تازند، هر چند، میانشان اختلاف افتد. سپس، گفتار به
جنگشان برخیزند و مغلوبشان سازند.

پیش بینی در مورد مغول

كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوْهُهُمْ الْمَجَانُّ [الْمُطَرَقَةُ] الْمُطَرَقَةُ، يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَ الدِّيْبَاجَ وَ يَعْتَقِبُونَ الْحَيْلَ
الْعِتَاقَ، وَ يَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْلِ، حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ وَ يَكُونُ الْمُفْلِتُ أَقْلَ مَنْ
الْمَأْسُورِ¹⁰.

گویی می بینمشان، قومی هستند با چهره هایی، گرد و خشن، چون سپرهای در پوست گرفته. جامه هایشان حریر و
دیباست. همه اسبان راهوار را از آن خود کرده اند. بسیار کشتار کنند. انسان که مجروحان بر روی مقتولان روند و آنان که
می گریزند، کمتر از کسانی باشند که به اسارت در می آیند.

پیش بینی حکومت معاویه

أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَ يَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوْهُ
وَ لَنْ تَقْتُلُوْهُ. أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَيِّئِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّي، فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّوْنِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَ أَمَّا
الْبَرَاءَةُ، فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّي، فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيْمَانِ وَ الْهِجْرَةِ¹¹.

بدانید که پس از من مردی پرخوار و شکم پرست بر شما چیره خواهد شد، که هر چه به چنگش افتد بخورد و هر چه نیابد
طلب کند. بکشیدش. ولی هرگز نتوانید. از شما می خواهد که مرا دشنام دهید و ناسزا گوید و از من بیزاری جوید. اما

⁸ fa.shafaqna.com/news/1201880

⁹ حکمت 464

¹⁰ خطبه 128

¹¹ خطبه 57

دشنام و ناسزا بگویند. زیرا برای من مایه پاکی است و هم سبب رهایی شما از مرگ. اما بیزاری، از من بیزاری مجوید که من بر فطرت اسلام زاده شده ام و به ایمان و هجرت بر دیگران سبقت گرفته ام.

شناسایی پیکره دانیال نبی توسط امیرالمومنین(ع)

آخرین جنگ بین سپاه اسلام و ایرانیان در سال ۱۶ هجری قمری در گرفت. فرمانده سپاه اسلام بعد از بازگشت جسد مومیایی شده ای را می بیند و از مردم راجب آن سوال می کند آنها پاسخ می دهند که هر وقت به باران احتیاج داشته باشیم، جسد را بیرون می آوریم و آسمان شروع به باریدن می کند تا زمانی که جسد را به داخل برگردانیم او وجود این جسد مومیایی را به خلیفه زمان گزارش می دهد. او نیز نزد امیرالمومنین(ع) می رود و برای ایشان توضیح می دهد. علی(ع) می فرماید: این جسد برادرم حضرت دانیال می باشد

و امر می فرمایند که او را غسل و کفن کنند و رو به قبله دفن نمایند

شکافتن قبر و مفقود بودن مرده لوطی

:ابوالفتح رازی، قاضی نعمان و ابوالقاسم کوفی آورده اند

در زمان حکومت عمر بن خطاب، غلامی را نزد او آوردند که مولای خود را کشته بود، عمر بدون آن که تحقیق و بررسی نماید، حکم قتل او را صادر کرد

.این خبر به امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام رسید و شهود نیز شهادت دادند؛ که این غلام مولای خود را کشته است

حضرت خطاب به غلام کرد و اظهار نمود: تو چه می گوئی؟

.غلام در پاسخ گفت: بلی، من او را کشته ام

حضرت فرمود: برای چه او را کشته ای؟

گفت: اربابم خواست به من تجاوز لواط کند ولی من نپذیرفتم، و چون خواست مرا مجبور کند، من او را از خود بر طرف ساختم، ولیکن بار دیگر آمد و به زور با من چنان عمل زشتی را مرتکب شد و من هم از روی غیرت و انتقام او را کشتم

حضرت اظهار داشت: باید بر ادّعی خود شاهد داشته باشی؟

غلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! در حالی که من در آن شب تنها بودم، چگونه می توانم شاهد داشته باشم؛ و او
درب ها را بسته بود و من اختیاری از خود نداشتم

امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام فرمود: چرا بر او حمله کردی و او را کشتی؟ آیا او از این عمل زشت پشیمان نشده
بود؟ و آیا ندامت و توبه او را نشیندی؟

غلام گفت: خیر، هیچ اثری از آثار ندامت در او ندیدم

حضرت با صدای بلند فرمود: الله اکبر! صداقت یا دروغ تو، هم اکنون روشن خواهد گشت

بعد از آن دستور داد تا غلام را بازداشت نمایند و سپس به اولیای مقتول خطاب کرد و فرمود: سه روز که از دفن
مرده گذشت، جهت بیان و صدور حکم مراجعه کنید

چون روز سوّم فرا رسید، امام علیّ علیه السلام به همراه عمر و اولیاء مقتول کنار قبر رفتند و حضرت دستور داد تا قبر
را بشکافند؛ سپس اظهار نمود: چنانچه جسد مرده موجود باشد، غلام دروغ گفته؛ و اگر مفقود باشد غلام، صادق و
راستگو است

پس وقتی که قبر را شکافتند، جسد را در قبر نیافتند؛ و چون به حضرت علیّ علیه السلام گزارش دادند که جسد در
قبر نیست

حضرت اظهار نمود: الله اكبر! به خدا قسم! نه دروغ گفته ام و نه تكذيب شده ام، از پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله شنيدم كه فرمود:

هر كه از امت من باشد و عمل زشت قوم لوط را انجام دهد كه همانا به وسيله فریب شیطان انجام می دادند و بدون توبه از دنیا برود و او را دفن كنند، بیش از سه روز در قبر نخواهد ماند؛ و او را با قوم لوط محشور می گردانند؛ و به عذاب سخت و دردناك الهی گرفتار خواهد گشت.

پس از آن، حضرت امیر علیه السلام فرمود: غلام را آزاد كنید^{۱۲}

:حضرت ابو جعفر امام محمد، باقر العلوم صلوات الله عليه حكایت فرماید

روزی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در بین جمعی از اصحاب حضور داشت، یکی از افراد اظهار نمود: یا امیرالمؤمنین! اگر ممکن باشد کرامتی برای ما ظاهر گردان تا بیشتر نسبت به تو ایمان پیدا کنیم؟

امام علی علیه السلام فرمود: چنانچه جریانی عجیب را ظاهر نمایم و شما شاهد آن باشید کافر خواهید شد؛ و از ایمان خود برمی گردید و مرا متهم به سحر و جادو می کنید.

گفتند: ما عقیده و ایمان راسخ داریم كه همه چیز، از رسول خدا صلى الله عليه و آله به ارث برده ای و هر كاری را كه بخواهی، می توانی انجام دهی.

مستدرک الوسائل ج 14 ص 344¹²

حضرت فرمود: احادیث و علوم سنگین و مشکل ما اهل بیت ولایت را، هر فردی نمی تواند تحمل کند بلکه افرادی باور می کنند که از هر جهت روح ایمان آن ها قوی و مستحکم باشد

سپس اظهار نمود: چنانچه مایل باشید که کرامتی را مشاهده کنید، هر وقت نماز عشاء را خواندیم همراه من حرکت نمائید.

چون نماز عشاء را خواندند، حضرت امیر علیه السلام به همراه هفتاد نفر که هر یک فکر می کرد نسبت به دیگری بهتر و برتر هست حرکت نمود تا به بیابان کوفه رسیدند

در این لحظه امام علی علیه السلام به آن ها فرمود: به آنچه می خواهید نمی رسید مگر آن که از شما عهد و میثاق بگیرم که هر آنچه مشاهده کنید، شک و تردیدی در خود راه ندهید و ایمانتان را از دست ندهید و مرا متهم به امور ناشایسته نگردانید

ضمناً، آنچه من انجام می دهم و به شما ارائه می نمایم، همه علوم غیبی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته ام و آن حضرت مرا تعلیم فرموده است

پس از آن که حضرت از یکایک آن ها عهد و میثاق گرفت، دستور داد تا روی خود را بر گردانند؛ و چون پشت خود را به حضرت کردند، حضرت دعائی را خواند

هنگامی که دعایش پایان یافت، فرمود: اکنون روی خود را برگردانید و نگاه کنید

همین که چرخیدند و روی خود را به حضرت علیّ علیه السلام برگردانیدند، چشمشان افتاد به باغ های سبز و خرمی که نهرهای آب در آن ها جاری بود؛ و ساختمان های با شکوهی در درون آن ها جلب توجهشان کرد.

پس چون به سمتی دیگر نگاه کردند، شعله های وحشتناک آتش را دیدند، با دیدن چنین صحنه ای که بهشت و جهنّم در اذهان و افکارشان یاد آور شد، همگی یک صدا گفتند: این سحر و جادوی عظیمی است؛ و ایمان خود را از دست دادند و کافر شدند، مگر دو نفر که همراه حضرت باقی ماندند و با یکدیگر به شهر کوفه مراجعت نمودند.

در بین راه، حضرت به آن دو نفر فرمود: حجت بر آن گروه به اتمام رسید و فردای قیامت، آنان مؤاخذه و عقاب خواهند شد.

سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: قسم به خدای سبحان! که من ساحر نیستم، این ها علوم الهی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته ام.

و چون خواستند وارد مسجد کوفه شوند، حضرت دعائی را تلاوت نمود، وقتی داخل شدند، دیدند ریگ های حیات مسجد دُرّ و یاقوت گشته است.

آن گاه حضرت به آن ها فرمود: چه می بینید؟

گفتند: دُرّ و یاقوت!

فرمود: راست گفتید، در همین لحظه یکی دیگر از آن دو نفر از ایمان خود دست برداشت و کافر شد و نفر آخر ثابت و استوار ماند.

امام علیّ علیه السلام به او فرمود: مواظب باش که اگر چیزی از آن ها را برداری پشیمان می گردی؛ و اگر هم بر نداری باز پشیمان می شوی.

به هر حال او یکی از آن جواهرات را، به از چشم حضرت برداشت و در جیب خود نهاد، فردای آن روز، نگاهی به آن کرد، دید دُرّی گرانبها و نایاب است.

هنگامی که خدمت امام علیّ علیه السلام آمد اظهار داشت: من یکی از آن درّها را برداشته ام، حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟

.گفت: خواستم بدانم که آیا واقعا این جواهرات حقیقت دارد یا باطل و واهی است.

حضرت فرمود: اگر آن را بر گردانی و سر جایش بگذاری خداوند رحمان عوض آن را در بهشت به تو عطا می کند؛ و گر نه وارد آتش جهنّم خواهی شد.

.امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: چون آن شخص، دُرّ را سر جایش نهاد؛ تبدیل به ریگ شد.

. [و بعضی گفته اند: که آن شخص میثم تمار بود؛ و برخی دیگر او را عمرو بن حمق خزاعی گفته اند^{۱۳}

حکم حضرت درباره پدر جوان

روزی حضرت علی علیه السلام داخل مسجد شد، جوانی از روبروی آن حضرت می آید و می گرید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی می دهند؛ حضرت پرسید: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: یا علی! شریح قاضی، حکمی بر من کرده که نمی دانم درست است یا نه؟ این جماعت پدر مرا با خود به سفر بردند، اکنون برگشته اند پدرم با ایشان نیست، چون احوال پدر را از ایشان پرسیدم گفتند: پدرت مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: مالی به جای نگذاشت، پس ایشان را نزد شریح قاضی بردم و شریح آنها را سوگند داد و آنها قسم خوردند و رفتند و حال آنکه من می دانم که پدرم مال زیادی با خود به سفر برده بود.

پس حضرت، آن جماعت و جوان و خود جمعاً نزد شریح آمدند؛ حضرت فرمود: ای شریح! چگونه میان این گروه، حکم کردی؟ شریح گفت: این جوان ادعا کرد که پدرم با اینان به سفر رفت و برنگشت، از آنها پرسیدم گفتند: مرد؛ پرسیدم مالش چه شد؟ گفتند: مالی نگذاشت؛ جوان را گفتم: گواه داری؟ گفت: نه، پس ایشان را قسم دادم.

حضرت فرمود: هیئات! در چنین واقعه، اینطور حکم می کنی؟! والله در این واقعه حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد، مگر داود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ پس حضرت فرمود: ای قنبر! پهلوانان لشکر را بطلب؛ چون

حاضر شدند، بر هر یک از آن گروه، یکی از آنها را موکل گردانید، پس نظر به آن گروه کرد و فرمود: چه می‌گویید؟ گمان می‌کنید من نمی‌دانم که شما با پدر این جوان چه کردید؟ اگر این را ندانم، مرد نادانی خواهم بود. پس فرمود: اینها را پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستونهای مسجد باز دارید و سرهاشان را به جامه‌هایشان بپوشانید که یکدیگر را نبینند، سپس عبدالله بن ابی‌رافع، کاتب خود را طلبید و فرمود: کاغذ و دواتی حاضر کن، مردم بر دور آن حضرت جمع شدند، حضرت فرمود: هر گاه من «الله اکبر» بگویم شما نیز همه «الله اکبر» بگویید.

پس، حضرت یکی از ایشان را تنها طلبید و نزد خود نشاند و صورتش را گشود و فرمود: ای عبدالله بن ابی‌رافع! آنچه می‌گویدی تو بنویس؛ سپس شروع به سؤال کردن نمود و فرمود: چه روزی از خانه‌های خود با پدر این جوان بیرون رفتید؟ گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماه بود؟ گفت: در فلان ماه؛ به کدام منزل که رسیدید او مرد؟ گفت: در فلان منزل؛ فرمود: در خانه چه کسی مرد؟ گفت: در خانه فلان شخص؛ فرمود: چه مرض داشت؟ گفت: فلان مرض؛ فرمود: چند روز بیمار بود؟ و عدد روزهای بیماریش را گفت

پس، حضرت احوال آن مرده را به تمام سؤال کرد که، چه روز مرد؟ کی او را غسل داد؟ و کی او را دفن کرد؟ و کفن او از چه پارچه‌ای بود؟ و کی بر او نماز کرد؟ و کی او را به قبر برد، چون حضرت همه را از او سؤال نمود و او جواب گفت: «الله اکبر» فرمود: مردم هم صدا به تکبیر، بلند کردند. پس رفقای او یقین کردند که این شخص، اقرار به کشتن کرده است

حضرت دستور دادند رویش را بستند، به جای خود بردند. دیگری را طلبید و نزد خود نشانید و رویش را گشود و فرمود: گمان می‌کردی که من نمی‌دانم که شما چه کرده‌اید؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! من یکی از آنها بودم، لکن راضی به کشتن او نبودم و اقرار نمود؛ پس هر یک را که طلبید اقرار کردند و آن کسی را، که اول

حضرت از او سؤال کرد، طلید و او هم اقرار کرد که ما پدر این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم. حضرت مال را از آنها گرفت، به جوان داد و بابت خون بهاء حکم جاری فرمود

جواب سه سؤال از علی

ابن عباس می گوید: «روزی در مجلس عمر بن خطاب نشسته بودم و کعب الاحبار نزد او بود و امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مجلس تشریف داشتند، عمر روی به کعب الاحبار نمود گفت: ای کعب! آیا از تورات چیزی در خاطر داری؟ گفت: بیشتر آن را حفظ دارم. مردی در پهلوی عمر بود گفت: از کعب سؤال کن که خداوند متعال، کجا بود قبل از اینکه عرش خود را خلق کند؟ و عرش خود را از چه چیز خلق کرده است؟ و آبی که عرش بر آن آب بود، از چه چیز خلق شده بود؟

عمر این سه سؤال را از کعب الاحبار نمود، او در جواب گفت: ما یافته ایم که خداوند- تبارک و تعالی- قدیم است و قبل از عرش خدای بر سر سنگ بیت المقدس در هوا بود، چون خواست عرش را خلق کند، خدا آب دهان خود را انداخت، دریاها را خلق کرد، و از آن سنگی که در زیر او بود عرش را خلق کرد و پاره ای از آن سنگ برای بناء «بیت المقدس باقی گذارد

ابن عباس گفت: «چون کلام کعب الاحبار به اینجا رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام از جای خود برخاست و به طرف منزل روانه گردید

عمر قسم داد امیرالمؤمنین علیه السلام را که مراجعت کند و به جای خود نشیند؛ چون نشست، عمر در خواست کرد از امام و گفت: آنچه می دانی بفرما، که مفرج هموم و گرفتاریها هستی! حضرت رو به جانب کعب کردند و فرمودند: آنچه را گفتی، غلط بود و یهودیان هم اشتباه کردند؛ خدا از آنچه شما به هم بافته اید و کتابهای آسمانی را به دلخواه خود تحریف کردید و بر خدا، زشت ترین دروغها را بسته اید، منزّه است؛ ای کعب الاحبار! وای بر تو! سنگی را گمان کرده ای که خدای بر او قرار گرفته بود! این سخنی است محال؛ سنگ نمی تواند احاطه بر جلال و عظمت او بنماید؛ و هوایی که ذکر کردی هرگز ممکن نیست که محیط بر ذات احدیت شده باشد. اگر سنگ و هوا با او بودند، پس بایستی آنها هم قدیم باشند و ذات خداوند منزّه است از اینکه به او اشاره بشود یا مکانی برای او فرض بشود، خدا را مکان نیست، او خالق همه مکانها و زمانهاست، خدای تعالی چنان نیست که ملحدین و جاهلین گمان کرده اند، خدای متعال قبل از اینکه مکانی و زمانی و هوایی در وجود باشد بوده است.

ذات باری تعالی، محیط بر همه اشیاء است و کائنات را بدون فکر، حادث گردانیده است، اینکه می گویم: خدا بود به جهت شناساندن بودن اوست، چون ذات خدا ما را بیان بخشید که او را به مردم بشناسانیم، چنانچه می فرماید: «خلق الانسان، علمه الیّان»؛ «خلق کرد انسان را و بدو بیان آموخت» و الا خداوند متعال از کون و مکان و زمان منزّه و مبرا است؛ خداوند مقتدر است بر هر چه اراده علیه او تعلق بگیرد آن را ایجاد می فرماید، خدا نوری را خلق نمود بدون ماده و مدت، و از آن نور، ایجاد ظلمت نمود بدو ماده و مدت از لا شیء؛ یعنی هیچ چیز. خدا قادر است که ظلمت را از لا شیء ایجاد نماید و بالاخره خدای تعالی یاقوتی از نور خلق کرد که بزرگی آن مثل بزرگی و عظمت و غلظت آسمانها و زمینهای هفتگانه بود، سپس نظر هیبت به آن یاقوت نمود، آبی لرزان گردید و تا قیامت لرزان است، بعد عرش را از نور یاقوتی آفرید و بر آن آب قرار داد، و از برای عرش دوازده هزار لغت قرار داد که به آن لغتها خدای را تسبیح می نمایند که هر لغتی به دوازده هزار لغت، تسبیح می کنند که هیچ یک از لغتها به دیگری شباهت ندارند و این قول خدای تعالی است: «و کان عرشه علی الماء لیلو کم» «عرش او بر آب بود تا بیازماید شما». را.

ای کعب! وای بر تو، اگر بنا بر قول تو که دریا آب دهان خدا باشد، چگونه آن سنگ خدا را بر می گیرد، و چگونه آن هوا محیط به خدا می شود؟

عمر بن خطاب خندید و از روی استهزاء به کعب الاحبار گفت: ای کعب! این است علم و حقیقت که ابوالحسن «می گوید، نه آن مزخرفاتی که تو بر هم بافتی! زنده نمانم در زمانی که در آن وقت ابوالحسن را نبینم

حکایت خواندنی از علم وافر مولا علی علیه السلام و قضاوت ایشان

شخصی در حال مرگ بود، وصیت کرد

شتر مرا طوری بین ۳ فرزندم تقسیم کنید که بزرگترین فرزندم نصف آنها را و فرزند دوم یک سوم آنها را و ۱۷.... فرزند کوچکم یک نهم از مجموع شتران را به ارث ببرند

وقتی که بستگانش بعد از مرگ او این وصیت نامه را مطالعه کردند متحیر شدند و به یکدیگر گفتند ما چطور می توانیم این ۱۷ شتر را به این ترتیب تقسیم کنیم؟

و بعد از فکر کردن زیاد به این نتیجه رسیدند که تنها یک مرد در عربستان میتواند بانها کمک کند

بنابراین آنها به نزد امام علی (ع) رفتند تا مشکل خود را مطرح کنند

:حضرت فرمود

رضایت میدهد که من شترم را به شتران شما اضافه کنم آنگاه تقسیم بنمایم؟

گفتند: بله

پس شتر خویش را به شتران اضافه نمود و

.....به فرزند بزرگ

که سهمش نصف شتران بود،

. (نه شتر داد $18 \div 2 = 9$)

..... به فرزند دوم

که سهمش ثلث شتران بود،

شش شتر داد ($18 \div 3 = 6$) و

..... به فرزند سوم

که سهم او یک نهم بود،

(دو شتر داد $18 \div 9 = 2$)

و در آخر یک شتر باقی ماند که همان شتر خود حضرت بود. $9 + 6 + 2 = 17$

یا مظهر العجائب

عمر به قیصر روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مهای جنگ شوید

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار دین برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی
دیگری پیرو موسی و دیگری پیرو داوود و آن یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را قانع کنی من
شخصاً مسلمان شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد

¹⁴ قضاوت های امیر المومنین علیه السلام از علامه شوشتري

عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهار تا به اتفاق به عمر گفتند مژده دین شما را در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب ما را میداند و معجزه از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم

عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کندم که توانستم سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق گفتند آنها را به علی واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود که علی توانایی انجام چهار معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را ندارد

پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع) فرستاد اما علی ع فرمود هر کس بامن کاری دارد خودش می آید

اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هر کس مرا بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به خواندن زبور از حفظ آنهم به صوت داوود نبی

پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل خود را بر زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اژدها تبدیل شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو موسی از هوش رفت پس مولا دست به اژدها برد و دوباره به حالت اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو موسی فوراً به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی

پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فوراً به عقب برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کنند به اندازه زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر برآورد و گفت لبیک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس از مولا پرسید ای سرور مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان نوح زندگی میکردم متأسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال در عذاب گرفتار بودم من در دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید تا زنجیر از پای من گشودند طول کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای خویش

بازگرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو عیسی فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به خواندن انجیل از حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان شدند و عمر نامه ای به نمایندگان داد که قیصر باید کشور را تسلیم کنی پس پیکری از قیصر برگشت و گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه نداری پس شفاهی جواب میدهم زمانی که آن بزرگواری که آبیاری میکرد بر مسند حکومت نشست من هم ... کشورم را تسلیم میکنم

"جانم فدای امیرالمومنین علی" ع¹⁵

- فریادرس یتیمان

دو یا سه روز بود که عثمان خلیفه شده بود که زن و مردی دست دختر 14 ساله ای را گرفته و به پیش او در مسجد آوردند و گفتند: این دختر یتیم بود و در 7 سالگی پدر و مادرش را از دست داد هیچ چیزی نداشت ما به حکم اسلام و انسانیت او را تحت تکفل خود آوردیم تا امروز در تربیت و نگهداری او نیز همت گماشتیم و همچون فرزندانمان او را بزرگ کردیم اما او با یک جوان بر خلاف شرع خلاف کرده و دوشیزگی خود را از دست داده

است. عثمان دستور داد تا قابله‌ای بیاید و دختر یتیم را ببیند تا اگر قضیه درست است به حد شرعی مجازاتش کند قابله هم پس از تحقیق تصدیق کرد که دختر با کره نیست. دختر سر بزرگ افکنده و مدام گریه می‌کرد عثمان به او گفت: بگو بینم مگر از حدود الهی باکی نداشتی که عفاف خود را به هدر دادی و این رسوایی را به بار آوردی. دختر گریه می‌کرد و جواب داد، خدا می‌داند من گناهی ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم که این دختر بی‌عفتی کرده و به جای دو شاهد، شش شاهد دارم که این دختر، را با مردی بدکار نیمه عریان دیده‌اند و شاهدان را به عثمان معرفی کرد. آنها همه گواهی دادند که آن دختر را با مردی ناشناس در خرابه‌ای دیده‌اند دختر هم گریه می‌کرد و اظهار می‌داشت که خدا را گواه می‌گیرم دست مردی به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمی‌توانست با اطمینان خاطر فتوی دهد. لذا سخت بیچاره شده بود احساس می‌کرد که به علی (علیه‌السلام) سخت محتاج است اما رویش هم نمی‌شد که دست به دامن علی (علیه‌السلام) بشود و از احاطه‌اش در فن قضاوت کمک بگیرد، بالاخره پیامی با این لحن به علی (علیه‌السلام) داد. یا اباالحسن (علیه‌السلام) ادرک امه محمد یا علی امت محمد را دریاب علی (علیه‌السلام) به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنایت به مصالح مردم غفلت نمی‌ورزم. بگوئید چه پیش آمده است. عثمان جریان را گفت علی (علیه‌السلام) شاهدان قضیه را یک به یک جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علی (علیه‌السلام) دستش را گرفت و به زاویه‌ای از مسجد برد و از او پرسید خوب توضیح بدهید این دختر را در کجا، و چگونه دیده‌اید؟ او گفت: در خرابه‌ای در سمت شرقی قبیله‌ی بنی‌نضیر. حضرت از قیافه و سن مرد بدکاره نیز سؤال کرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود این دختر با آن مرد بدکاره کجا دیدی عرض کرد: یا علی (علیه‌السلام) در نخلستان آل وائل دیدم ... و سؤالات بعد حضرت. حضرت فرمود: شهادت دادن کافی است قضیه روشن است، قبر برو شمشیرم را بیاور، علی (علیه‌السلام) با قیافه‌ای ملتهب و عصبانی پیش آمد و به آن زن انصاری گفت: ای زن مرا می‌شناسی، عرض کرد بلی یا علی (علیه‌السلام). در این هنگام قبر شمشیر برهنه‌ای جلوی علی (علیه‌السلام) گذاشت. علی (علیه‌السلام) با آهنگی خشن فرمود: بحق قبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر راست نگوئی تو و گواهان ترا به همین شمشیر در همین مسجد به سزایتان خواهم رسانید بگوئید بینم چه بلایی به سر این دختر آورده‌اید. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض کردند: یا اباالحسن (علیه‌السلام) ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگی این دختر انحرافی ندیدیم. این زن همسایه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهیم زن نیز اقرار کرد و عرض کرد: یا علی (علیه‌السلام) این دختر در خانه‌ی ما به سر می‌برد بزرگ شد و قشنگ شد و من می‌ترسیدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسی کند دستور دادم دست و پایش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بکارت او را برداشتم و بعد تهمت‌ش زدم که ... قضیه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابکار را که مایه‌ی چنین سر و صدایی شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر یتیم را به عقد خود در آورد. بعد علی (علیه‌السلام) دستور داد آن زن جنایت کار به پرداخت

کابین بکارت آن دختر محکوم شود و گواهان

هم هر یک جریمه‌ای پردازند. عثمان جلو آمد و به علی (علیه السلام) گفت: یا علی (علیه السلام) این فن را در قضاوت از کجا آموخته‌ای. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تبسم کرد و گفت: از دانیال (علیه السلام)، پیغمبر بنی اسرائیل

۱۶...

- میر میدان قضاوت علی (ع)

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیرمرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال برافراشتند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می‌خواهد فرزند حرام زاده ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می‌کرد که این از همان شوهر پیرمرد می‌باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می‌شمردند و میراثش را تسلیم نمی‌کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی علی (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا ابالحسن. ولی فقط یک شب آنها هم یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی (علیه السلام) کودک را خواست و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در گوشه ای بازی می‌کردند بازی شدند. علی (علیه السلام) مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه، بچه‌ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه‌ها به اشتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی (علیه السلام) رساندند ولی این بچه ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه های دیگر خود را به علی (علیه السلام) رساند. علی (علیه السلام) به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه ی آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی

آنکه بیمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادری خود گرفتند.^{۱۷}

امام مبین منم

عمار یاسر می گوید: در یکی از جنگها که در خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودم از بیابانی عبور می کردیم که مملو از مورچه بود به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا کسی هست که شماره این مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلی ای عمار من می دانم و می توانم تعداد آنها را تعیین کنم.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) تعداد اینها را از کجا می دانید؟ حضرت فرمود: ای عمار مگر سوره یس را نخوانده ای، آنجا که می فرماید: و کل شیئی احصیناه فی امام مبین عرض کردم: بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده ام. حضرت فرمود: ای عمار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است منم^{۱۸}

علم بی کران مولا

تمام فضائل در عظمت علی (ع) ریشه در علم الهی و بی کران او دارد، گاهی که زمینه پیش می آمد حضرت اشاره به علم وسیع خود می نمود، از جمله فرمود: «والله لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ولكن اخاف ان تکفروا فی رسول الله (ص)؛ سوگند به خدا، اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگی، آگاه سازم من از آن می ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا (ص) کافر شوید، آگاه باشید که من این اسرار گرانبها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می سپارم سوگند به خدایی که محمد (ص) را به حق برانگیخت و او را برگزید جز به راستی سخن نگویم، پیامبر اسلام (ص) همه اطلاعات را به من سپرده است، و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود، و جای نجات کسی که نجات می

[کتاب معصوم دوم].^{۱۷}

^{۱۸}. [تفسیر جامع، ج ۵].

یابد، و پایان این حکومت، همه را به من خبر داده و مرا آگاهانده است. هیچ حادثه ای بر من نگذشت جز آن که در گوشم نجوا کرده بود و مرا بدان مطلع ساخت^{۱۹}

- دادرسی علی (ع)

وقتی علی (علیه السلام) وارد کوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بین آن مردم جوانی بود از شیعیان آن حضرت که در جنگهای آن حضرت نیز شرکت کرده و در رکاب او می جنگید، روزی آن جوان با زنی ازدواج کرد. صبح روز بعد حضرت علی (علیه السلام) در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به یکی از اصحاب فرمود: به فلان محله می روی در آنجا مسجدی می بینی در کنار آن مسجد خانه ای است که صدای مشاجره زن و مردی را می شنوی آن زن و مرد را نزد من بیاور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علی (علیه السلام) فرمود: چرا از دیشب تا حال در مشاجره و نزاع هستید؟ جوان گفت: ای امیرمؤمنان (علیه السلام) من این زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفیری در خود نسبت به او احساس کردم و نزدیک او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بیرون می کردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بودیم، تا اینکه فرستاده شما نزد ما آمد. حضرت به حاضرین در آن مجلس فرمود: بعضی از حرفها را نباید همه کس بشنوند (یعنی، شما از مجلس خارج شوید) همه برخاستند و مجلس را ترک کردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقی ماندند. حضرت علی (علیه السلام) به آن زن فرمود: آیا این جوان را می شناسی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برایت بگویم و او را بشناسی انکار حقیقت نمی کنی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آیا تو فلانی دختر فلان شخص نیستی؟ زن گفت: آری. حضرت فرمود: آیا پسر عمویی نداشتی که هر دو عاشق یکدیگر بودید. گفت: آری. فرمود: آیا پدرت از ازدواج شما ممانعت نکرد و او را از همسایگی خود دور نکرد تا شما با یکدیگر تماسی نداشته باشید؟ زن گفت: همین طور است. فرمود: آیا به یادداری که یک شب برای قضاء حاجت خارج شدی و پسر عمویت تو را غافلگیر کرد و با تو نزدیکی کرد و تو حامله شدی و جریان را از پدرت پنهان کردی و تنها به مادرت خبر دادی؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسید مادرت تو را به بیرون خانه برد و بچه ات را به دنیا آوردی و او را در پارچه ای پیچیدی و پشت دیوار گذاشتی و لحظاتی بعد سگی به آنجا آمد و تو ترسیدی که بچه ات را بخورد، سگی برداشتی و به سوی سگ انداختی اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شکست و تو و مادر نزد او آمدید و

مادرت سر او را با پارچه ای بست و بچه را گذاشتید و رفتید ... زن ساکت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم که حق را بگویی زن فرمایش امام را تاءکید کرد و گفت: یا علی (علیه السلام) غیر از من و مادرم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر کرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده ای آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ کردند و او را با خود به کوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالی که او پسر تو بود.

سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه کرد اثر شکستگی در سر او دیده شد. حضرت فرمود: این جوان همان پسر تو می‌باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگی کن که ازدواج بین شما وجود ندارد.^{۲۰}

– معاویه و پیشگویی علی(ع)

وقتی که معاویه به حکومت رسید روزی به اهل مجلس خود گفت: چگونه می‌توانیم آینده خود را پیش بینی کنیم؟ آن‌ها گفتند ما راهی برای آن نمی‌شناسیم معاویه گفت: من آن را از علم علی (علیه السلام) به دست می‌آورم زیرا او هر چه می‌گوید راست است و باطل نیست. پس سه نفر را احضار کرد و به آنها گفت: هر سه به کوفه بروید و یکی پس از دیگری وارد شهر شوید و خبر مرگ مرا به مردم برسانید ولی توجه داشته باشید که هر سه یک سخن بگویند و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشید و توجه کنید که علی (علیه السلام) چه می‌گوید. آنها رفتند اولی وارد کوفه شد مردم پرسیدند از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد! مردم این خبر را به علی (علیه السلام) رساندند ولی آن حضرت اعتنایی به این خبر نکرد. دومی و سومی هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نیز حضرت علی (علیه السلام) را از آن خبرها مطلع کردند و در مرتبه سوم که نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحیح است زیرا هر سه نفر که در سه روز وارد کوفه شده اند این خبر را بدون هیچ گونه اختلافی بیان کرده اند. حضرت علی (علیه السلام) وقتی اصرار مردم بر صحت خبر را شنید فرمود: او نمرده و نمی‌میرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاویه با حکومت، بازی خواهد کرد سپس آن سه نفر این خبر را برای معاویه بردند.^{۲۱}

[محبّة البیضاء، ج 4، ص 195].²⁰

[محبّة البیضاء، ج 4، ص 202].²¹

تفاوت سنگ حجرالاسود با سایر سنگها

هنگامی که عمر حجرالاسود را بوسید به آن خطاب کرد و گفت: می دانم که تو فقط سنگ هستی و به کسی نه
!زیانی می رسانی و نه نفعی

!و اگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده ام تو را می بوسید هرگز تو را نمی بوسیدم

!امیرالمومنین علیه السلام به عمر فرمود: اتفاقاً این سنگ هم زیان می رساند و هم نفع

عمر گفت: چگونه؟

آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت، عهدنامه ای برایشان نوشت و همین سنگ آن
عهدنامه را در خود فرو برد

پس در روز رستاخیز به وفای مؤمن و انکار کافر گواهی خواهد داد. و این معنای دعائی است که مردم در موقع
:استلام حجر می خوانند

اللهم ایمانا بک، و تصدیقا بکتابک، و وفاء بعهدک. خدایا به تو ایمان می آورم، و کتاب تو را تصدیق می کنم، و
به عهد تو وفا می نمایم^{۲۲}

:امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند

ای سلمان ؛ بدا بحال کسی که ما را آن طوری که سزاوار آن هستیم نشناسد و فضل و برتری ما را انکار کند

ای سلمان ؛ کدامیک از این دو بزرگوار افضل هستند، محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا سلیمان بن داود ؟ سلمان گفت: بلکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم برتر و والاتر است

فرمود: ای سلمان ؛ آصف بن برخیا توانست تخت بلقیس را از فارس به مملکت سبأ در یک چشم بهم زدن منتقل کند و علمی از کتاب نزد او بود، و آیا من چندین برابر او قدرت ندارم که نزدم هزار کتاب است؟! خداوند بر شیث فرزند آدم علیه السلام پنجاه صحیفه و بر ادریس علیه السلام سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل علیه السلام بیست صحیفه، و تورات، انجیل، زبور و فرقان نازل نموده است

گفتم: ای سرور من ؛ همین طور است که فرمودید

:امام علیه السلام فرمود

ای سلمان ؛ کسی که در شؤون ما و علوم ما شک کند مثل کسی است که معرفت ما و حقوق ما را مسخره کرده در حالی که خداوند ولایت ما را در کتابش در چند جا واجب کرده و آنچه را که عمل کردن به آن واجب است بیان نموده و آن روشن و واضح است^{۲۳}

پاسخ امیرالمومنین به سوالات اسقف نجران؛

اسقف نجران هر ساله برای پرداخت خراج اراضی این منطقه به مدینه می آمد. در یکی از سالها، عمر وی را به اسلام دعوت نمود. اسقف سؤلهایی از عمر نمود و چون خلیفه از عهده پاسخ بر نیامد، از امام علی (ع) خواست که جواب اسقف نجران را دهد.

سوالها بدینگونه بود

1- در قرآن شما وارد شده که وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است. اگر چنین است پس جهنم کجاست؟

عمر ساکت شد و از امام (ع) خواستار جواب گردید

حضرت فرمود: ای اسقف! هنگامی که شب فرا می رسد روز در کجاست و هنگام روز شب در کجاست؟

اسقف گفت: باور نمی کردم کسی بتواند پاسخ این سؤال را بدهد

2- کدام سرزمین تنها یکبار خورشید بر آن تابید؟

امام جواب داد: آن دریائی که برای بنی اسرائیل شکافته شد

3- اول خونی که بر زمین ریخت کدام بود؟

امام پاسخ داد: خون ولادت هابیل

4- خدا در کجاست؟

عمر از این سؤال به غضب در آمد. امام علی (ع) با گشاده رویی فرمود: هر چه می خواهی از من پرس. خدا در همه جا هست^{۲۴}

معنای لاشیء چیست؟

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خویش می نویسد

پادشاه روم نامه ای به معاویه نوشت که در آن سؤالاتی بود از جمله این که معنای لاشی ء چیست؟

معاویه متحیر ماند. عمرو عاص به معاویه گفت: فرمان بده تا اسب خوبی را به میان لشکر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بفرستند و بگویند این را می فروشیم. هر گاه بپرسند که به چند می فروشید؟ بگویید به لاشی ء *** به قول عربها بلاشی)). *** (به قیمت هیچ) در این هنگام مسأله بر تو روشن خواهد شد. معاویه به گفته عمرو عاص عمل کرد.

خریدار چون قیمت اسب را سؤال کرد، فروشنده گفت: آن را به لاشی ء می فروشم. در این وقت، حضرت علی (علیه السلام) به قنبر فرمودند: بگیر این اسب را. فروشنده گفت: لاشی ء را بده که قیمت این اسب است

حضرت علی (علیه السلام) دست وی را گرفته، به طرف صحرا رونمودند در این حال سرابی به نظر فروشنده آمد حضرت فرمود: این، قیمت اسب توست آن را بگیر. فروشنده گفت: این چگونه می شود؟

حضرت فرمود: مگر این آیه را قرائت نکرده ای که خداوند متعال می فرماید

كسراب بقیعه یحسبه الظمئان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً*^{۲۵}.

یعنی: (کسانی که کافر شدند اعمالشان) همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد^{۲۶}

– ابن عباس روایت میکند؛

((چون آیه ((هر چیزی را در امام مبین جمع کرده و شمارش نمودیم^{۲۷}.

نازل شد آن دو نفر برخاستند(ابوبکر و عمر) و عرض کردند ؛

ای رسول خدا ، مقصود از امام مبین چیست؟ آیا تورات است؟

حضرت فرمودند: نه

عرض کردند؛ آیا انجیل است؟

فرمودند: نه

عرض کردند؛ پس حتماً قرآن است

فرمودند : نه

در این هنگام امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به آن حضرت کردند و فرمودند

او امام مبین است که خدا علم هر چیز را در او فراهم آورده است و همانا خوشبخت و سعادتمند به تمام معنا کسی است که علی علیه السلام را در دوران زندگی و پس از مرگ او دوست داشته باشد و گمراه و بدبخت به تمام معنا کسی است که با علی علیه السلام در دوران زندگی و پس از مرگ او دشمنی کند^{۲۸}

حضرت علی (علیه السلام) هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خلوت می کرد و در هر موضوعی علی (علیه السلام) را به رموز و اسرار آن آگاه می نمود، و هیچ چیز را از علی (علیه السلام) پنهان نمی کرد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سوره یس آیه ۱۲^{۲۷}

مشارق الأنوار : ۵۵^{۲۸}

می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز با علی (علیه السلام) اینگونه خصوصی نبود. اگر علی (علیه السلام) در خانه خود بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد علی (علیه السلام) می رفت و بیشتر همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی (علیه السلام) در خانه او صورت می گرفت، گاهی که علی (علیه السلام) به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنان خود را از خانه بیرون می کرد و تنها با علی (علیه السلام) هم سخن می شد ولی تنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه علی (علیه السلام) می آمد فاطمه و پسران فاطمه (یعنی حسن و حسین (علیه السلام)) را از خانه بیرون نمی کرد علی (علیه السلام) هر سؤالی می کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ می داد وقتی که سوالش تمام می شد و سکوت می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز سخن می کرد، هیچ آیه ای بر رسول خدا نازل نشد مگر اینکه آن را برای علی (علیه السلام) می خواند و املاء می فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه احکام از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و کتاب را که بر پیامبران قبل نازل شد را به علی (علیه السلام) آموخت و علی (علیه السلام) همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرد.^{۲۹}

- انتقال اسرار الهی

ام سلمه می گوید: روزی که نوبت من بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجره من آید با علی (علیه السلام) وارد حجره من شد و در حالی که دست به دست هم داده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش علی (علیه السلام) گذاشت و به من فرمود: ای ام سلمه! لحظه ای از حجره بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، ام سلمه می گوید: من بیرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز کردند و من صدای آنها را می شنیدم ولی سخن آنها را نمی فهمیدم تا اینکه روز به نیمه رسید پس من به در حجره رفتم و سلام کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به مکان اول خود باز گرد، من باز گشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتی بار دیگر همین کار را کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جواب را به من داد بار دیگر من رفتم بر در حجره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان فرمود: داخل شو، علی (علیه السلام) دست خود را به زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته بود و با یکدیگر صحبت می کردند به محض ورود من کلام را قطع کردند حضرت امیر (علیه السلام) برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: که ای ام سلمه! جبرئیل

[داستانهای اصول کافی].^{۲۹}

از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد که چون بعد از تو علی جانشین و وصی تو است بگو به او آنچه را که بعد از تو تا روز قیامت واقع خواهد شد، آگاه باش خدای تعالی برای امتی پیغمبری انتخاب نمود و برای هر پیغمبری وصی معین فرمود پیغمبر این امت من هستم و علی (علیه السلام) وصی من می باشد^{۳۰}

علم علی (ع)

ابن عباس می گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: به علی بن ابی طالب (ع) نه قسمت از ده قسمت علم که خدا برای جمیع خلق آفریده، عطا شده است. به خدا قسم او در یک قسمت باقی نیز با دیگران شریک است.^{۳۱}

پیامبر (ص) درباره علی (ع) فرموده است: «من شهر علم و علی دروازه این شهر است. هر که می خواهد وارد این شهر شود باید از دروازه آن داخل گردد».^{۳۲}

علی (ع) در باره وسعت علم خویش فرمود: اگر بخواهم آن قدر تفسیر و تأویل و نکته در فواید «بسم الله الرحمن الرحیم» گویم که نوشته های آن بار هفتاد شتر می شود.^{۳۳} در زمان خلفای سه گانه هرگاه مشکل و معمایی برای آنان پیش می آمد دست به دامن علی (ع) می شدند، به طوری که عمر بارها گفت: اگر علی نبود، هر آینه عمر هلاک می شد.^{۳۴}

[گوه مراد].^{۳۰}

علی بن موسی بن سیدابن طاووس، طرائف، ترجمه داود الهامی، ص 192؛ علی بن محمد بن المغازلی، مناقب ابن مغازلی، ترجمه سیدجواد مرعشی نجفی، ص 320.^{۳۱}

شیخ صدوق، الأمالی، ص 343؛ محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشاد، ج 1، ص 33.^{۳۲}

سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص 16؛ قاضی نور الله مرعشی تستری، احقاق الحق، ج 7، ص 597.^{۳۳}

«أُولَا عَلِيٍّ لَهْلَكَ عُمرُ»، سیدقاضی نور الله شوشتری، احقاق الحق، ج 3، ص 102 ر.ک: حسین نمازی، علی در آیینه نهج البلاغه.^{۳۴}

ابن عباس ان مفسر بزرگ می گوید علم من در مقایسه با دانش علی علیه السلام، همچون قطره ای باران در مقابل دریاست.

حضرت علی علیه السلام می فرمود من به راههای آسمان از زمین آگاه ترم.

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن نقطه ویا الف نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف

قسمتی از خطبه بدون الف: «حمدتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنْهُ وَسَبَقَتْ نِعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حَمْدَتَهُ حَمْدُ مَقَرِّ بَرٍّ بِوَبِيَّتِهِ، مَتَخَضَّعٌ لِعِبَادِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُتَفَرِّدٌ بِتَوْحِيدِهِ...» یعنی: حمد می کنم خدائی را که نعمتش بزرگ و آنرا بر بندگان تمام داده است و رحمتش بر غضبش مقدم است و منطقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش کامل. او را سپاس می گویم، سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بندگیش بخاک می افتد و از گناهان فاصله می گیرد و در شناخت *... یکتائی خدا بی نظیر است

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الحمد لله المحمود، المالك الودود، مصدر كل مولود ومآل كل مطرود. ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطار ومسهل الاوطار، عالم الاسرار ومدركها ومدمر الاملاك ومهلكها ومكور الدهور ومكررهما...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می بخشد و هر طرد شده ای را او پناه می دهد. پستی های زمین را هموار ساخته، کوههای عظیم را او ثابت نموده، بارانها را او می فرستد و نیازهای خلق را او بر می آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکیها و هلاک کننده... آنهاست. چرخ زمان را او تکرار می کند^{۳۵}

خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است!

. مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت : خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است

عمر به مجلسیان گفت : نظر شما در این قضیه چیست ؟

گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر فرمود: مطلب شما چیست ؟ آنان قصه خود را بیان داشتند

آن حضرت علیه السلام به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی ؟

. گفت : نه

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای ؟

گفت : آری ، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او همبستر شدم

آن حضرت علیه السلام به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است ؟
. گفت : آری

پس علی علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید

سلونی قبل ان تفقدونی...

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی-از من پرسید پیش از آنکه مرا نیاید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگر خداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود پرسید از من پیش از آنکه مرا نیاید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه‌های قرآن از من پرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم³⁶.

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال

مثلی گفته‌اند صدیقان

شاهدی در میان کوران است

مصحفی در سرای زندیقان

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود: ان ههنا لعلماء جمادیر سینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که کسی استعداد فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار گرفته است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملاً هویدا است و خطبه‌های آنحضرت مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

ینابیع الموده ص 74-ارشاد مفید جلد 1 باب 2 فصل 1 حدیث 4-مالی صدوق مجلس 55 حدیث 1-منابع

³⁶خوارزمی

خلفای ثلاثه که مدت 25 سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه سابقا اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف شدند و پس از اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند، فیلسوف یونانی گفت: فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میدانم، حکیم یهودی گفت: بتمام جهات فلسفه احاطه دارد.³⁷

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته اند. هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند. علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمده و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده اند.³⁸

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد، در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب

باید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

کلمات کوتاه بیان مینمود، هر گونه سؤالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی پیمود، کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فوراً فرمود: اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک.

یعنی شماره روزهای هفته (7) را در روزهای سال (360) ضرب کن که عدد منظور (2520) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال، و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت: یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هر گونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی! حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج انگشت. فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟ عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد، علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.^{۳۹}

رشید هجری: از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) ترا بخواهد و دستها و دو پا و زبان ترا قطع کند؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود. و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخله ای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است!

علی علیه السلام فرمود ای رشید ترا بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آندرخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریده اند گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون

گفت از دروغهای مولایت برای من نقل کن! رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاها را قطع کنند ولی زبانش را نبرند پس او را با دست و پای بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند⁴⁰

نسبت علم موسی و خضر با علوم امیرالمؤمنین علیه السلام

وقتی حضرت موسی علیه السلام از نزد خضر برگشت و آن حوادث عجیب مثل سوراخ کردن کشتی و تعمیر دیوار و کشتن آن نوجوان به وقوع پیوست، برادر او هارون از موسی در مورد دانش خضر پرسید.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: این امر، دانشی است که نداشتن آن ضرر ندارد ولی حادثه ای عجیب تر روی داد!

: هارون پرسید: چه حادثه ای؟ حضرت موسی علیه السلام گفت

من و خضر کنار دریا ایستاده بودیم که پرنده ای شبیه به چلیچله ظاهر شد، با منقار خود

قطره ای آب برداشت و به طرف مشرق پرتاب کرد! بار دوم قطره ای دیگر برداشت و آن را به طرف مغرب انداخت، بار سوم آن را به طرف جنوب و بار چهارم به طرف شمال پرتاب

کرد! و در دفعه پنجم به طرف آسمان و دفعه ششم به خشکی و دفعه هفتم به دریا انداخت و سپس پرکشید و پرواز کرد.

ما دو نفر حیرت زده ماندیم و سرّ این کار را نفهمیدیم تا اینکه خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرستاد و به ما گفت: چرا شما را متحیر می بینم؟

گفتیم: در کار این پرنده متحیریم

گفت: منظور او را نمی دانید؟ گفتیم: خدا بهتر می داند

گفت: این پرنده با عملش می گوید: به حق آنکه شرق و غرب زمین را آفرید و آسمان را بر پا داشت و زمین را به حرکت آورد و بگستراند، بطور قطع خداوند در آخر الزمان پیامبری را خواهد فرستاد که نامش محمد صلی الله علیه و آله است، او را وصی است به نام علی_علیه_السلام که علم شما دو نفر روی هم در مقابل دانش آن دو همانند این قطره است در مقابل این دریا!

نمونه هایی از قضاوتهای علی (ع)

رسول خدا ص در باره علی بن ابی طالب ع فرمود او قاضی ترین شماسست. اری علی ع برتر از همه قضات تاریخ بشریت است و قضاوتهای او حیرت انگیز می باشد که مشکل ترین پرونده ها را باز می کرد و حل می نمود. به ده نمونه از قضاوتهای قاضی ترین فرد بشر اشاره می نمائیم.

1 - حلّ مشکل با قرعه

وقتی علی (علیه السلام) به یمن رفت و در آنجا استقرار یافت و به حکومت و داوری از جانب خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرداخت، دو مرد برای داوری نزد آن حضرت آمدند، آنان با شرکت هم کنیزکی را خریده بودند و به طور مساوی هر کدام مالکِ نیمی از او بودند، آنان بر اثر جهل به احکام، هردو در ((طهر واحد)) (فاصله بین دو خون حیض) با او آمیزش کردند، به خیال اینکه این کار جایز است و این ناآگاهی به مسایل از آن جهت بود که آنان تازه مسلمان بودند و اطلاعاتشان به احکام دین، اندک بود.

آن کنیز، حامله شد و سپس پسری از او متولد شد و آن دو نفر در مورد آن پسر نزاع کردند و هریک از آنان می گفت من پدر او هستم و او پسر من است، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از آن حضرت خواستند تا داوری کند.

علی (علیه السلام) آن پسر را بین آن دو نفر قرعه زد، قرعه به نام یکی از آنان افتاد و علی (علیه السلام) آن پسر را به او واگذار کرد و او را الزام کرد که نصف قیمت آن پسر بچه را اگر برده است به شریک خود بپردازد و فرمود: ((اگر می دانستم شما از روی آگاهی دست به این کار زدید (و آمیزش حرام را انجام دادید) در مجازات شما، سختگیری بیشتر می نمودم)).

خبر این داستان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صحت داوری علی (علیه السلام) را امضا کرد و همین داوری را در اسلام مقرر کرد و سپس فرمود: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَقْضِي عَلَى سُنَنِ دَاوُدَ (علیه السلام) وَسَيِّلِهِ فِي الْقَضَاءِ)).
((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت، کسی را قرار داد که طبق سنت و روش حضرت داوود (علیه السلام) قضاوت می کند)).

یعنی قضاوت او بر اساس الهام الهی است که همسان وحی است و داوری علی (علیه السلام) همانند آن است که دستور صریح از طرف خدا آمده باشد. (زندگی دوازده امام (ع))

2- داوری در مورد گاوی که الاغی را کشت

در روایات آمده: دو نفر مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، یکی از آنان گفت: ای رسول خدا! گاوی این شخص، الاغ مرا کشته است در این باره بین ما قضاوت کن.
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد ابوبکر بروید تا او قضاوت کند)). آنان نزد ابوبکر رفتند و جریان خود را به او گفتند. ابوبکر گفت چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و نزد من آمده اید؟

گفتند: به حضور آن حضرت رفتیم او ما را به نزد شما فرستاد.

ابوبکر گفت: حیوانی، حیوانی را کشته است چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست!!

آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و قضاوت ابوبکر را به عرض آن حضرت رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((نزد عمر بن خطاب بروید تا او در این باره قضاوت کند)).

آنان نزد عمر رفته و جریان را گفتند، او گفت: چرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفته اید و به اینجا آمده اید؟

گفتند: به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتیم، او ما را نزد شما فرستاد.

عمر گفت: چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را نزد ابوبکر نفرستاد؟

گفتند: نزد او نیز فرستاد.

عمر گفت: او چه گفت؟

گفتند: ابوبکر گفت: حیوانی، حیوان دیگر را کشته است و چیزی بر گردن صاحب حیوان کشنده نیست.

عمر گفت: به نظر من نیز همین است که ابوبکر گفته!!

آنان به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و همه جریان را به عرض آن حضرت رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان فرمود: ((به حضور علی بن ابیطالب (علیه السلام) بروید تا او در این مورد قضاوت کند)).

آنان به حضور علی (علیه السلام) رفته و جریان را گفتند.

علی (علیه السلام) فرمود: ((اگر گاو به اصطبل و جایگاه الاغ رفته و الاغ را کشته است، صاحب گاو باید قیمت الاغ را به صاحبش بدهد و اگر الاغ به اصطبل و جایگاه گاو رفته و گاو او را کشته است، بر گردن صاحب گاو چیزی نیست)).

آن دو مرد به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند و چگونگی قضاوت علی (علیه السلام) را به عرض رساندند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((لَقَدْ قَضَىٰ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَكُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّاسْمُهُ)).

((علی بن ابیطالب مطابق حکم خداوند متعال بین شما قضاوت نموده است)).

سپس فرمود: ((حمد و سپاس خداوندی را که در میان ما خاندان نبوت، مردی را قرار داد که طبق سنت حضرت

داوود (علیه السلام) در قضاوت داوری می کند)). (زندگی دوازده امام (ع))

3و4 - دونمونه از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت ابوبکر

الف: عدم اجرای حدّ در مورد شرابخوار جاهل

از طریق روایات سنّی و شیعه نقل شده: مردی را که شراب خورده بود، نزد ابوبکر آوردند، او تصمیم گرفت تا حد شرابخواری (هشتاد تازیانه) را بر او جاری سازد. شرابخوار گفت: من به حرام بودن شراب تاکنون آگاه نبودم.

ابوبکر دست نگهداشت و نمی دانست که چه کند؟ شخصی از حاضران اشاره کرد که در این باره از علی (علیه

السلام) سؤال شود. ابوبکر شخصی را به حضور علی (علیه السلام) فرستاد که جواب این سؤال را بگیرد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((دو مرد مورد اطمینان از مسلمین را دستور بده به میان مجالس مهاجر و انصار

برود و آن شرابخوار را نیز با خود ببرند و مسلمین را سوگند بدهند که آیا شخصی آیه حرمت شرابخوار را و یا

سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد حرام بودن شراب را بر این شخص خوانده اند و خبر داده اند یا نه ؟ اگر دو مرد از مسلمین گواهی دادند که آیه تحریم شراب را برای او خوانده اند و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد تحریم شراب را به گوش او رسانده اند، حدّ را بر او جاری ساز و گرنه او را توبه بده و سپس آزادش کن)).

ابوبکر همین کار را انجام داد، هیچ کس از مهاجر و انصار گواهی نداد که آیه قرآن و یا سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیرامون حرمت شراب را برای او خوانده باشد، ابوبکر او را توبه داد و سپس آزادش نمود و به این ترتیب قضاوت علی (علیه السلام) را پذیرفت .
ب : سؤال از معنای کلمه ای در قرآن

از ابوبکر سؤال شد معنای این آیه چیست که خداوند در قرآن می فرماید: (وَفَاكِهَةٌ وَأَبٌ) (121) ابوبکر معنای ((أَبٌ)) را ندانست و گفت کدام آسمان بر من سایه افکند؟ و یا کدام زمین مرا به پشت گیرد، یا چه کنم در مورد کتاب خدا که چیزی را ندانسته بگویم ، اما ((فاکِهَةٌ)) که معنای آن را می دانیم (یعنی میوه) اما معنای ((أَبٌ)) را خدا دانایتر است .

سخن ابوبکر به سمع علی (علیه السلام) رسید فرمود: ((عجبا! آیا او نمی داند که ((أَبٌ)) یعنی علوفه و چراگاه؟! و قول خداوند که می فرماید: (وَفَاكِهَةٌ وَأَبٌ) بیانگر شمردن نعمتهای الهی بر بندگانش است ، نعمتهایی از غذا که برای آنان و حیواناتشان آفریده است که به وسیله آن ، جان خود را زنده نگه می دارند و بدن خود را نیرومند می سازند)).
(فاکِهَةٌ یعنی : میوه ها برای انسانها، أَبٌ یعنی : علوفه و چراگاه برای حیوانات).⁴¹

5 و 6 - نمونه های دیگر در عصر خلافت عمر

نظیر این جریانات در زمان خلافت عمر نیز رخ داده است در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می شود:

نجات زن دیوانه

در روایات آمده است که : در زمان خلافت ((عمر بن خطاب)) مردی با زن دیوانه ای زنا کرد، گواهان عادل بر این مطلب گواهی دادند، عمر دستور داد تا به آن زن ، حدّ بزنند، ماء مورین ، آن زن را می بردند تا حدّ (صد تازیانه) را بر او جاری کنند.

علی (علیه السلام) در مسیر، او را دید و فرمود: ((زن دیوانه از فلان قبیله چه کرده بود که او را می بردند؟)) شخصی به علی (علیه السلام) گفت : ((مردی با این زن زنا کرده و فرار نموده است و گواهان عادل گواهی بر این کار داده اند، عمر دستور جاری ساختن حدّ (تازیانه) بر این زن داده است)).

(زندگی دوازده امام (ع))⁴¹

علی (علیه السلام) فرمود: ((این زن را به نزد عمر رد کنید و به عمر بگویید: آیا نمی دانی که این زن دیوانه از فلان طایفه است و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ؛ قلم تکلیف از دیوانه برداشته شده تا خوب شود)).

این زن عقل خود را از دست داده است، پس مجازات ندارد. آن زن را نزد عمر برگرداندند و گفتار علی (علیه السلام) را به عمر رساندند عمر گفت: ((خدا در کار علی (علیه السلام) گشایش دهد، نزدیک بود با جاری ساختن حد بر این زن، هلاک کردم))، سپس زن را آزاد کرد و گفت: ((لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد)).^{۴۲}

نجات زن حامله:

زن حامله ای را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود، عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند، علی (علیه السلام) فرمود: فرضاً تو بر این زن - بخاطر گناهش تسلط داشته باشی، ولی چه تسلطی بر کودک او در رحمش داری؟ با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...) ^{۴۳} ((هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)).

عمر گفت: ((لَا عِشْتُ لِمُغْضَلَةٍ لَا يَكُونُ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛ در هیچ کار دشواری زنده نباشم که ابوالحسن (علیه السلام) در آنجا نباشد)).

سپس عمر گفت: ((با این زن چگونه رفتار کنم؟)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((او را نگهدار که بچه اش متولد شود و پس از آن اگر سرپرستی برای بچه اش یافت، آنگاه حد الهی را بر او جاری کن)).

عمر با دریافت این دستور، شادمان شد و طبق آن رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

۸۷ - نمونه هایی دیگر از داوری علی (ع) در عصر خلافت عثمان

در عصر خلافت عثمان نیز جریاناتی رخ داد که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تنها گره گشای مشکلات و حوادث بود، به عنوان نمونه:

نجات زنی که همسر پیرمردی شده بود

در روایات سنی و شیعه آمده است که: پیرمردی با زنی ازدواج کرد و آن زن حامله شد، ولی پیرمرد گمان می کرد که کاری صورت نداده و از این رو آن بچه در رحم زن را انکار می نمود و می گفت از من نیست، داوری این

(زندگی دوازده امام (ع))^{۴۲}

(سوره فاطر، آیه ۱۸).^{۴۳}

جریان نزد عثمان برده شد و او حیران مانده بود که چگونه قضاوت کند، به زن گفت: آیا این پیرمرد، مهر دوشیزگی تو را از بین برده است؟))

زن گفت: ((نه)).

عثمان (پیش خود چنین نتیجه گرفت که پس زن زنا کرده؛ زیرا پیرمرد کاری صورت نداده پس دست بیگانه ای در کار است) دستور داد که آن زن را حد بزنند (صد تازیانه به جرم زنا به او بزنند).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به عثمان گفت: ((در آلت تناسلی زن دو راه وجود دارد، یکی راه خون حیض و دیگری راه ادرار، شاید این پیرمرد هنگام آمیزش، نطفه خود را روی راه حیض ریخته و آن زن از او حامله شده است، در این باره از پیرمرد پرسید)).

از او سؤال شد، او گفت: ((من نطفه خود را بر جلو آلت تناسلی او ریختم، ولی مهر دوشیزگی او را برنداشتم)). امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ((بچه در رحم از او و فرزند اوست و راءى من این است که این پیرمرد به خاطر انکار فرزندش، عقوبت (مجازات) شود)).

عثمان طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار کرد. (زندگی دوازده امام (ع))

حلّ مسأله پیچیده

در روایت آمده مردی کنیزی داشت (مثلاً نام مرد زید بود و نام کنیز هند) با هند آمیزش کرد و پس از مدتی پسری از او متولد شد (مثلاً به نام خالد) سپس زید از هند کناره گرفت و او را همسر غلامش (مثلاً به نام سعید) نمود، بعداً زید از دنیا رفت. هند به خاطر فرزندش (خالد) که از زید داشت آزاد شد (زیرا هند از طریق ارث، ملک پسرش شد و آزاد گردید) از طرفی سعید که غلام زید و شوهر آن زن بود، از طریق ارث به همان پسر (خالد) رسید و بعد خالد نیز مُرد و آن غلام (سعید) از طریق ارث، به زن رسید و در نتیجه هند مالک شوهرش سعید شد و سعید برده او گردید (بنابراین، سعید نمی توانست با هند آمیزش کند و بینشان نزاع شد، سعید به هند می گفت تو زن من هستی و هند به سعید می گفت: تو برده و غلام من هستی). برای رفع اختلاف نزد عثمان آمدند، در حالی که سعید می گفت ((او (هند) زن من است و او را رها نمی کنم)).

عثمان گفت: این حادثه یک مسأله پیچیده ای است، امیرمؤ منان علی (علیه السلام) که در آنجا حضور داشت فرمود: ((از این زن پرسید که آیا پس از آنکه از طریق ارث، مالک مرد (سعید) شد آیا آن مرد با او آمیزش کرده است؟)).

هند گفت: ((نه)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: اگر می دانستم آن مرد آمیزش را (بعد از ارث) انجام داده است او را مجازات می کردم و به هند فرمود: ((برو که سعید برده تو است و هیچ گونه تسلّطی بر تو ندارد، اگر خواستی او را به غلامی

بگیر و اگر خواستی او را آزاد کن و یا بفروش ؛ زیرا او در ملک تو است)).

عثمان داوری علی (علیه السلام) را پذیرفت و طبق آن رفتار کرد.

و رویدادهای بسیار دیگری از این قبیل ، در عصر عثمان رخ داد که ذکر همین نمونه ها در این کتاب - که بنایش بر اختصار است - کافی است .^{۴۴}

9 و 10 - نمونه هایی از داوریهای علی (ع) در عصر خلافت خود

از جمله حوادثی که پس از عثمان و پس از بیعت مردم با آن حضرت رخ داد و مورد داوریهای عجیب علی (علیه السلام) واقع شد، نمونه های زیر است :

قضاوت درباره دو نفر به هم چسبیده

تاریخ نویسان آورده اند، زنی در خانه شوهرش فرزندی زایید که (از کمر به پایین یک نفر بود) و از کمر به بالا دو بدن و دو سر داشت ، خانواده اش در مورد او تردید داشتند که آیا یک نفر است یا دو نفر، به حضور علی (علیه السلام) آمده و از این جریان سؤال کردند تا احکام او (مانند ارث و...) را بدانند.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((وقتی که او خوابید او را امتحان کنید به این نحو که یکی از بدنهای او را بیدار کنید، اگر هر دو در یک زمان بیدار شدند، آن دو یک انسان است و اگر یکی از آنان بیدار شد و دیگری در خواب بود، بدانید که دو شخص هستند و حقشان از ارث به اندازه دو نفر است)).^{۴۵}

حلّ یک مسأله ریاضی

((عبدالرحمن بن حجاج)) می گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت : امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حادثه ای قضاوت عجیبی کرد که بی سابقه است و آن اینکه :

دو نفر مرد در مسافرت ، با هم رفیق شدند، هنگام غذا در محلی نشستند تا غذا بخورند، یکی از آنان پنج گرده نان از سفره خود بیرون آورد و دیگری سه گرده نان ، در آن هنگام مردی از آنجا عبور می کرد او را دعوت به خوردن غذا کردند، او نیز کنار سفره آنان نشست و از آن غذا خوردند، مرد رهگذر پس از خوردن غذا و هنگام خداحافظی ، هشت درهم به آنان داد و گفت : این هشت درهم را به جای آنچه خوردم به شما دادم و از آنجا رفت ، آن دو نفر

^{۴۴} زندگی دوازده امام (ع)

^{۴۵} (زندگی دوازده امام (ع))

در تقسیم پول نزاع کردند، صاحب سه نان می گفت: نصف هشت درهم مال من است و نصف آن مال تو. ولی صاحب پنج نان می گفت: پنج درهم آن مال من است و سه درهم آن مال تو است. آنان نزاع و کشمکش خود را نزد علی (علیه السلام) آوردند و داوری را به او واگذار نمودند. علی (علیه السلام) به آنان فرمود: ((نزاع و کشمکش در اینگونه امور، از فرومایگی و پستی است، صلح و سازش بهتر است، بروید سازش کنید)).

صاحب سه نان گفت: ((من راضی نمی شوم مگر به آنچه حقیقت است و شما در این باره قضاوت به حق کنید)).

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: ((اکنون که تو حاضر به سازش نیستی و حقیقت را می خواهی، بدانکه حق تو از آن هشت درهم، یک درهم است)).

او گفت: ((سبحان الله! چطور، حقیقت اینگونه است؟!)).

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: ((اکنون بشنو تا توضیح دهم: آیا تو صاحب سه نان نبودی؟)).

او گفت: چرا من صاحب سه نان هستم؟

علی (علیه السلام) فرمود: ((رفیق تو صاحب پنج نان است؟)).

او گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: ((بنابراین، این هشت نان، 24 قسمت (با توجه به سه نفر خورنده) می شود (123) تو (صاحب سه نان) هشت قسمت نانها را خورده ای و رفیق تو نیز هشت قسمت را خورده و مهمان نیز هشت قسمت را خورده است و چون آن مهمان هشت درهم به شما دو نفر داده، هفت درهم آن مال رفیق تو (صاحب پنج نان) است و یک درهم آن مال تو (صاحب سه نان) است)).

آن دومرد در حالی که حقیقت مطلب را دریافتند، از محضر علی (علیه السلام) رفتند^{۴۶}

– هزار نفر نه یک نفر کم نه یک نفر زیاد می آیند!

حضرت علی (علیه السلام) در محلّ ((ذی قار)) (نزدیک بصره) نشسته بود و از مردم برای (جنگ با ناکثین) بیعت می گرفت، به آنان فرمود: ((از جانب کوفه هزار نفر – نه یک نفر کم و نه یک نفر زیاد – به سوی شما می آیند و با من تا پای ایثار جان، بیعت می کنند)).

((ابن عباس)) می گوید: من از این خبر، پریشان شدم و ترسیدم که مبادا یک نفر از هزار نفر کم یا زیاد گردد، آنگاه موجب شک و تردید و دهن کجی منافقین شود (که بگویند دیدی علی (علیه السلام) دروغ گفت) همچنان

اندوهگین بودم، کم کم جمعیتی از جانب کوفه آمدند آنان را شمردم 999 نفر بودند، دیگر کسی نیامد، با خود گفتم: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) سخن علی (علیه السلام) را چگونه باید توجیه کرد، همچنان در فکر فرو رفته بودم، ناگهان شخصی را دیدم که از جانب کوفه می آید، وقتی نزدیک آمد، دیدم لباس موئین پوشیده و شمشیر، سپر و آفتابه به همراه دارد، به حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رفت و عرض کرد: ((دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم)).

علی (علیه السلام) فرمود: ((برای چه هدفی بیعت کنی؟)).

او گفت: ((بیعت با تو کنم که پیرو و گوش به فرمان تو باشم و در رکاب تو تا ایثار جان با دشمن بجنگم و در این راستا بمیرم و یا خداوند پیروزی را نصیب تو کند)).

امام علی (علیه السلام) به او فرمود: ((نامت چیست؟)).

او عرض کرد: ((من اوایس هستم)).

- به راستی تو اوایس قرنی هستی؟

- آری.

امام علی (علیه السلام) فرمود: ((اللَّهُ أَكْبَرُ! حبیبم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به من خبر داد که من مردی از اُمّتش را ملاقات می کنم که ((اوایس قرنی)) نام دارد، او از افراد حزب الله است و از حزب رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می باشد، مرگش قرین شهادت است و از شفاعت او (در قیامت) جمعیتی به تعداد نفرات دو قبیله (بزرگ) ربیع و مُضَر، وارد بهشت می شوند)).

((ابن عباس)) می گوید: ((سوگند به خدا! شادمان شدم و اندوهم در مورد هزار نفر (که کم و زیاد نشود) برطرف شد)).⁴⁷

علی (ع) سنگ بزرگ را کنار زد

((در ماجرای جنگ صفین (در سال 36 هجری) علی (علیه السلام) با یاران از (کوفه به سوی صفین) حرکت می کرد، در بیابان آبشان تمام شد و تشنگی سختی آنان را فراگرفت، در جستجوی آب به چپ و راست جاده رفتند و کند و کاو نمودند ولی آبی نیافتند.

(زندگی دوازده امام (ع))⁴⁷

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) از جاده بیرون آمد و با یاران به سوی بیابان رهسپار شدند، ناگهان چشمشان به عبادتگاهی افتاد، علی (علیه السلام) یاران خود را به آن عبادتگاه برد، وقتی به نزدیک آن رسیدند، شخصی به دستور علی (علیه السلام) راهب داخل عبادتگاه را صدا زد از صدای او راهب سرش را (از سوراخ دَیْر) بیرون آورد، علی (علیه السلام) به او فرمود: ((آیا در اینجا آب پیدا می شود؟، تا این همراهان از آن بیاشامند و سیراب گردند؟)).

راهب گفت: ((اصلاً در این نزدیکیها آب نیست، از اینجا تا محلّ آب بیش از دو فرسخ راه است و برای من همراه مقداری آب می آورند که اگر در آن صرفه جویی نکنم از تشنگی می میرم)).
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: ((آیا سخن راهب را شنیدید؟)).
گفتند: ((آری، آیا دستور می دهی، به آنجا که راهب اشاره کرده برای دستیابی به آب برویم، فعلاً توانایی داریم، بلکه به آب برسیم)).

علی (علیه السلام) فرمود: نیازی به آن نیست، سپس گردن استر سواریش را به جانب قبله کرد و به محلی در نزدیکی آنجا اشاره نمود و به همراهان فرمود: ((این محل را بکنید)).
همراهان به آن محل رفتند و با بیل به کندن آن محل مشغول شدند، مقداری خاک زمین را رد کردند، ناگهان سنگ بسیار عظیمی پیدا شد که بیل و کلنگ در آن کارگر نبود.
علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: ((این سنگ روی آب قرار دارد، اگر از جایش کنار گذاشته شود، آب را می یابید)).

همراهان همگی سعی و کوشش کردند تا آن سنگ را بردارند، ولی از حرکت آن درمانده شدند و کارشان دشوار شد. وقتی علی (علیه السلام) آنان را در آن حال دید که همگی تلاش نمودند ولی خسته و کوفته به دشواری افتادند، پا از رکاب استرش بیرون آورد و پیاده شد و دستهایش را بالا زد و انگشتانش را زیر یک سوی سنگ گذارد و آن را حرکت داد، سپس آن را از جا کند و به چند متری آنجا پرتاب کرد ناگهان آب سفید و گوارایی در آنجا یافتند و به سوی آن سراسیمه شده و از آن نوشیدند که بسیار خنک و گوارا و زلال بود که در این سفر گوارا تر از آن آب بیاشامیدند.

علی (علیه السلام) به آنها فرمود: ((بنوشید و سیراب شوید و برای سفر خود نیز از این آب بردارید))، آنها به این دستور عمل کردند.

سپس علی (علیه السلام) با دست خود آن سنگ را برداشت و برجای خود نهاد و دستور داد خاک بر روی آن سنگ ریختند و نشانه آن را پوشانند.

راهب تمام این جریان را (با سابقه ذهنی که داشت) از اوّل تا آخر از بالای عبادتگاه خود تماشا کرد، فریاد زد: ((ای

مردم! مرا از عبادتگاه به زیر آورید)). همراهان علی (علیه السلام) او را با دشواری از بالای آن به زیر آوردند، او به حضور امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمد و گفت:

((ای آقا! آیا تو پیامبر مرسل هستی؟)).

فرمود: ((نه)).

گفت: ((آیا تو فرشته مقرب درگاه خدا هستی؟)).

فرمود: ((نه)).

گفت: ((پس تو کیستی؟)).

فرمود: ((من وصی محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم)).

راهب عرض کرد: ((دست خود را باز کن تا من در حضور تو به خدای بزرگ ایمان بیاورم و قبول اسلام کنم)) علی (علیه السلام) دستش را گشود و به او فرمود: ((شهادتین را به زبان آور)).

راهب گفت: ((أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَخَقُّ النَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ)).

((گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که تو وصی رسول خدا و برترین و سزاوارترین (انسانها به خلافت) بعد از او هستی)).

سپس امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پیمان عمل به دستورات اسلام را از او گرفت و بعد به او فرمود: ((پس از مدت طولانی که در دین خلاف اسلام بودی چه چیز باعث شد که از آن دست کشیدی و به دین اسلام گرویدی؟)).

راهب گفت: ((ای امیرمؤمنان! تو را آگاه کنم: این عبادتگاه در این بیابان، برای آن ساخته شده که سکونت کننده در آن، به بردارنده آن سنگ و برآورنده آب از زیر آن دست یابد، قبل از من روزگار بسیار درازی گذشت و در این روزگار آنان که در این عبادتگاه بسر می بردند به این سعادت نرسیدند، خداوند این سعادت را نصیب من کرد، ما در یکی از کتابهای خود یافته ایم و از علمای خود شنیده ایم که در این سرزمین چشمه ای وجود دارد که روی آن سنگ عظیمی قرار دارد، جای آن را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی شناسد و ناگزیر ((ولی خدا)) وجود دارد که مردم را به سوی حق دعوت می کند، نشانه صدق او این است که این مکان و سنگ را می شناسد و قدرت بر کردن آن را دارد و من چون دیدم تو این کار را انجام دادی دانستم که انتظارم بسر آمده و آنچه در آرزویش بودم محقق شده است و من امروز یک فرد مسلمان در حضور تو و ایمان آورنده به حق تو هستم و فرمانروایت را قبول دارم)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) وقتی که این مطلب را از آن عابد شنید، قطرات اشک از دیدگانش فروریخت ، سپس گفت : ((حمد و سپاس خداوندی را که من در حضورش فراموش نشده ام ، حمد و سپاس خداوندی را که نام مرا در کتابهای آسمانی خود ذکر کرده است)).

سپس علی (علیه السلام) مردم را طلبید و فرمود: ((سخن این برادر مسلمانان را بشنوید)). آنان گفتار راهب مسلمان را شنیدند و بسیار حمد و سپاس الهی را بجا آوردند که نعمت معرفت به حق امیرمؤ منان علی (علیه السلام) را به آنان عطا فرموده است .

سپس به سوی جبهه صفین برای جنگ با سپاه معاویه حرکت کردند و آن راهب در حضور آن حضرت ، حرکت کرد و در جنگ شرکت نمود و سرانجام به فوض عظیم شهادت نایل گردید. امیرمؤ منان علی (علیه السلام) شخصا نماز بر جنازه او خواند و او را به خاک سپرد و برای او از درگاه خدا طلب آمرزش بسیار کرد و هرگاه به یاد راهب می افتاد می فرمود: ((ذاک مولای ؛ او دوست من بود)). (زندگی دوازده امام (ع))

اسماعیل بن محمد، سید حمیری شاعر حماسه سرا و بزرگ و مخلص و جاثار محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) داستان راهب (سرگذشت قبل) را در اشعار و قصیده ((بائیه مذهب)) خود به شعر درآورده ، چنین می گوید:

ولقد سَری فیما یسیر بلیله
بعد العشاء بکربلا فی موكب
حتى آتی متبلاً فی قائم

القی قواعده بقاء مجذب
یاء تیه لیس بحیث یلقى عامراً
غیرالوحوش وغیراصلع اشیب
فدنی فصاح به فاشرف ماثلاً
کالنصر فوق شظیئه من مرقب
هل قرب قائمک الذی بوئته
ماء یصاب فقال ما من مشرب
الا بغایه فرسخین و من لنا
بالماء بین نقی وقی سبب
فثنی الاعنه نحو وعت فاجتلی
ملساء تلمع کاللجین المذهب

قال اقلبوها انکم ان تقلبوا
 ترووا ولا تروون ان لم تقلب
 فاعصوا صبوا فی قلعها فتمنعت
 منهم تمتع صعبه لم ترکب
 حتی اذا اعیتهم أهوی لها
 کفأ متی ترد المغالب تغلب
 فکأنها کره بکف خزور
 عبل الذراع دحی بها فی ملعب
 فسقاہم من تحتهم متسللاً
 عذباً یزید علی الالذ الاعذب
 حتی اذا شربوا جمیعاً ردّها
 ومضی فخلت مکانها لم یقرب
 عنی ابن فاطمه الوصی ومن یقل
 فی فضله وفعاله لم یکذب
 یعنی :

- 1 - شبی علی (علیه السلام) در راهی پس از وقت عشاء (در مسیر صفین) به کربلا گذر کرد.
- 2 - تا اینکه به مردی جدا شده از مردم که در عبادتگاه بسر می برد رسید، عبادتگاه که پایه هایش در بیابان خشک و سوزانی قرار داشت .
- 3 - به آن سو حرکت می کرد که در آنجا آبادی و متاعی جز وحشی های بیابان و پیری دارای سر بی مو نبود.
- 4 - پس نزدیک آن عبادتگاه رفت و آن پیر را صدا کرد و آن پیر، مانند پاسداری که در بالای برجی نشسته باشد به پایین نگاه کرد.
- 5 - علی (علیه السلام) به آن پیر فرمود: آیا در نزدیک محل سکونت تو آبی پیدا می شود؟ او در پاسخ گفت : آبی در اینجا نیست .
- 6 - جز در آن سوی دو فرسخی و کیست که در میان تپه های ریگ و بیابان خشک ، برای ما آبی بیابد.
- 7 - پس علی (علیه السلام) افسار مرکبها را به سوی زمین سخت و سنگلاخی بازگرداند و در آنجا برق سنگ صاف و نرمی به چشم خورد، سنگی که همانند نقره آمیخته به طلا می درخشید.

8 - علی (علیه السلام) به همراهان فرمود: این سنگ را برگردانید که در این صورت سیراب می شوید و گرنه تشنه می مانید.

9 - پس همگان نیروی خود را برای از جا کردن آن سنگ به کار بردند ولی آن سنگ همچون شتر تندخویی که از سوار شدنش جلوگیری می کند، تن به اطاعت آنان نداد.

10 - وقتی که (آن سنگ) آنان را خسته و درمانده کرد، علی (علیه السلام) دستش را به سوی آن دراز کرد که اگر به سوی جنگاوری دراز می کرد، آن را مغلوب خود می ساخت .

11 - پس گویی آن سنگ بزرگ در دست علی (علیه السلام) همچون گویی در دست جوان قوی پنجه ای است که آن را به این سو و آن سو می افکند.

12 - و تشنگان را از آب زیر آن سنگ سیراب کرد از آبی لذیذ و خوش گوار که گوارترین آبها بود.

13 - پس از آنکه همگی از آب نوشیدند، علی (علیه السلام) آن سنگ را به جای خود نهاد و رفت (و جای آن سنگ پوشیده شد) به طوری که گویا هیچ کس به آنجا نزدیک نشده است .

14 - منظورم از این شخص ، علی (علیه السلام) پسر فاطمه (بنت اسد) است که وصیّ (پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)) می باشد، او که هر کس در فضایل و ویژگیهای ممتاز او سخن بگوید، دروغ نگفته و گزافه گویی نکرده است.^{۴۸}

خبر دادن حضرت از محل قبر که بوسیله حضرت نوح اماده شده است...

- از جمله وصیت های امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام این بود: ای حسن! چون من از دنیا رفتم، مرا غسل بده و با کافوری که جبرئیل از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، مرا حنوط کن! سپس مرا کفن کن و مرا بر روی سریر بگذار! احدی جلو تابوت را نگیرد، بلکه فقط پشت تابوت را بلند کنید. زیرا جبرئیل و میکائیل جلو سریر را بلند می کنند. هر کجا تابوت رفت، شما هم بروید و هر کجا ایستاد، شما هم بایستید. و بدانید که آنجا قبر من است و جنازه مرا بر زمین بگذارید و تو ای حسن! بر من با هفت تکبیر نماز بخوان! و بدان که نماز با هفت تکبیر جز بر من و قائم آل محمد علیه السلام که از فرزندان برادرت حسین علیه السلام است و او کجی های خلق را اصلاح می کند، جایز نیست! وقتی نماز به پایان رسید، جنازه را کناری بگذار و آن محل را حفر کن! قبری

آماده با تخته چوبی پیدا می‌کنی که پدرم نوح علیه‌السلام برایم ساخته است. مرا بر روی آن تخته بگذار. در آنجا هفت خشت بزرگ می‌بینی^{۴۹}

. آن‌ها را (بعد از دفن) بر روی من بچین. اندکی صبر کن. سپس یک خشت بردار و به داخل قبر نگاه کن. می‌بینی که من در قبر نیستم! زیرا به جدّ تو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق خواهم شد.

زیرا اگر پیامبری را در شرق به خاک سپارند و وصی او را در غرب، مدفون سازند، خداوند، روح و جسد پیامبر و روح و جسد وصی او را در یک جا حاضر می‌کند. و پس از زمانی از هم جدا شده و به قبرهای خویش بر می‌گردند. آن‌گاه قبر مرا از خاک، پُر کن! و قبرم را از مردم مخفی بدار! و چون روز شود، نعشی را بر شتر قرار بده و به مدینه بفرست، تا مردم نفهمند که من در کجا مدفونم!^(۱)

محمد بن حنفیه نقل می‌کند که وقتی برادرانم مشغول غسل دادن امام علیه‌السلام شدند، امام حسین علیه‌السلام آب می‌ریخت و امام حسن علیه‌السلام غسل می‌داد و احتیاجی نبود که جسد امام علیه‌السلام را بگردانند، زیرا بدن حضرت در هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می‌شد، و بوئی خوش‌تر از مُشک و عنبر از جسد مطهرش به مشام می‌رسید.

وقتی غسل تمام شد، امام حسن علیه‌السلام صدا زد: ای خواهر! برای حنوط، کافور جلدّم را بیاور! زینب کافور را آورد و حسن علیه‌السلام بدن امام را با آن حنوط نمود. سپس امام علیه‌السلام را در پنج پارچه، کفن نمودند و جنازه را در سریر قرار دادند و به وصیت امیر موءمنان جلو تابوت را رها نمودند و عقب تابوت را حسین علیه‌السلام گرفتند.

تابوت بلند شد و به طرف نجف کنونی که پشت کوفه است، حرکت نمود. بعضی از اشخاص خواستند در تشییع^۱ شرکت کنند ولی امام حسن علیه‌السلام به آنها دستور مراجعت داد.^{۵۰}

(۱) جلاء العیون . 49

جلاء العیون : ص 22⁵⁰

در این هنگام امام حسین علیه السلام می گریست و می فرمود: « لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ». ای پدر! پشت ما را شکستی و ما گریه را برای تو یاد گرفته ایم.^{۵۱}

وقتی تابوت فرود آمد، حسنین علیهما السلام بدن امام علیه السلام را بر زمین گذاشتند و امام

حسن علیه السلام با هفت تکبیر بر بدن امام، نماز خواند. بعد محلّ جنازه را حفر کردند و همان طور که امام علیه السلام خبر داده بود، قبر آماده ای پیدا شد. بدن مقدّس امام علیه السلام را در آن نهادند و خشت ها را چیدند و بعد از اندک زمانی، یک خشت برداشتند و به داخل قبر نگاه کردند. اثری از بدن شریف امام علیه السلام نبود^(۱).^{۵۲}

قضاوت درست

شش مرد را پیش قاضی بردند به جرم زنا کاری و قاضی گفت که همه را سنگسار کنند؛ امام علی (ع) فرمود که این درست نباشد و چون حکم درست را پرسیدند فرمود که باید اولی را گردن زد، دومی را سنگسار کرد، سومی را حد زنا کار که صد تازیانه باشد زد، چهارمی را نیم حد ۵۰ تازیانه زد، پنجمی را تنیه نمایند و ششمی را بی مجازات ببخشند؛ و چون پرسیدند که جرم هر ۶ نفر یکی بوده اما مجازات آنها نه فرمود که: اولی کافر می باشد که به دروغ به اسلام آمده و با زن مسلمة ای زنا کرده که حکمش قتل است، دومی مرد محصن بود یعنی زن داشت و حکمش سنگسار است، سومی محصن نبود لذا حکمش حد است، چهارمی غلامی بود که حدش نصف می باشد، پنجمی نابالغ بود که تنیه کافی است و ششمی دیوانه بود که حکمی بر او نمی باشد

نجات دختر با قضاوت حضرت

- در زمان امیرمومنان علی(ع) اتفاق وحشتناکی که برای یک دختر رخ داد

عمار یاسر و زید بن ارقم گویند

در حضور با صفای علی(ع) نشسته بودیم و ایشان در جایگاه قضاوت نشسته بودند که فرمودند

ای عمار شمشیر ذوالفقار مرا بیاور

من آوردم و حضرت آن را از غلافش در آورد و روی زانوانش گذاشت. ناگاه فریاد بلندی گوشها را پر کرد

ایشان فرمود: ای عمار امروز غم و اندوه اهل کوفه را برطرف می نمایم

ای عمار کسی را که پشت در است وارد کن

عمار گوید: من بیرون رفتم ناگاه پشت در زنی را دیدم که بر شتر قرار گرفته و می گرید و فریاد میزند ای دادرس

درماندگان به سوی تو روی آوردم و توسل جستم پس رویم را سفید کن گره از امر مهم من بگشا

عمار گوید: اطراف این بانو را هزار اسب سوار گرفته بودند با شمشیرهای از نیام کشیده گروهی طرفدار او و گروهی دیگر بر علیه او سخن می گفتند. آن زن از شتر پایین آمد اطرافیانها نیز از مرکبها پایین آمدند و وارد مسجد شدند.

زن در برابر امیرمومنان ایستاد و گفت: ای علی به سوی تو آمدم زیرا تو دانای به آنچه شده و تا قیامت خواهد شد

هستی

حضرت فرمود برو به مردم کوفه بگو به مسجد آمده و شاهد این قضاوت باشند! و من چنین کردم مسجد از جمعیت

پر شد

امیرمومنان فرمود: ای گروهی که از شام آمده اید مشکلتان را مطرح کنید! در این هنگام پیرمردی برخاست و گفت:

سلام بر تو ای گنج فقیران! ای مولای من! این کنیزی که در برابر توست دختر من است او شوهر نکرده ولی اینک

در خانه ی من حامله شده است. براستی او آبروی مرا در میان خاندانم برده. من به دلیری و سختی و کمال و عقل

مشهورم. شجاعت من در میان عرب کم نظیر است با این حال در کار خود متحیر مانده ام و سرگردانم و موجب غم و اندوهم گشته

امیرمومنان رو به دختر نمود و فرمود: ای دختر! نظر تو درباره آنچه پدرت اظهار میدارد چیست؟

دختر گفت: من دوشیزه هستم راست می گوید. ولی اینکه من حامله هستم سوگند به خدا هرگز خیانتی نکرده ام. تو جانشین رسول خدا و وارث او هستی تو می دانی که من در ادعایم دروغ نمی گویم چیزی بر تو پنهان نیست مشکل مرا حل کن

در این هنگام علی(ع) بالای منبر رفت و الله اکبر گفت و قرآن خواند و فرمود قابله ی شهر کوفه را خبر کنید

زنی بنام خولا که قابله زنان کوفه بود آمد. حضرت به او فرمود: میان خود و مردم پرده ای بزن و ببین این دختر حامله است یا نه؟ قابله دستور را اجرا کرد و آمد و گفت: بله او هم دوشیزه و هم حامله هست

علی(ع) فرمود: کجاست کسی که ادعا می کرد مقام حق را داراست تا این مشکل را حل کند؟ عمرو بن حرث لعنت الله به مسخره گفت: این مشکل فقط به دست توست امروز امامت تو بر ما ثابت میشود

امیرمومنان رو به پدر دختر نمود و فرمود: ای اباالغضب! آیا تو از شهر دمشق نیستی؟ گفت: آری. فرمود: آیا از قریه ای به نام اسعار نیستی؟ گفت: آری

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که همین الان بتواند تکه ای یخ بیاورد؟ گفت: یخ در شهر ما زیاد است ولی هم اکنون توانایی حاضر نمودن را نداریم! فرمود فاصله میان شهر ما و شما دویست و پنجاه فرسنگ است؟ گفت: آری! مولای من

فرمود: ای مردم اینک بنگرید به آنچه که خدا از علم نبوی به علی عطا فرموده. عمار گوید: علی(ع) دست مبارک خود را در حالی که بر منبر نشسته بود دراز کرد و تکه یخی آورد که هنوز قطرات آب از آن چکه می کرد در این هنگام مردم فریاد زدند و موج فریاد جمعیت مسجد را فرا گرفت حضرت فرمود آرام باشید اگر بخواهم کوه یخ را حاضر میکنم

آنگاه به قابله فرمود: این تکه یخ را بگیر و به همراه دختر از مسجد بیرون رو، آنگاه تشتی زیر او بگذار و این تکه یخ را در نزدیکی رحم او قرار ده زالویی بیرون خواهد آمد که وزن آن پنجاه و هفت مثقال و دو دانق است

قابله چنین کرد که علی(ع) گفت. ناگاه زالوی بزرگی داخل تشت افتاد و آن را وزن کردند همان اندازه بود که حضرت فرموده بود. و آن را به مسجد آوردند امام آیاتی تلاوت فرمود و گفت

ای اباالغضب! دخترت زنا نکرده جز آنکه او در ده سالگی در جایی وارد آب شده و این زالو وارد رحم او گشته و از آن موقع تا حالا در رحم او بوده و بزرگ شده است

در این هنگام پدر دختر برخاست و می گفت: گواهی میدهم که تو میدانی آنچه را که در رحمها است و آگاه از⁵³ ضمایری.

روزی عمر بن خطاب به امیرالمومنین (ع) گفت

ای اباالحسن، از این تعجب نمی کنم که به تمامی مسائل پاسخ می گویی، بلکه متعجبم که چگونه بی درنگ و بدون تفکر به آنها پاسخ می دهی؟

حضرت علی (ع) در پاسخ او دست خود را باز کرده و فرمود: این چند تاست؟ عمر بلافاصله گفت: پنج تا. حضرت فرمود: چرا در نظر دادن عجله کردی؟ عمر گفت: این مساله نیاز به تفکر نداشت

حضرت لبخندی زد و فرمود: تمام علوم در نظر من، مانند همین مساله جزئی است در نزد تو⁵⁴

سپید و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)⁵³
بحارالانوار، ج 40، ص 147⁵⁴

او نمرده است...

شخصی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: «ای علی علیه السلام من از وادی قری (محلی بین مدینه و شام) عبور می کردم که دیدم خالد بن عرفطه در آنجا مرده است، از خدا برای او آمرزش بخواه! حضرت فرمود: «بس کن! او نمرده و نمی میرد تا اینکه سردار لشکر گمراهی شود که پرچمدار آن حبیب بن حماز است».

در این موقع شخصی از کنار منبر بلند شد و گفت: «ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند من شیعه تو و دوستدار تو هستم!» حضرت فرمود: «تو کیستی؟» گفت: «من حبیب بن حمازم!» حضرت فرمود: «بپرهیز از اینکه تو آن پرچم را به دست گیری و به دست خواهی گرفت و از این در مسجد وارد خواهی کرد و اشاره به در (باب الفیل) کرد».

در دوران قیام حسین علیه السلام، ابن زیاد لشکری به سوی حسین علیه السلام فرستاد که فرمانده او خالد بن عرفطه و پرچمدارش حبیب بن حماز بود^{۵۵}.

سخن گفتن زمین با علی (ع)

(اسماء بنت عمیس گفت: فاطمه زهرا علیها السلام به من فرمود: شبی که من به خانه علی (علیه السلام) رفتم (در نیمه های شب) از خواب بیدار شدم و دیدم زمین با علی (علیه السلام) سخن می گوید: و علی (علیه السلام) نیز با آن حرف می زند. صبح نزد پدرم جریان را گفتم پدرم سجده ای طولانی کرد و سرش را بلند کرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاکیزه زیرا خداوند

شوهرت را بر سایر مردم برتری داده و به زمین دستور داده که با او سخن بگوید و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع کند (محجۀ البیضاء، ج 4، ص 201)

پیشگوئیهای امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) درباره حضرت مهدی (ع):

خطبه ۱۰۰

بر اساس «نهج البلاغه» چاپ صبحی صالح

وَحَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقٌ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحَقٌ، دَلِيلُهَا مَكِثُ الْكَلَامِ، «
بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَلَّيْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَأَشَرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ
فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى يُطْلَعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ، وَيَضُمُّ نَشْرَكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ،
وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا
جَمِيعاً».

او (پیامبر) پرچم حق را برافراشت و در میان ما به یادگار گذارد؛ آن کس که از زیر سایه این پرچم
پای پیش نهد از شریعت اسلام خارج گردد؛ و آن کس که از پیرویش سر باز زند به هلاکت رسد؛
و سرانجام کسی که زیر سایه این پرچم به پیش رود راه سعادت پیموده و به آن دست یابد.

پرچمدار این پرچم با شکیبائی و آرامش سخن گوید؛ و با کندی و تأنی در اجرای کارها پیا خیزد؛ اما
چون پیا خواست بسی شتاب کند تا به پیروزی نهائی رسد؛ پس آنگاه که سر در گرو فرمانش نهادید،
و با سرانگشت به سوی اشاره کردید، دوران او سپری شده و مرگش فرارسد.

از آن پس ناگزیر مدتی که مشیت الهی اقتضاء کند در انتظار بسر برید، آنگاه خداوند شخصیتی را برانگیزد تا شما را (که به اختلاف وجدائی گرائیده اید) جمع کند و پراکندگی شما را سر و سامان دهد. (بخشد. پس به کسیکه (چیزیکه) رو نکرده دل مبنید؛ و از آن که رو گردانده ناامید شوید) (۱۸)

آگاه باشید که آل محمد صلی الله علیه و آله همانند ستارگان این گنبد مینا باشند؛ آن هنگام که یکی از آنها غروب کند دیگری بدرخشد

گوئی چنان است که در پرتو آل محمد (ص) نعمتهای الهی را بر شما فراوان و تمام شده می بینم؛ و آنچه را که آرزویش را در دل می پروراندید بدان دست یافتید

ابن ابی الحدید می نویسد: امام این خطبه را در سومین جمعه زمامداری خود ایراد فرمود؛ و ضمن آن به مطالبی پیرامون احوال خود اشاره کرد

سپس همچون دیگر شارحان، بی چون و چرا هدف از ایراد این خطبه را پیشگوئی از مهدی و توصیف آن حضرت دانسته و می گوید: شخصی را که خدا برمی انگیزد از اهل بیت است؛ و این سخن اشاره به مهدی آخرالزمان می باشد و در نزد ما (اهل تسنن) غیر موجود است و از این پس وجود پیدا خواهد کرد؛ و به عقیده امامیه اکنون موجود می باشد (۱۹)

خطبه ۱۳۸

يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيُ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا «
الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ، حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ، بَادِيًا نَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا، حُلُوءًا رِضَايُهَا،
«عَلَقَمَّا عَاقِبَتُهَا

او هوای نفس را به هدایت ورهنمود الهی بر می گرداند، آن هنگام که مردم هدایت الهی را به خواسته های نفسانی بر گردانده اند.

و آنگاه که مردم قرآن را تفسیر به رأی کنند او آراء و نظریات را به قرآن گرایش دهد.

:ابن ابی الحدید پیرامون این فراز سخنان امام علی(ع) می گوید

این کلام اشاره به امامی است که خداوند او را در آخر الزمان به وجود می آورد و همو باشد که در روایات و آثار به او نوید داده شده ا

امام(ع) این چنین سخن را ادامه می دهند که

أَلَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَاتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا، «
وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كِبِدِهَا، وَتُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرِ، وَيُحْيِي مَيِّتَ
«الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»

آگاه باشید، در فردا - فردائی که از آمدنش و آنچه همراه دارد نا آگاهید - والی و زمامدار (با این ویژگی که بر اساس وراثت از حکومت های قبل، یا بند و بست با گروهها و احزاب چپ و راست، یا سرسپردگی به استعمارگران شرق و غرب روی کار نیامده)؛

کارفرمایان و عمال آن حکومتها را بحسب تجاوزات و خیانتهایی که مرتکب شده اند، محاکمه نموده، به کیفر رسانند؛ و زمین پاره های جگر خود را برای او بیرون آورد، و از روی تسلیم و فروتنی کلیدهای خود (اختیار گوشه و کنار جهان) را به سوی او اندازد؛ و آنگاه او روش زمامداری و آئین دادگستری پیامبر را به شما نشان دهد، و آثار مرده و فراموش شده کتاب و سنت را دگر بار زنده، و به اجراء و گسترش در آورد.

ابن ابی الحدید در ذیل این فراز نوشته است

«أن الوالی یعنی امام الذی یخلقه الله تعالى فی آخر الزمان»

بدون شک مقصود از والی در این عبارت امامی است که خداوند او را در آخر الزمان خلق خواهد کرد.

کلمه «أفالین» جمع «افلاذ» جمع «فلذ» به معنی پاره جگر است، و این کنایه از گنج ها و ذخائر زیر زمینی امثال طلا، نقره، الماس، نفت، و غیره است که برای قائم به امر (زمامدار) آشکار خواهد شد؛ و در بعضی از تفاسیر کلام خداوند، «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (۲۱) به همین موضوع تفسیر شده است. آنگاه گوید: این مطلب در روایتی با تعبیر «وَقَائَتْ لَهُ الْأَرْضُ أَفْلَازَ كَبِدِهَا» (۲۲) آمده، که معنای آن «چنین است: زمین پاره های جگر و ذخائر خود را به خارج پرتاب خواهد کرد.

نیز ابن اثیر پیرامون لغت «فلذ» گوید: از اخبار ساعت جمله «وَتَقَى الْأَرْضُ أَفْلَازَ كَبِدِهَا» است؛ و معنای این جمله آنست که زمین گنجهای نهفته خود را خارج می کند؛ و همانند این کلام است آیه: «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (۲۳).

و علامه قندوزی نیز این فراز از کلام امیرالمؤمنین (ع) را تحت عنوان «فی ایراد الکلمات القدسیه لعلی (کرم الله وجهه، التی ذکرها فی شأن المهدی فی کتاب نهج البلاغه» آورده است (۲۴).

خطبه ۱۵۰

یا قوم هذا إبانُ ورودِ كلِّ موعود، ودُنُوٍّ مِنْ طَلْعِهِ مَا لَا تَعْرِفُونَ. أَلَا وَإِنْ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنْهَا يَسْرِي فِيهَا... «...بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًا، وَيَصْدَعَ شَعْبًا، وَيَشَعَبَ...».

ای مردم اکنون هنگام فرا رسیدن فتنه هائی است که به شما وعده داده شده؛ و نزدیک است برخورد با رویدادهائی که حقیقت آن بر شما ناشناخته و مبهم خواهد بود.

دانسته باشید آنکس که از طریق ما (مهدی موعود منتظر) به راز این فتنه ها پی برد و آن روزگار را دریابد، با مشعل فروزان هدایت ره بسپرد، و به سیره و روش پاکان و نیکان (پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام) رفتار نماید، تا در آن گیر و دار گره ها را بگشاید، و بردگان در بند ظلم و خودخواهی و ملت های اسیر استعمار را از بردگی و اسارت برهاند، توده های گمراهی و ستمگری را متلاشی و پراکنده سازد، و حق طلبان را گرد هم آورد، و بدیگر عبارت تشکیلات کفر و ستم را بر هم زند و جدائی و تفرقه اسلام و مسلمانان را تبدیل به یکپارچگی نموده و سامان بخشد.

این رهبر (مدتها بلکه قرن‌ها) در پنهانی از مردم بسر برد و هر چند دیگران کوشش کنند تا اثرش را بیابند، نشانی از رد پایش نیابند.

در این هنگام گروهی از مؤمنان برای درهم کوبیدن فتنه ها آماده شوند، همچون آماده شدن شمشیر که در دست آهنگر صیقل داده شده.

همینان چشمانشان به نور و فروغ قرآن روشن گردد، موج با شکوه تفسیر قرآن در گوش دلشان طنین انداز شود، شامگاهان و صبحگاهان جانشان از چشمه حکمت و معارف الهی سیراب گردد.

ابن ابی الحدید پیرامون این سخن می گوید

جمله «وَدُّنُوْا مِّنْ طَلْعِهِ مَا لَا تَعْرِفُوْنَ» کنایه از پیش آمدهای مهم و رویدادهای بی سابقه از قبیل دابۀ الارض (۲۶)، دجال، فتنه ها و کارهای خارق العاده و وهم انگیز او، ظهور سفیانی، و کشتار بیش از حد مردم است.

آنگاه می نویسد

امام با ایراد جمله «أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا» بذکر مهدی آل محمد (ص) پرداخته که از کتاب وسنت پیروی می کند.

خطبه ۱۸۷

أَلَا بِأَبِي وَأُمِّي هُم مِّنْ عِدَّةِ أَسْمَائِهِمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَفِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ»

أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَانْقِطَاعِ وُصْلِكُمْ وَاسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ

ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنُ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ، ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ، وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَّارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا «الْعَنَاءَ، وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ

هان، پدر و مادرم به فدایشان باد؛ آنها گروهی باشند که نامهایشان در آسمان نزد فرشتگان معروف است ولی در زمین ناشناخته اند؛ آگاه باشید شما آماده عقبگرائی امور خویش و گسیختگی پیوندها. وروزی کار آمدن کوچکان (خردسالان، نالایقان دون همت) خویشان باشید.

:ابن ابی الحدید می نویسد

الامامیه تقول هذه العدة هم الائمة الاحد عشر من ولده (ع)؛ وغيرهم يقول انه عنى الابدال الذين هم «...أولياء الله في الارض

؛امامیه گویند: این عده امامان یازده گانه از فرزندان آن حضرت (ع) هستند

حکمت ۱۴۷

اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَآيِنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ - وَاللَّهِ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا

يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزَرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى

«أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آهِ آهِ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انصَرِفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ

بار خدایا چنین است که هرگز زمین - به لطف تو - از کسیکه با حجت و دلیل بامر حق قیام کند و دین الهی را بر پا دارد خالی نخواهد ماند، خواه ظاهر باشد و آشکار (مثل امامان یازده گانه معصوم) خواه در حال ترس و پنهانی، تا دلائل الهی و مشعلهای فروزان او از بین نرود. و آنها چند نفرند و کجایند؟

آنان بخدا سوگند تعدادشان اندک، اما از حیث مقام و منزلت نزد خدا بسی بزرگ و ارجمندند

خداوند به وسیله آنان حجت ها و دلائل روشنش را پاسداری کند، تا آنها را بکسانی همانند خود بسپارند. و بذر آن را در دلهای افرادی چون خودشان بیفشانند

علم و دانش با حقیقتی آشکار بدانها روی آورد؛ و آنها روح یقین را با نهادی آماده و پاک لمس نمایند؛ آنچه را دنیا پرستان هوس باز دشوار و ناهموار شمردند، آنها برای خویش آسان و گوارا دانند؛ و آنچه را ابلهان از آن هراسان باشند، بدان انس گیرند. دنیا را با تن هائی همراهی کنند که ارواحشان بجهان بالا پیوسته است

آنها در زمین خلفای الهی باشند و دعوت کنندگان بدینش

آه آه بسی مشتاق و آرزومند دیدارشان هستم، ای کمیل هم اکنون اگر می خواهی بازگرد

این فراز از سخنان امام امیرالمؤمنین علی (ع) تحت شماره ۱۴۷ کلمات «نهج البلاغه» ذکر شده، وعده
(ای از اعلام ادب و تاریخ و حدیث از اهل تسنن نیز آن را آورده اند) (۳۷)

ابن ابی الحدید همچون بسیاری از شارحان «نهج البلاغه» (با توجه به جمله های «قائم لله بحجة»
و «خلفاء الله فی ارضه» و «الدعاة الی دینه» و دیگر جملات و قرائن مندرجه در این فراز از کلام امام که
جز بر پیامبر و امام معصوم بعد از او، بر هیچ مقام و شخصیتی منطبق نمی شود) نتوانسته است دلالت این
قسمت از سخنان آن بزرگوار را بر عقیده شیعه - در مورد امامت و خلافت علنی یازده امام معصوم،
و امامت و خلافت توأم با غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی (ع) - انکار نماید و نوشته است

این جمله اعتراف صریح امام نسبت به مذهب امامیه است

حکمت ۲۰۹

لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، (۴۵) (وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ): وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ «
(عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (۴۶)

دنیا پس از چموشی - همچون شتری که از دوشیدن شیرش (بخاطر بچه اش) امتناع میورزد - با
مهربانی همانند مادر نسبت به بچه اش رو می آورد. (آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:) می خواهیم بر
آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند تفضل نموده و آنان را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم

طلبه ای که به لوستر های حرم حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) اعتراض داشت

فاضل بزرگوار سید جعفر مزارعی روایت کرده : یکی از طلبه های حوزه با عظمت نجف از نظر معیشت در تنگنا و دشواری غیر قابل تحملی بود . روزی از روی شکایت و فشار روحی کنار ضریح مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه می دارد : شما این لوسترهای قیمتی و قندیل های بی بدیل را به چه سبب در حرم خود گذارده اید ، در حالی که من برای اداره امور معیشتم در تنگنای شدیدی هستم؟! شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب می بیند که آن حضرت به او می فرماید اگر می خواهی در نجف مجاور من باشی اینجا همین نان و ماست و فجل و فرش طلبگی است ، و اگر زندگی مادی قابل توجهی می خواهی باید به هندوستان در شهر حیدرآباد دکن به خانه فلان کس مراجعه کنی ، چون حلقه به در زدی و صاحب خانه در را باز کرد به او بگو . به آسمان رود و کار آفتاب کند .

پس از این خواب ، دوباره به حرم مطهر مشرف می شود و عرضه می دارد : زندگی من اینجا پریشان و نابسامان است ، شما مرا به هندوستان حواله می دهید!! بار دیگر حضرت را خواب می بیند که می فرماید : سخن همان است که گفتم ، اگر در جوار ما با این اوضاع می توانی استقامت ورزی اقامت کن ، اگر نمی توانی باید به هندوستان به همان شهر بروی و خانه فلان راجه را سراغ بگیری و به او بگویی: (به آسمان رود و کار آفتاب کند) ، پس از بیدار شدن و شب را به صبح رساندن ، کتاب ها و لوازم مختصری که داشته به فروش می رساند، و اهل خیر هم با او مساعدت می کنند تا خود را به هندوستان می رساند و در شهر حیدرآباد سراغ خانه آن راجه را می گیرد ، مردم از این که طلبه ای !! فقیر با چنان مردی ثروتمند و متمکن قصد ملاقات دارد ، تعجب می کنند

وقتی به در خانه آن راجه می رسد در می زند ، چون در را باز می کنند ، می بیند شخصی از پله های عمارت به زیر آمد ، طلبه وقتی با او روبرو می شود می گوید: (به آسمان رود و کار آفتاب کند) ، فوراً راجه پیش خدمت هایش را صدا می زند و می گوید : این طلبه را به داخل عمارت راهنمایی کنید ، و پس از پذیرایی از او تا رفع خستگی اش وی را به حمام ببرید ، و او را با لباس های فاخر و گران قیمت بپوشانید . مراسم به صورتی نیکو انجام می گیرد ، و طلبه در آن عمارت عالی تا فردا . عصر پذیرایی می شود

فردا دید محترمین شهر از طبقات مختلف چون اعیان و تجار و علما وارد شدند ، و هر کدام در آن سالن پر زینت در جای مخصوص به خود قرار گرفتند ، از شخصی که کنار دستش بود ، پرسید : چه خبر است ؟ گفت : مجلس جشن عقد دختر صاحب خانه است . پیش خود گفت : وقتی به این خانواده وارد شدم که وسایل عیش برای آنان آماده است . هنگامی که مجلس آراسته شد ، راجه به سالن درآمد ، همه به احترامش از جای برخاستند ، و او نیز پس از احترام به مهمانان در جای ویژه خود نشست . نگاه رو به اهل مجلس کرد و گفت : آقایان من نصف ثروت خود را که بالغ بر فلان مبلغ می شود از نقد و ملک و منزل و باغات و اغنام و اثاثیه به این طلبه که تازه از نجف اشرف بر من وارد شده مصالحه کردم ، و همه می دانید که اولاد من منحصر به دو دختر است ، یکی از آنها را هم که از دیگری زیباتر است برای او عقد می بندم ، و شما ای عالمان دین ، هم اکنون صیغه عقد را . جاری کنید

چون صیغه جاری شد ، طلبه که در دریایی از شگفتی و حیرت فرو رفته بود ، پرسید : شرح این داستان چیست ؟

راجه گفت : من چند سال قبل قصد کردم در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) شعری بگویم ، یک مصراع گفتم و نتوانستم مصراع دیگر را بگویم . به شعرای فارسی زبان هندوستان مراجعه کردم ، مصراع گفته شده آنها هم چندان مطلوب نبود ، به شعرای ایران مراجعه کردم ، مصراع آنان هم چندان چنگی به دل نمی زد ، پیش خود گفتم : حتماً شعر من منظور نظر کیمیا اثر امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار نگرفته است ، لذا با خود نذر کردم اگر کسی پیدا شود و مصراع دوم این شعر را به صورتی مطلوب بگوید ، نصف دارایی ام را به او ببخشم ، و دختر زیباتر خود را به عقد او در آورم .

شما آمدید و مصراع دوم را گفتید ، دیدم از هر جهت این مصراع شما درست و کامل و تمام و با مصراع من هماهنگ است . طلبه گفت : مصراع اول چه بود ؟ راجه گفت : من گفته بودم

به ذره گر نظر لطف بوترا ب کند

طلبه گفت : مصراع دوم از من نیست ، بلکه لطف خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) است . راجه سجده : شکر کرد و خواند

* به ذره گر نظر لطف بوترا ب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

یکی از شاگردان شیخ انصاری نقل می کند: چون از مقدمات علوم و سطوح فارغ گشته برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم و به مجلس درس شیخ آمدم، ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم خیلی ناراحت شدم تا جایی بالأخره به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم

شبى در خواب خدمت آن حضرت رسیدم و ایشان ((بسم الله الرحمن الرحيم)) در گوش من قرائت نمود.

صبح چون در مجلس درس شیخ حاضر شدم درس را می فهمیدم، کم کم جلو رفتم، پس از چند روز به جایی رسیدم در آن مجلس صحبت می کردم. آن روز پس از ختم درس خدمت شیخ رسیدم وی آهسته در گوش من فرمود: آن کس که ((بسم الله ...)) را در گوش تو خوانده است تا ((والا الضالین)) در گوش من خوانده، این بگفت و برفت. من از این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است زیرا تا آن وقت کسی از این موضوع اطلاع نداشت

زندگینامه استاد الفقهاء شیخ انصاری

عقیده ابن عربی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مکاشفه علامه طباطبایی

به نقل از وبلاگ حجت الاسلام فلاح تفتی: تقریباً دو هفته پیش برخوردی با حجه الاسلام بخشی از اساتید اخلاق و شاگردان علامه طباطبایی (ره) داشتم و چند دقیقه ای با ایشان به گفتگو پرداختم. من

از ایشان نظر علامه طباطبایی در مورد شخصیت و عقیده محی الدین ابن عربی را جویا شدم و ایشان در پاسخ، قضیه ی عجیبی را از علامه طباطبایی نقل فرمودند

علامه طباطبایی در مورد ابن عربی

حجه الاسلام بخشی فرمودند: بنده در یک جلسه خصوصی که در خدمت علامه طباطبایی بودم، ایشان فرمودند: «یکبار در عالم بیداری (نه خواب) محی الدین را در اتاق دیدم و از او در مورد ولایت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدم. اما محی الدین جوابی نداد و سکوت کرد! علامه طباطبایی در ادامه فرمودند: من از سکوت او فهمیدم که هنوز در اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار «!!مشکل است

قابل توجه است که حجه الاسلام بخشی تأکید داشتند قضیه ای که علامه طباطبایی فرمودند در عالم بیداری بوده نه خواب و رؤیا

سوال و جواب از امیرالمؤمنین (ع)

شخصی از امام (ع) پرسید

یا علی ، به من بگو واجب کدام است ؟ واجب تر کدام است ؟

نزدیک کدام است ؟ نزدیک تر کدام است ؟

عجیب کدام است ؟ عجیب تر کدام است ؟

مشکل کدام است ؟ مشکل تر کدام است ؟

:امیرالمومنین در پاسخ فرمود

.واجب ، ترک گناه است و واجب تر از آن توبه‌ی از گناه است

.نزدیک ، قیامت است و نزدیک تر از آن مرگ است

.عجیب ، بی‌وفایی دنیا است و عجیب تر از آن دل بستن به این دنیای بی‌وفاست

مشکل ، سرازیر قبر شدن است و مشکل تر از آن با دست خالی سرازیر قبر شدن است

پرسید و .

یا علی ، به من بگو من از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول کرد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا آمرزیده است ؟

از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول نکرد و مردود اعلام شد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا نیامرزد و در نامه ی عمل من ثبت شد ؟

امیرالمومنین فرمود

اگر یک عبادتی انجام داده اید و بعد از آن عبادت ، خدا به شما توفیق داد عبادت دوم را انجام بدهید ، آن عبادت دوم دلیل بر آن است که خدا عبادت اول را از شما قبول کرد . چون عبادت اول تان را قبول کرد لذا به شما توفیق ورود به عبادت دوم را عنایت کرد

اگر شما یک گناه و معصیتی مرتکب شدید ، منتهی بعد از آن گناه خدا به شما توفیق داد یک طاعت و عبادتی انجام داده اید ، این عبادت بعد از معصیت دلیل بر این است که خدا معصیت شما را آمرزیده است و مورد بخشش قرار داد لذا به شما توفیق داد که مرتکب طاعت و عبادتی بشوید

اگر اول یک طاعت و عبادتی انجام دادید ، بعد از آن عبادت مرتکب گناه و معصیتی شدید ، آن گناه بعد از عبادت دلیل بر این است که خدا عبادت شما را قبول نکرد و مردود اعلام شد لذا مرتکب گناه شدید ، چون اگر عبادت ، عبادت مقبول بود می بایست شما را از گناه بازدارد . همین که بعد از عبادت معصیت کردید ، این معصیت دلیل بر این است که آن عبادت مقبول نبود

اگر یک گناهی انجام دادید و بعد از آن مرتکب گناه دوم شدید ، آن گناه دوم دلیل بر آن است که خدا گناه اول تان را نیامرزید ، لذا مرتکب گناه دوم شدید. اگر مرتکب گناه سوم بشوید ، گناه سوم دلیل بر این است که خدا گناه دوم را بر شما نبخشید

پرسید و .

یا علی ، خدا در کتاب زبور داوود پیامبر وحی فرستاد که من چهار چیز را در چهار جا مخفی نمودم . به من بگو آن چهار چیز کدامند ؟

امیرالمومنین فرمود

1. خدا اولیای خود را در میان شما بندگان پنهان نمود پس هیچ بنده ای از بندگان خدا را کوچک
مشمایید و او را مورد تحقیر قرار مدهید شاید او ولی ای از اولیای خدا باشد و شما ندانید

2. خدا رضا و خشنودی خود را در طاعت و عبادت شما بندگان پنهان کرد پس هیچ عبادتی را
کوچک مشمایید و از آن صرف نظر نکنید شاید رضای خدا در همان عبادت کوچک شما نهفته
باشد و شما ندانید

3. خدا خشم و غضب خود را در گناه و معصیت شما بندگان پنهان نمود ، پس هیچ معصیتی را
کوچک مشمایید و آن را مرتکب نشوید شاید خشم خدا در همان معصیت کوچک شما نهفته باشد
و شما ندانید

4. خدا اجابت خود را در دعاهاى شما بندگان پنهان کرد پس هیچ دعایی را کوچک مشمایید و از
آن صرف نظر نکنید شاید اجابت خدا در همان دعای کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

و پرسید

یا علی ، غذای روح انسان کدام است ؟

امیرالمومنین فرمود : سه چیز است ؛

1. ذکرى که از زبان تان عبور نماید و به قلب شما راه پیدا کند

2. توبه ای که نصوص باشد یعنی انسان دیگر به آن گناه بازگشت ننماید

3. موعظه ای که بر جان بنشیند و قلب آدم را زیر و رو کند

پرسید و

. یا علی ، زهد را در یک جمله برای من تعریف کن

امیرالمومنین فرمود : خدا در یک جمله ی قرآن زهد را به زیبایی تعریف فرمود

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سوره مبارکه حدید ، آیه شریفه 23)

زاهد کسی ست که آنچه از خوشی های زندگی نصیب او می شود ، خود را نبازد و آنچه از ناخوشی ها نصیب او می شود ، به ناله و زاری نیفتد

طعمه شیر

شیری را در گودالی دستگیر کرده بودند، مردم برای تماشای شیر ازدحام نمودند، یک نفر در نزدیکی گودال ایستاده بود، ناگهان قدمش لغزید و دست به دیگری زد و دومی به سومی و سومی به چهارمی و همه در گودال افتاده طعمه شیر شدند. این ماجرا در یمن اتفاق افتاد، امیرالمومنین علیه السلام نیز آنجا تشریف داشت ، خبر به آن حضرت رسید، پس درباره آنان چنین قضاوت نمود، که اولی طعمه شیر بوده و به علاوه باید یک سوم دیه به دومی بپردازد، و دومی نیز دو سوم دیه به سومی و سومی دیه کاملی به چهارمی باید بپردازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این قضاوت خبردار گردیده فرمود: اباالحسن به حکم خدا داوری نموده است. مؤلف : علت این تفصیل این است که نفر اول خودش افتاده ، به علاوه افراد دیگری را با خود انداخته ، از این جهت دیه ای طلب ندارد؛ زیرا مرگش مستند به خودش بوده است . و سبب مرگ نفر دوم ممکن است یکی از سه چیز باشد،

کشیدن نفر اول و یا افتادن نفر سوم و یا چهارم بر روی او که خودش عامل آن بوده است بنابراین ، احتمال استناد قتلش به نفر اول 0/33 است و امام علیه السلام هم 0/33 دیه اش را به عهده نفر اول قرار داده است ، و اما نفر سوم ممکن است علت مرگش کشیدن و افتادن نفر چهارم بر روی او باشد که خودش عامل آن بوده و یا افتادن نفر اول و یا دوم بر روی او که عاملش نفر دوم بوده است و امام علیه السلام نیز دو سوم دیه او را بر عهده نفر دوم گذاشته است . و اما نفر چهارم تمام علت مرگش مستند به نفر سوم بوده ، بنابراین ، تمام دیه اش بر عهده نفر سوم می باشد چنانچه امام علیه السلام حکم نموده است

معنای صداهای ناقوس

به سند معتبر از حارث اعور نقل شده است که روزی با حضرت امیرالمومنین علی (ع) به شهر حیره می رفتم که ناگاه به دیری رسیدیم که ترسایی در آنجا ناقوس می نواخت، پس حضرت فرمود: ای حارث! آیا می دانی این ناقوس چه می گوید؟

عرض کردم: خدا و رسول خدا و پسر عم رسول خدا بهتر می دانند

سپس حضرت علی بیان داشتند: مَثَلُ مِي زَنْدِ بَرای دُنْیا و خرابی و بی وفایی آن و می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا صِدْقًا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا وَ شَغَلَّتْنَا وَ اسْتَهْوَتْنا، يَابْنَ الدُّنْيَا مَهْلًا مَهْلًا يَابْنَ الدُّنْيَا دَقًّا دَقًّا يَابْنَ الدُّنْيَا جَمْعًا جَمْعًا تُفْنِي الدُّنْيَا قَرْنًا قَرْنًا، مَا مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي عَنَّا إِلَّا أَوْهَى مِنَّا رُكْنًا، قَدْ ضَيَعْنَا دَارًا تَبْقَى وَ اسْتَوَطْنَا دَارًا تَفْنِي لَسْنَا نَدْرِي مَا قَرَطْنَا فِيهَا إِلَّا لَوْ قَدِمْتُنَا؛ شهادت می دهم به یگانگی خداوند و حال آن که حق است، راست است راست است، بدرستی که دنیا ما را فریب داد و مشغول کرد و در رابطه

با آخرت عقل ما را ضایع و نابود نمود و ما را گمراه ساخت. ای فرزند دنیا؛ پس انداز و به تأخیر انداز کارهای دنیوی را، ای فرزند دنیا؛ هر روز کوبیده می شوید و در فشارید از مصیبت ها و تا چند یکدیگر را در فشار می گذارید برای بدست آوردن دنیا؟ و به زودی در هم شکسته خواهید شد. ای فرزند دنیا؛ تا کی جمع می کنی اسباب و مال دنیا را؟ پس بدان دنیا از بین می برد مردم قرن را از پس قرنی دیگر، هیچ روز نمی گذرد از عمر ما مگر آن که یک رکن از ارکان بدن ما ضعیف تر گردد، به راستی که نابود کردیم خانه ی باقی را و وطن خود گردانیدیم خانه ی فانی را، نمی دانیم که برای آن دنیا کوتاهی کردیم، مگر پس از اینکه می میریم

پس حارث عرض کرد: یا امیرالمومنین؛ آیا نصاری می دانند که صدا و نوای ناقوس این معنی را بیان می دارد؟

حضرت فرمودند: اگر می دانستند، مطمئن باش مسیح را شریک خداوند نمی گردانیدند

حارث می گوید: من روزی دیگر به نزد آن نصاری که در آن دیر بود رفتم و گفتم: تو را به حق مسیح این ناقوس را مجدد بنواز به آن ترتیبی که پیشتر می نواختی؛ پس چون شروع کرد به زدن هر مرتبه من یک فقره از آنچه حضرت علی فرموده بود می خواندم و بر نوای آن منطبق می گردید تا به پایان رسید، پس آن راهب گفت: به حق پیغمبر شما سوگندت می دهم تو را که بگویی چه کسی این را به تو آموزش داده و بیان نموده است؟

حارث عرض کرد: آن شخصی که دیروز با من همراه بود، او این را به من تعلیم داد

راهب پرسید: آیا میان آن بزرگوار و پیغمبر شما خویشاوندی وجود دارد؟

حارث پاسخ داد: پسر عمّ اوست

راهب پرسید: آیا این را از پیغمبر شنیده است؟

گفت: بلی.

پس آن دیرنشین مسلمان گردید و گفت: والله که من در تورات خوانده ام در آخر پیغمبران پیغمبری خواهد آمد که صدای ناقوس را تفسیر خواهد کرد و پیغمبر شما خاتم الانبیا می باشد و دینتان بر حق

علی علیه السلام و ابن ملجم

روزی ابن ملجم نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و از ایشان، اسبِ قرمزِ خوش رنگی خواست

حضرت هم به او هدیه داد، بی چشم داشت و کریمانه

وقتی سوار بر آن اسب شد و رفت، امیرمؤمنان این شعر را خواند

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي، عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ يَعْنِي «من برای او حیات و سلامتی را»
«آرزو مندَم، اما او قصد کشتن مرا دارد»

کسی را از قبیله مراد بیاورید که عذر مرا (در اینکه به بدخواه خود محبت می کنم) بپذیرد

سپس رو به دوستان خود فرمود به خدا قسم که این مرد قاتل من است

مردم بارها دیده بودند درستی پیش بینی هایش را، با تعجب پرسیدند پس چرا او را نمی کشی؟

پاسخ داد پس چه کسی مرا بکشد؟

او که دست رد به سینه قاتلش نزد، چگونه ممکن است محبان امیدوارش را ناامید کند؟

پیش بینی علی امیر المؤمنین (ع) از شهر حله

در روایات آمده: ((اصبغ بن نباته)) می گوید: در جریان جنگ صفین همراه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودم در بیابان روی تلی ایستاد سپس به سرزمین خرم و خوش منظری بین بابل و آن تل اشاره کرد و فرمود: ((مَدِينَةُ أَيْ مَدِينَةٍ؛ شهری برآستی چه شهری؟! به به

عرض کردم: ای مولای من، گویی شهری را می نگری و از آن یاد می کنی؟ آیا در اینجا شهری بوده و ویران شده است؟ فرمود

لَا وَلَكِنْ سَتَكُونُ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا الْحِلَّةُ السَّيْفِيَّةُ يَمْدُنُهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ. يَظْهَرُ بِهَا قَوْمٌ أَخْيَارٌ لَوْ أَقْسَمَ ((
((أَحَدُهُمْ عَلَى اللَّهِ لَا بَرَاءَ قَسَمَهُ

نه در گذشته شهر نبوده بلکه در آینده نزدیک شهر خواهد شد که به آن ((حِلَّةُ سَيْفِيَّة)) می گویند))
که مردی از بنی اسد، آن را احداث می کند و در این شهر مردان نیکی برمی خیزند آنچنان در سطح
عالی معنویت قرار دارند که اگر یکی از آنها خدا را (برای روای حاجتی) سوگند دهد، قطعاً خداوند
حاجت او را روا می نماید و دعایش را به استجابت می رساند^{۵۶}

علم غیب

از روایات متعدد به دست می آید که علی علیه السلام دارای علم غیب بود و از حوادث گذشته و
آینده اطلاع داشت. اینک فهرست نمونه هایی از اخبار غیبی حضرت در این جا ذکر می شود

((علی العلیاری التبریزی، بهجة الامال، ج 3، ص 225⁵⁶

خبر از قتل امام حسین علیه السلام، خبر از فرمانده سپاه، گمراه شدن حبیب بن حمار، خبر از کشته شدن اعشی باهله توسط حجاج، خبر از شهادت عمرو بن حمق، خبر از به دار آویخته شدن جویریه و میثم تمار، خبر از قطع دست و پای رشید هجری، خبر از کشته شدن خوارج توسط آن حضرت، خبر از غرق شدن بصره، خبر از حمله تاتارها و امثال آن ها^{۵۷}

علی علیه السلام از وقت شهادتش آگاه بود.

وقتی به زمین کربلا رسید از شهدای کربلا فرمود.

به تاسیس شهر حله و تربیت علمای بزرگ در این شهر خبر داد.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه می گوید موسس همه علوم اسلامی علی علیه السلام است.

در یک جلسه ای شخصی از دانشمندان گفت انقدر جایگاه نقطه و الف در زبان عرب ضروری است

که نمی توان یک جمله بدون الف یا بدون نقطه گفت! علی علیه السلام بلافاصله یک خطبه بدون

نقطه و یک خطبه بدون الف فرمود. همه ان افراد از علم علی علیه السلام متعجب شدند.

گویند علم شیخ انصاری که از بزرگترین علمای ما است بخاطر این است که علی علیه السلام در

گوشش سوره حمد را خوانده است.

⁵⁷ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 286

گنجهای کافری که مرده بود پیدا شد!

ارواح کافران در برهوت

عصر خلافت ابوبکر بود، جوانی یهودی نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای ابوبکر بعضی از اطرافیان به گردن او ضربه‌ای زدند، و به او اعتراض شد که چرا، ابوبکر را به عنوان خلیفه، سلام نکرده است؟

سپس ابوبکر گفت: حاجت چیست؟

یهودی: پدرم فوت کرده و گنجها و اموالی را باقی گذاشته، ولی جای آنها معلوم نیست، اگر تو جای آنها را آشکار کنی و در اختیارم بگذاری، در حضور تو مسلمان می‌شوم و غلام تو می‌گردم و یک سوم آن اموال را به تو می‌دهم، و یکسوم آن را به مسلمانان مهاجر و انصار می‌دهم و یکسوم آن را خودم برمی‌دارم.

ابوبکر: ای خبیث، آیا غیر از خدا کسی دارای علم غیب است؟

یهودی نزد عمر آمد و بر او سلام کرد، و ماجرا را گفت، عمر نیز! گفت: آیا غیر از خدا کسی علم غیب می‌داند؟

آن یهودی به حضور امیرمومنان علی (علیه السلام) آمد، آن حضرت در مسجد بود، یهودی بر او سلام کرد، پس از گفتگوئی، ماجرای خود را بیان کرد و قول داد که اگر اموال و گنجهای پدرش پیدا شود، مسلمان شده و یک سوم آن را در اختیار علی (علیه السلام) و یک سومش را در اختیار مهاجر و انصار و یکسومش را خودش بردارد.

امام علی (علیه السلام) نامه‌ای به او داد و فرمود: صفحه‌هائی را که بر رویش می‌نویسد بردار و بر سرزمین یمن برو، و در آنجا به بیابان برهوت که در حضر موت قرار گرفته برو، هنگام غروب

خورشید، در آنجا بنشین، کلاغهایی که منقارشان سیاه است و به طرف تو می آیند و قار قار می کنند، در این هنگام پدرت را با نام صدا بزن و بگو: ای فلانی من فرستاده وصی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم با من سخن بگو، همانا پدرت جواب تو را می دهد، هر چه جواب داد در صفحاتی که همراه داری بنویس، و سپس به سرزمین خیبر برو و مطابق آنچه نوشته ای عمل کن

آن یهودی به یمن رفت و در آنجا به بیابان برهوت رفت و هنگام غروب، کلاغهایی را که منقارشان سیاه بود دید، پدرش را با ذکر نام صدا زد، پدرش جواب داد: وای بر تو، برای چه در این وقت به این مکان که مکان دوزخیان است آمده ای

او گفت: آمده ام از تو بپرسم، اموال و گنجهایت در کجا هستند پدر جواب داد: در فلان باغ، در میان فلان دیوار قرار دارند

یهودی، پاسخ پدرش را نوشت، پدرش به او گفت: وای بر تو، از دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کن آنگاه آن کلاغها رفتند، یهودی به سرزمین خیبر رفت و محل اموال و گنجها را پیدا کرد که مقداری ظروف طلا و نقره در میان آنها بود، آنها را به درهم و دینار مبدل نمود و سپس به مدینه مراجعت کرد و به حضور امام علی (علیه السلام) رسید و گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و تو براستی وصی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و برادر او، و امیر مومنان (علیه السلام) هستی، اینها درهم ها و دینارها است که در اختیار شما می گذارم اینها را در هر موردی که خدا و رسولش خواسته مصرف کن

مسلمانان اجتماع کردند، و به علی (علیه السلام) عرض نمودند که چگونه شما به این امور مخفی، آگاه شدی؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، و اگر بخواهم به پیچیده‌تر از این خبر دهم

شاهکار پاسخ امیرالمؤمنین به سؤال علم بهتر است یا ثروت؟

جمعیت زیادی دور حضرت علی (ع) حلقه زده بودند. مردی وارد مسجد شد و در فرصتی مناسب پرسید:

یا علی! سؤالی دارم. علم بهتر است یا ثروت؟ -

علی (ع) در پاسخ گفت: «علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و ثروت میراث قارون،
»فرعون، هامان و شداد

مرد که پاسخ سؤال خود را گرفته بود، سکوت کرد. در همین هنگام مرد دیگری وارد مسجد شد و همان‌طور که ایستاده بود، بلافاصله پرسید

- اباالحسن! سؤالی دارم، می‌توانم بپرسم؟ امام در پاسخ آن مرد گفت: «پرس!» مرد که آخر جمعیت ایستاده بود، پرسید: علم بهتر است یا ثروت؟

علی (ع) فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند؛ ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی.»

نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان‌جا که ایستاده بود نشست

در همین حال سومین نفر وارد شد، او نیز همان سؤال را تکرار کرد و امام در پاسخش فرمود: «علم
»بهتر است؛ زیرا برای شخص عالم دوستان بسیاری است؛ ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار

هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که چهارمین نفر وارد مسجد شد. او در حالی که کنار دوستانش

می‌نشست، عصای خود را جلو گذاشت و پرسید

یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ -

حضرت علی(ع) در پاسخ به آن مرد فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم

»می‌شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود

نوبت پنجمین نفر بود. او که مدّتی قبل وارد مسجد شده بود و کنار ستون مسجد منتظر ایستاده بود، با

تمام شدن سخن امام همان سؤال را تکرار کرد. حضرت علی(ع) در پاسخ به او فرمودند: «علم بهتر

است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند؛ ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و

»عظمت یاد می‌کنند

با ورود ششمین نفر سرها به عقب برگشت، مردم با تعجب او را نگاه کردند. یکی از میان جمعیت

گفت: حتماً این هم می‌خواهد بداند که علم بهتر است یا ثروت! کسانی که صدایش را شنیده بودند،

:پوزخندی زدند. مرد، آخر جمعیت کنار دوستانش نشست و با صدای بلندی شروع به سخن کرد

یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام نگاهی به جمعیت کرد و گفت: «علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و

وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد.» مرد ساکت شد

همهمه‌ای در میان مردم افتاد، چه خبر است امروز! چرا همه یک سؤال را می‌پرسند؟ نگاه متعجب

مردم گاهی به حضرت علی(ع) و گاهی به تازه واردها دوخته می‌شد

در همین هنگام هفتمین نفر که کمی پیش از تمام شدن سخنان حضرت علی(ع) وارد مسجد شده بود

:و در میان جمعیت نشسته بود، پرسید

یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ -

امام(ع) فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا مال به مرور زمان کهنه می‌شود؛ اما علم هر چه زمان بر آن

»بگذرد، پوسیده نخواهد شد

در همین هنگام هشتمین نفر وارد شد و سؤال دوستانش را پرسید که امام(ع) در پاسخش فرمود: «علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می ماند؛ ولی علم، هم در این دنیا و ... هم پس از مرگ همراه انسان است»

سکوت، مجلس را فرا گرفته بود، کسی چیزی نمی گفت. همه از پاسخ های امام شگفت زده شده بودند که ... نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید

- یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام در حالی که تبسمی بر لب داشت، فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می کند؛ اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می شود»

نگاه های متعجب و سرگردان مردم به در دوخته شده بود، انگار که انتظار دهمین نفر را می کشیدند. در همین حال مردی که دست کودکی در دستش بود، وارد مسجد شد. او در آخر مجلس نشست و مشتی خرما در دامن کودک ریخت و به روبه رو چشم دوخت. مردم که فکر نمی کردند دیگر کسی چیزی پرسد، سرهایشان را برگرداندند، که در این هنگام مرد پرسید

یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ -

:نگاه های متعجب مردم به عقب برگشت. با شنیدن صدای علی(ع) مردم به خود آمدند

علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبر دارند، تا آنجا که گاه ادّعی خدایی می کنند؛ اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضعند.» فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود

سؤال کنندگان، آرام و بی صدا از میان جمعیت برخاستند. هنگامی که آنان مسجد را ترک می کردند، صدای امام(ع) را شنیدند که می گفت: «اگر تمام مردم دنیا همین یک سؤال را از من می پرسیدند، به ... هر کدام پاسخ متفاوتی می دادم»^{۵۸}

امام از افکار مردم و آنچه در سر داشتند خبر داشتند

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا؛ «

[یاد آر] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هر کس کارنام هاش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی شود.

((اسرا: 71))

أَصْبَحَ بَنُ بَاتَه» می گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام، به ما امر فرمود که از کوفه به مدائن برویم. روز یکشنبه به راه افتادیم. در میان راه، از میان ما «عمرو بن حرith» و «أشعث بن قیس» و «جریر بن عبدالله بجلی» با پنج نفر دیگر جدا شدند و راه خود را به سوی حیره کج کردند و به ما گفتند: چون روز جمعه فرا رسد ما در مدائن به علی (ع) می رسیم و قبل از آنکه مردم برای نماز جمعه مجتمع گردند می آییم تا نماز را با علی بخوانیم

آنها به دیاری رسیدند که به آن «خَورَنق» و «سَدیر» می گفتند. آن هشت نفر در خورنق یا سدید در وقت ظهر نشستند و به خوردن ناهار مشغول شدند. یک ضب (سوسمار) از جلوی آنها گذشت. آن را صید کردند. عمرو بن حرith، دست سوسمار را باز کرد و (با لحنی تمسخرآمیز) به همراهان خود گفت: با این سوسمار بیعت کنید. این امیرالمؤمنین شماسست. آن هشت نفر با آن سوسمار بیعت کردند و سپس آن را رها کردند و خودشان از آنجا به مدائن کوچ کردند و گفتند علی ابن ابیطالب چنین می پندارد که از علم غیب اطلاع دارد. ما اینک او را از امارت مؤمنان، خلع کردیم و به جای او با

سوسماری بیعت کردیم

آنان روز جمعه به مدائن رسیدند و در هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر خطبه

می خواند، وارد مسجد شدند. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، برای من احادیث

بسیاری را به راز گفته است که در هر حدیثی از آن احادیث، دری است که از آن یک در، هزار در

دیگر گشوده می شود. خداوند تعالی در کتاب عزیز خود می گوید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ...»؛

قیامت روزی است که ما در آن، هر دسته و جمعیتی از مردم را با امام خودشان می خوانیم» (اسرا:

71) و من به خدا قسم می خورم که در روز قیامت، هشت نفر از این امت، محشور می شوند که امام

آنها، ضب (سوسمار) است و اگر بخواهم نام آنها را ببرم، می برم

در این حال، رنگ از چهره هایشان پرید و بند بند آنها لرزیدن گرفت و عمر و بن حریث از شدت ترس

و دهشت، مانند شاخه سعف (برگ درخت خرما) تکان می خورد. (امام شناسی. ج 14. صص 115-

114...؛ مناقب. طبع سنگی ج، ص 421-؛ بحارالانوار. ج. ص؛ و

(از جمله علم حضرت اطلاع از حوادث آینده است که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

در منابع تاریخی آمده است: امام علی (علیه السلام)، در بیان رویدادهای آینده جنگ با خوارج، به .

یارانش از وقوع سه واقعه خبرداد که یکی از آن عبور نکردن خوارج از نهر و دیگری باقی ماندن تنها

ده نفر از خوارجو کشته شدن تنها ده نفر از یارانش و سوم حضور شخصی سیاه چهره در میان

خوارج که یکی از دستانش همانند سر پستان گوسند است

: که در اینجا به هر یک از این سه واقعه اشاره می کنیم

در کتاب ارشاد - به نقل از جُنْدَب بن عبد الله أَرْدِي - آمده، که وی گفته است: در جنگ جَمَل و

صِفِّین با علی (علیه السلام) همراه بودم و در نبرد با کسانی که وی با ایشان جنگید، تردید نورزیدم. اما

وقتی در نهر وان فرود آمدیم، تردید در من راه یافت و گفتم: قاریان و برگزیدگان خود را می کشیم؟ این، کاری بس گران است! تا اینکه از صف ها جدا شدم... - و دور از لشکر در سایه ای نشستم -
امیر مومنان علی (علیه السلام) نزد من آمد... در این حال، سواری پیش آمد که در جستجوی امیر مومنان (علیه السلام) بود.

گفتم: ای امیر مومنان! این سوار تو را می جوید.

- فرمود: «به وی اشاره کن - بیاید

. اشاره کردم و آمد.

گفت: ای امیر مومنان! آن جماعت از نهر عبور کردند.

«-علی (علیه السلام) فرمود: « نه! - هرگز عبور نخواهند کرد

. گفت: چرا؛ به خدا سوگند، عبور کردند.

«علی (علیه السلام) فرمود: « نه! چنین نکرده اند

. گفت: همانا که چنین است.

در این حال، - شک من بیشتر شد-. باز شخص دیگری آمد و گفت: ای امیر مومنان! آنان - از پل -
عبور کردند.

«علی (علیه السلام) فرمود: « نه! عبور نکرده اند

. گفت: به خدا سوگند، نزدت نیامدم، مگر آن گاه که پرچم ها و بارها یشان را در آن سو دیدم

امیر مومنان علی (علیه السلام) فرمود: « به خداسو گند، آنان از نهر عبور نکرده اند و هرگز عبور نخواهند کرد و این سوی آب، هلاک خواهند گشت. سو گند به آن که دانه را شکافید و جنبنده را آفرید، ایشان هرگز به اثلاث و قصر بوازن نخواهند رسید، جز آن که خداوند، آنان را بکشد. و هر که...»! دروغبندد، ناکام است

...آن گاه علی (علیه السلام) حرکت کرد و من هم با وی حرکت کردم

با خود گفتم: بار خدایا! من با تو پیمانی می سپارم که روز قیامت، مرا از آن وخواست فرمایی: اگر آن جماعت از نهر عبور کرده باشند، من نخستین کسی خواهم بود که با وی (علی (علیه السلام))، بجنگم و نیزه را در چشم او فرو برم؛ و اگر عبور نکرده باشند، به کارزار و جنگ با وی برمی خیزم. که او صادق است

چون به نزدیک خوارجرسیدیم و پرچم ها و بارها را، چنان که علی (علیه السلام) فرموده بود، یافتیم. علی (علیه السلام) پشت گردنم را گرفت و مرا مقداری پیش راند. «آن گاه فرمود: «ای برادر آزدی! آیا حقیقت برایت روشن شد؟

!گفتم: آری، ای امیر مومنان

«...علی (علیه السلام) فرمود: «پس این تو و این دشمنت

آن گاه جوانی نزد علی (علیه السلام) آمد و گفت: ای امیر مومنان! من پیش تر در-مورد این جنگ -، -به تردید افتادم؛ ولی اکنون نزد خداو تو، توبه می کنم پس از من در گذر - که تو را صادق یافتیم. علی (علیه السلام) فرمود: «همانا خداوند است آن که گناهان را می آمرزد. پس از خدا غفران بخواه».

و اما در مورد شخص سیاه چهره، ناقص دست و کشته های خوار جدر کتاب مسند ابن حنبل و دیگر کتب روایی و تاریخی اهل سنت آمده است: آن گاه که خوارجنه روان کشته شدند، ... گویا افراد از کشتن خوارج، اضطرابی در جان خویش احساس می کردند

علی (علیه السلام) فرمود: «ای مردم! همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با ما درباره اقوامی سخن گفت که از دین، بیرون می روند، همانند تیری که از هدف بیرون رود، و هرگز به آن باز نمی گردند... و نشانِ آن، این است که در میان آنان، مردی است سیاه با دستی ناقص که یکی از دستانش همانند پستان زن (2) است؛ برآمدگی دستش به برآمدگی پستان زن شباهت دارد و پیرامونش هفت «موی رسته است. پس او را بجوید، که همانا من یقین دارم وی در میان ایشان است

آن گاه خطاب به یارانش فرمود: «نظر اندازید!» - تا او را بیابید - یاران نظر انداختند و نشانی از آن مرد نیافتند

علی (علیه السلام) فرمود: «باز گردید و نظر اندازید! به خدا سوگند، من نه دروغ گفته ام و نه به من «دروغ گفته شده

سپس تعداد بیشتری به جستجوی او پرداختند تا اینکه او را در گودالی کنار نهر یافتند او را بیرون آوردند و دست و چهره او را آن چنان که علی (علیه السلام) خبر داده بود مشاهده کردند. او را آوردند و در مقابل علی (علیه السلام) گذاشتند

«علی (علیه السلام) تکبیر برآورد و گفت: «الله اکبر! خدا و پیامبرش راست گفته اند

آن گاه، کمانی... که به دست داشت در عضو ناقص آن مرد فرو برد و فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفته اند». مردم، هم تکبیر برآوردند و شادمان گشتند و آنچه احساس می کردند، از ایشان رخت بر بست

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: از سپاه علی (علیه السلام)، کسانی که کشته شدند، نه تن بودند و از خوارج، جز ده تن زنده نماندند... در حالی که، ذو نُدَیّه ناقص دست در میانشان بود... و علی (علیه السلام) فرمود: «الله اکبر! بر محمد (صلی الله علیه و آله) دروغ نبستم. همانا این، همان ناقص دستی است که دستش استخوان ندارد و سر آن، برآمدگی ای همچون پستان زن است و هفت مو بر آن». «رُسته که سر آنها خمیده است

آن گاه مردم به بازویش نگریستند و گوشتی متراکم بر شانه اش دیدند، همانند پستان زن، که موهای سیاهی بر آن رُسته بود. که هر گاه آن قطعه گوشت را می کشیدی، کِش می آمد و به کف دست دیگرش می رسید و وقتی رهایش می کردی به طرف شانه اش بر می گشت. پس علی (علیه السلام) خم شد و سجده شکر گذاشت

در تاریخ الطبری - به نقل از عبد الملک بن ابی حرّه - هم آمده است: علی (علیه السلام) در جستجوی ذو نُدَیّه برآمد و همراهش ابو جبره سلیمان بن ثُمّامه حنفی و رِیان بن صبره بن هوذّه بودند. پس رِیان بن صبره بن هوذّه، ذو نُدَیّه را در شکافی همراه با چهل یا پنجاه کشته یافت

چون بیرون آورده شد، علی (علیه السلام) به بازویش نگریست و دید که گوشتی متراکم همانند پستان زن، بر شانه اوست که برآمدگی ای دارد و بر آن موهای سیاهی رُسته است، که وقتی آن را می کِشند، کشیده می شود و به درازای دست دیگرش می رسد و وقتی رها می شود، به طرف شانه اش بر می گردد، همانند پستان زن!

چون برون آورده شد، علی (علیه السلام) فرمود: «الله اکبر! به خداسو گند، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده. هَلا! به خداسو گند، اگر نبود که دست از عمل می کشیدید، به شما خبر می دادم که

خداوند بر زبان پیامبرش چه جاری فرمود درباره کسی که با آنان، بینش مندانه و با شناختِ حقّی که بر آنیم، بجنگد». (3). (4)

پی نوشت

الإرشاد، ج 1، ص 317؛ إعلام الوری، ج 1، ص 339؛ الکافی، ج 1، ص 345، ح 2؛ (1).
المناقب لابن شهر آشوب، ج 2، ص 268؛ المعجم الأوسط، ج 4، ص 227، ح 4051؛ الكامل فی
التاریخ، ج 2 ص 405؛ الكامل للمبرّد، ج 3، ص 1105؛ مروج الذهب، ج 2، ص 416؛ نهج
البلاغه، الخطبة 59؛ كشف الغمّة، ج 1، ص 267؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج 2، ص 263؛ إعلام
الوری، ج 1، ص 338؛ شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 271؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 348، ح 587
در کتاب صحیح مسلم، ج 2، ص 749، ح 157؛ نقل شده، که دست او شبیه پستان گوسفند (2).
است.

مسند ابن حنبل، ج 1، ص 191، ح 672 و ص 230، ح 848؛ البدایه والنهایه، ج 7، ص (3).
294؛ تاریخ بغداد، ج 1، ص 199، ح 38 و ج 10، ص 305، الرقم 5453 و ج 7، ص 237،
الرقم 3729؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 749، ح 157؛ مروج الذهب، ج 2، ص 417؛ سنن أبی

داوود، ج 4، ص 244، ح 4768 و ص 245، ح 4769؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 88؛ المحاسن

والمساوی، ص 385؛ کشف الغمّة، ج 1، ص 267؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 407

گرد آوری از: دانش نامه امیرالمؤمنین، محمّد محمّدی ری شهری، سازمان چاپ و نشر دار . (4)

الحديث، قم، 1386 هـ ش، چاپ اوّل، ج 6، ص 455-495

گویند علی علیه السلام از ظهور و سقوط داعش خبر داده بود :

امام علی (ع) در حدیثی فرموده است که روزی کسانی با پرچم سیاه پیدا شده، مردم را به حق دعوت می کنند ولی خودشان در راه حق نیستند. این افراد، خود را با کنیه هایی همچون ابو خالد، ابوداود و نسب هایی که عموماً نام شهرهاست، معرفی می کنند مثل ابو خالد فلسطینی، ابوداود مصری یا ابو خالد . کولابی

در پیش بینی حضرت علی (ع) آمده است که این افراد موهای درازی همچون موهای زنان دارند

امام علی (ع) پیش بینی کرده است که در نهایت بین این گروه که نشان آنها، یک پرچم سیاه است، اختلاف افتاده و از بین می روند،⁵⁹

حدیث موقوف) حَدَّثَنَا حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ ، وَرَشْدِينُ ، عَنْ ابْنِ لَهِيْعَةَ ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ ، عَنْ أَبِي رُوْمَانَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : " إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودَ فَالْزَمُوا الْأَرْضَ فَلَا تُحَرِّكُوا أَيْدِيَكُمْ ، وَلَا أَرْجُلَكُمْ ، ثُمَّ يَظْهَرُ قَوْمٌ ضَعَفَاءُ لَا يُؤْبَهُ لَهُمْ ، قُلُوبُهُمْ كَزَبَرِ الْحَدِيدِ ، هُمْ أَصْحَابُ الدَّوْلَةِ ، لَا يَفُونَ بِعَهْدٍ وَلَا مِيثَاقٍ ، يَدْعُونَ إِلَى الْحَقِّ وَلَيْسُوا مِنْ أَهْلِهِ ، أَسْمَاؤُهُمُ الْكُنَى ، وَنَسَبَتُهُمُ الْقُرَى ، وَشُعُورُهُمْ . " مُرَحَاهُ كَشُعُورِ النِّسَاءِ ، حَتَّى يَخْتَلِفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ، ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْحَقَّ مَنْ يَشَاءُ .

زمانی که پرچم های سیاه را دیدید از جای خود حرکت نکنید - به این معنا که دعوت آنان باطل است و نباید به کمک آنان بشتابید - سپس قومی ضعیف ظاهر می شوند که قلب هایشان مانند براده های آهن سخت است، آنها وفادار به هیچ عهدي نیستند، به حق فرا می خوانند در حالیکه از آن نیستند، اسامی شان، کنیه و نسبت هایشان از نام شهرها گرفته شده؛ تا اینکه در بین خود اختلاف نظر پیدا می کنند و خداوند خداوند اهل حق - هر کسی که بخواهد- را ظاهر می سازد

پیش بینی امام علی علیه السلام درباره امریکا!

در آخر الزمان در کشوری که (امارک) یعنی آمریکا نام دارد، قوم یهود نفوذ می کنند و بر حکام آن تأثیر می گذارند. در آخر الزمان این کشور (آمریکا) از نظر علمی در جهان پیشتاز خواهد بود و از نظر اقتصادی هم ثروت بسیار زیادی خواهد داشت

علی عاشور " پژوهش گر عرب زبان کتابی تألیف کرده بنام "ماذا قال علی علیه السلام عن آخر (الزمان)" (علی علیه در مورد آخرالزمان چه گفت؟

علی عاشور " در این کتاب با استناد به علم "جفر" حضرت علی علیه السلام و احادیث امیرالمؤمنین، " نگاه و نظر آن حضرت در مورد وقایع مختلف آخر الزمان را بیان کرده است

در بخشی از این کتاب به نقل از مولای متقیان آمده: در آخر الزمان در کشوری که (امارک) یعنی آمریکا نام دارد، قوم یهود نفوذ می کنند و بر حکام آن تأثیر می گذارند. در آخر الزمان این کشور (آمریکا) از نظر علمی در جهان پیشتاز خواهد بود و از نظر اقتصادی هم ثروت بسیار زیادی خواهد داشت.

این کتاب در ادامه مطلب خود می افزاید: در آخر الزمان در امارک (آمریکا) انواع لذت ها و نعمت ها وجود دارد اما دین حکام آن نزدیک به پرستیدن شیطان است. بیشتر مردمش پیرو حضرت مریم .عذراء (مسیحی) هستند اما یهود بر آنان مسلط است

این مطلب همچنین می افزاید: امارک (آمریکا) در جهان می تازد و بر نقاط مختلف جهان مسلط می شود و به کشتار مردم دست می زند اما فتنه در کشور آنان رخ خواهد داد و بعد عذاب الهی بر آنان نازل خواهد شد

در ادامه این مطلب آمده: و در نهایت حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهند کرد و مانند نوری از ابرها در آمریکا هم فرود خواهند آمد و در آنجا با همه ظالمان مبارزه خواهند کرد

نگاهی به بخشی از حدیث حضرت علی علیه السلام درباره سرنوشت آمریکا در آخر الزمان

فی الكتاب الجفر الاعظم الذی ینسب الی الامام علی علیه السلام وجدنا ممن یحیر العقل و تقف الکلمات عاجزه والمعانی متحیره امام هذا الکلام والمنطق الذی لا ینقطه لا وصی رسول و ممن یختم بها الله اوصی خاتم الانبیاء حیث الکلام لیس کلام من رجل عادی او رجل الادیب هذا الرجل الذی

يتهمه البعض باكتساب العلم من ابي قحافة هو الذى .. حيث قال {سلام الله عليه}: يظهر بلال من تحنف, فى نجوم خمسين ليست فى السماء 1, انما هى بالا رض العظيمه, ولكن النجمه بنى اسرائيل المرسومه فى خطوط الدرع تبلعهم جميعا زمان وعد الاخره لهم, الذى يسوؤن فيه الوجوه كل العرب, وتبكي امه خالفت رسولها واطفات بيدها مصباحها, ويدخل تدجيلا ويزين القواطع الخمسين بزهره الحياه الدنيا, ويربط المدائن الخمسين بحبل بنى اسرائيل الاتى من جبل صهيون, يبغي الفساد فى الارض وعلو للظالمين, يسمونها بلاد {الامرك 2} ويكون قائدهم من بنى اسحاق وبنى اسرائيل, يجمع امشاج الناس على لغتهم, ويدعوهم بدعوتهم, وتتم بلاد {الامارك} الفتنة, بعدما نشرت النعمه عليهم جناح كرامتها, واسالت لهم الدنيا جداول نعمتها, وارتعا ابليس فى مدائنها وازقتها, وشعب شعابها وهتك اعراضها, ويظهر عندهم دين ابليس, شهوات وغرور وسراب العطش, ويصبحون فى النعمه غارقين, وفى خضره عيشها فكهين, وبعلمهم فرحين, وقد تربعت الامور لهم فى ظل سلطان الخبيث واوتهم الحال الى كنف غير غالب, الدنيا فقط مطالب, راغب لا ذاهب, فهم حكام على الاطراف الارض, يعرفون ما يجرى, ويعرفون ما يجرى فيها مسارات الارض الطول والعرض, وتكون لهم اعيون تتلصص خلف السحاب 3, وجور بالبحار الاعلام ويخزنون النار بها بيئه التراب, تهدد غضب المستضعفين فى الارض غير المسلم والمسلم حقا, ويجعل الله حجته على الامريك, فيلعنهم بما عصوا بما كانوا يعتدون, وينزل المهدي فى بلاد الامريك, من فوق السحاب, فى بضع قباب من نور الشمس, لها نور فى ظلام كالقمر والنجوم, ويهد الله بلاد الامريك هدأ وخسفاً وتأكل الارض فى جوفها و امواجها بلاداً وشعوباً, جديد اسم كثيرا فى عندهم 4, ويبقى منهم جديد وجيد وجدد لمن يصنع الكذب والذهب, وتضيع هباً منشوراً بأمر الله قرونيه فى الجهد والتعب, لو ميعاد الله لكان منتهاه مثل قارون, وهو من قوم موسى فلا تعجبون فاسرائيل فتنة الارض فى باقى زمنها الممتد {فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ} {176} الاعراف,, الجديد اسم كثيرا لهم, وتأكل الارض والطوفان بلاد الامريك شعوباً فالألزال ستبلع فى جوفها مدناً واقواماً, مياه ستبلع الولايات, عليه غضب من الله عليهم, ويملا مائده اليهود بالطير الدسم كأنه البخت العظيمه, والكنوز سما وناراً يرسل الله عذاب الرجفه وحذر القارعه قبل حولها يرج الارض رجاً شرقاً وغرباً واعلاها واسفلها ليس المناجات الامن الله, للواقعه زئير

الرئيل يفتك النساء كالرجال ورجال كالرجال، ودور رفعت للشيطان رايات لها وميض النجوم ،
وتحرق وتغرق البلاد وبلاد تعوم يا ويلها ويا ويلها ثم يا ويلها من د وران الفلك لهذا اليوم لم تقرأ قوله
تعالى { فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ
الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ } {40} العنكبوت,,, على
الامريكى، وتمطر السماء ولويل لهم، وتشب النار الحطب الجزل الغربى الارض فايرون معهم موات
وحصد نبات وآيات بينات، وابشروا بنصر من الله عاجل ونصر فتح مفتوح، امام عادل. يقرأ الله به اعينكم
.ويذهب به حزنكم و يفرق به اوليائه الله واعدائه

نشان دادن بهشت و دوزخ

اصحاب علی(ع) گفتند: یا امیرالمؤمنین! ای کاش از آنچه که از پیغمبر به شما رسیده، برای اطمینان خاطر به ما چیزی نشان می دادی؟

فرمود: اگر یکی از عجایب مرا ببینید کافر می شوید، و می گوید ساحر و دروغگو و کاهن است، و تازه این بهترین سخن شما درباره من است

گفتند: همه ما می دانیم که تو وارث پیغمبری، و علم او به تو رسیده

فرمود: علم عالم سخت و محکم است، و جز مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد، و به روحی از خود تأییدش کرده باشد، تاب تحمل آن را ندارد

سپس فرمود: شما تا بعضی از عجایب مرا و آنچه از علمی که خدا به من داده، نشان ندهم راضی نمی شوید، وقتی نماز عشا را خواندم همراه من بیایید

وقتی نماز عشا را خواند، راه پشت کوفه را در پیش گرفت، و هفتاد نفر که در نظر خودشان بهترین شیعیان بودند دنبال ایشان رفتند، فرمود: من چیزی به شما نشان نمی دهم تا عهد و پیمان خدا را از شما

بگیرم که به من کافر نشوید، و امر سنگین و نادرستی به من نسبت ندهید، چون که به خدا قسم به شما چیزی نشان نمی دهم جز آنچه پیغمبر(ص) به من یاد داده و عهد و پیمانی محکم تر از آنچه خدا از پیغمبرانش گرفته، از آنها گرفت، و فرمود: رو از من بگردانید، تا دعایی که می خواهم، بخوانم، و شنیدند دعاهایی که ماندش را نشنیده بودند خواند و فرمود: رو بگردانید، و چون رو گردانند، دیدند از یک طرف باغ ها و نهلهایی است و از طرفی آتش فروزانی زبانه می کشد، به طوری که در معاینه بهشت و دوزخ هیچ شک نکردند، و آن که از همه خوش گفتارتر بود گفت: این سحر بزرگی است، و به جز دو نفر همه کافر برگشتند، و چون با آن دو نفر برگشت فرمود: گفتار اینها را شنیدند؟ تا آن جا که فرمود: و چون به مسجد کوفه رسیدند دعاهایی خواند که سنگریزه های مسجد در و یاقوت شد، و به آن دو نفر فرمود: چه می بینید؟ گفتند: در و یاقوت است، فرمود: اگر درباره امری بزرگتر از این هم خدا را قسم بدهم، خواسته ام را انجام می دهد، و یکی از آن دو هم کافر شد، ولی دیگری ثابت ماند، و حضرت به او فرمود: اگر از این در و یاقوت ها برداری پشیمان شوی و اگر هم برداری پشیمان می شوی، و حرص او را رها نکرد تا دری برداشت و در آستین گذاشت، و چون صبح شد دید در سفیدی است که کسی مثلش را ندیده، گفت: یا امیرالمؤمنین من یکی از آن درها را برداشتم فرمود: برای چه؟ گفت: می خواستم بدانم حق است یا باطل؟ فرمود: اگر آن را به جای خود برگردانی خدا عوض آن بهشت را به تو می دهد، اگر برنگردانی خدا جهنم را در عوض به تو می دهد، و آن مرد برخاست و دُر را به جایی که برداشته بود برگرداند، و حضرت آن را به سنگریزه مبدل کرد، مانند سابق، و بعضی گفتند: آن مرد میثم تمار بود، و بعضی (60)گفتند: عمرو بن حمق خزاعی. (2)

سخن گفتن زمین با امام (ع)

اسماء بنت عمیس گوید: فاطمه زهرا (س) فرمود: یکی از شب ها که علی (ع) بر من وارد شد مرا به هراس انداخت.

عرض کردم: چگونه تو را به هراس انداخت ای سرور زنان عالمین.

فرمود: شنیدم که زمین با او حرف می زد و او نیز با او سخن می گفت.^{۶۱}

» (293)

سخن گفتن مولا با شیر

منقذین اصبع اسدی گوید: در شب نیمه شعبان در خدمت امیرالمؤمنین (ع) بودم، امام سوار شتری شدند و برای کار مهمی به دهی رفتند، در اثنای راه در جایی فرود آمدند و خواستند که تجدید وضو نمایند، من افسار شتر را داشتم، یک مرتبه گوش های شتر تیز و مضطرب شد که نتوانستم آن را نگه دارم؛ امام پرسید: چه شده است؟

عرض کردم: شتر چیزی دیده که این طور بی تاب می کند.

امام نگاه کرد و فرمود: درنده ای است؛ ذوالفقار را برداشت و نعره ای زد و چند قدم برداشت؛ آن درنده شیر بود چون صدای امام را شنید نزدیک آمد و مانند گناهکاران، سر در پیش انداخت؛ امام دست دراز کرد موی گردن شیر را گرفته و فرمود: مگر نمی دانی من اسدالله و ابوالاشبال (پدر بیچه شیرها) و حیدرم، قصد شترم را نمودی؟

شیر به زبان فصیح عرض کرد: یا امیرالمؤمنین (ع)! هفت روز بود که شکاری به دستم نیفتاد و

⁶¹ سیصد و بیست داستان از معجزات و کرامات امام علی (ع)، نویسنده: عباس عزیزی

گرسنگی بی طاقتم کرده است، از دور شبیح شما را دیدم خجل که خدای تعالی بر من گوشت دوستان و عترت شما را حرام گردانیده و بر دشمنان شما حلال نموده است. امام دست بر پشت شیر کشید و با او حرف زد تا آن که عرض کرد: یا ولی الله! گرسنگی، گرسنگی؛ امام دست بر آورد و فرمود: خداوند! به حق محمد و آل محمد (ص) او را روزی ده؛ همان حال، چیزی نزد شیر آمد و به خوردن مشغول شد.

بعد امام پرسید: مسکن تو کجاست؟

گفت: کنار رود نیل

فرمود: این جا چه می کنی؟

عرض کرد: به قصد زیارت شما به حجاز آمدم، در آن جا کوفه را نشان دادند و نزد شما آمدم، حال اجازه رفتن می خواهم که دو پسر و جفتی دارم که از من بی خبرند

چون اجازه گرفت، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین (ع)! در این سفر به قادسیه می روم و از گوشت سنان بن و اهل شامی که از دشمنان شماست، و در جنگ صفین گریخته، توشه راه کنم. امام دعا کرد و شیر رفت

منقذ بن اصبغ گوید: متعجب و حیران شدم که امام فرمود: ای منقذ! از این واقعه تعجب نمودی؟! بدان خدایی که دانه را می رویاند و خلق را می آفریند، اگر از معجزاتی که رسول خدا به من تعلیم داده، ظاهر کنم مردم به گمراهی می افتند؛ و بعد امام متوجه نماز شد و پس از آن نمازش تمام شد در خدمتش بودم تا به قادسیه رسیدیم که هنگام اذان صبح بود؛ و در میان مردم غوغایی بود که می گفتند: سنان بن و اهل شامی را شیری خورد و استخوان های بدنش را نشان دادند؛ من واقعه سخن گفتن شیر را با امام را برای مردم نقل کردم، مردم دویدند و به خدمت امام رسیدند و از وجودش تبرک می جستند.^{۶۲}

جمعی در کوفه خدمت علی(ع) رسیده گفتند: یا امیرالمؤمنین این ماهی جری را در بازارها می

فروشند

گفت: پس علی(ع) تبسم کرد و فرمود: برخیزید تا چیز عجیبی به شما بنمایم، و درباره وصی

(پیغمبر(ص)) خود چیزی جز خیر و خوبی نگویید

برخاستند و همراهش کنار فرات رفتند، و آب دهان در فرات انداخت و

و کلماتی فرمود، ناگهان یک ماهی جری با دهان باز سر از آب بیرون کرد، امیرالمؤمنین(ع) فرمود:

وای بر تو و قومت تو کیستی؟

گفت: ما اهل قریه ای نزدیک دریا بودیم، که خدا در کتاب خود می فرماید: چون ماهیانسان روز

شنبه کنار دریا می آمدند. اعراف/64 پس خدا ولایت و دوستی تو را بر ما عرضه کرد، و ما

نپذیرفتیم، و مسخمان کرد، و بعضی در خشکی هستیم و بعضی در دریا، اما اهل دریا پس ما جری

هاییم، و اما اهل خشکی سوسمار و موش صحرایی است، آن گاه امیرالمؤمنین(ع) به ما نگاه کرد و

فرمود: گفتار او را شنیدند؟

گفتیم: آری

(فرمود: به آن کسی که محمد را به پیغمبری برانگیخت اینها مانند زنان شما حیض می شوند^{۶۳})

گفت و گوی علی(ع) با جمجمه انوشیروان

علی(ع) به مداین نزول اجلال فرموده به ایوان کسری و در خدمت آن حضرت جماعتی از اهل سباباط مداین و از جمله آنها شخصی بود به نام دلف که پسر منجم کسراء بود چون ظهر شد فرمود: ای دلف بلند شو و همراه من باش. پس آن حضرت در غرفه های اطراف ایوان کسری تشریف می برد و می فرمود: دلف این مکان برای چنین چیز و آن غرفه دیگر برای چیز دیگر بوده است. دلف جواب می داد: به خدا قسم واقع همین است که می فرمایید گویا شما در زمان کسری بوده اید و مشاهده نموده اید که از آنها خبر می دهید

سپس به یک جمجمه ای نگاه کردند (یعنی سر مرده ای که کهنه که گوشت های آن ریخته و استخوان آن مانده باشد) سپس به بعضی از حضار دستور داد که این جمجمه را بردارید و خود در ایوان کسری تشریف آورد و در آن مکان نشست، سپس دستور فرمود طشتی آوردند آب ریخت و در آن طشت و فرمود: جمجمه را بگذارید در طشت و گفت: قسم می دهم تو را ای جمجمه که مرا و خودت را :معرفی بنمایی. پس آن جمجمه به زبان فصیح گفت

شما امیرالمؤمنین و سید الوصیین و من بنده خدا پسر کنیز خدا کسری انوشیروان هستم. پس آن اشخاصی که با آن حضرت بودند از اهل سباباط به خانه هایشان رفتند و آنها را به چیزی که واقع شده بود و شنیده بودند از جمجمه خبر دادند پس اختلاف کردند در این که امیرالمؤمنین چه کسی است مؤلف گوید یعنی بعضی به خدایی علی(ع) قایل شدند و گفتند: با جمجمه حرف نمی زند مگر (خالق او) بعضی از اهل سباباط به حضور علی(ع) آمدند، در فردای آن روز عرض کردند: بعضی از مردمان به خدایی شما قایل شده اند و قلوب ما را نیز فاسد کرده اند به واسطه چیزی که خبر می دهند از شما

پس علی(ع) آنها را احضار کرد و فرمود، چه چیز باعث شد که شما این حرف را بگویید؟ گفتند: شنیدیم کلام جمجمه و سخن گفتن آن را با شما و این کار شخصی نیست غیر از خدا از این جهت گفتیم چیزی را که گفتیم

آن حضرت فرمود: از این کلام به سوی پروردگارتان برگردید

گفتند: ما از گفته خود بر نمی گردیم، هر چه می خواهی کن. دستور داد که آتشی مهیا ساختند و آنها را سوزانیدند و دستور فرمود استخوان هایی که از آنها باقی مانده بود کوبیده بر باد دهند، پس چنین کردند.

سه روز از این قضیه گذشت بعضی از اهل سابط به نزد آن حضرت آمدند و گفتند: الله الله دریاب دین محمد(ص) را به درستی که آنها را که سوزاندی برگشتند به منزلهای خود از اول سالمتر و نیکوتر. حضرت فرمود: آیا چنین نیست که شما آنها را سوزانیدید با آتش و استخوان های آنها را کوبیدید و بر باد دادید؟ عرض کردند: بلی چنین است. فرمود: خداوند آنها را زنده کرده است. در این هنگام اهل سابط از مقام شامخ علی(ع) متحیر شدند^{۶۴}

سوالات مرد شامی از حضرت

شیخ صدوق در «خصال» و «عیون» و «علل» حدیث کند که مردی از اهل شام از امیرالمؤمنین سؤال کرد که چند نفر از انبیاء به عربی تکلم کردند و چند نفر آنها ختنه شده به دنیا آمدند و چند نفر آنها دو اسم داشتند و اول کسی که شعر گفت کیست و آن شش موجود زنده ای که بی مادر در دنیا پدید آمدند کدامند؟

حضرت فرمودند: اما پیغمبرانی که به زبان عربی صحبت کردند پنج نفر بودند: هود و صالح و شعیب و اسماعیل و محمد - صلی الله علیه و آله -

اما کسانی که ختنه شده متولد شدند: آدم ابوالبشر و فرزند او لیث و ادريس و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داوود و سلیمان و موسی و عیسی و محمد - صلی الله علیه و آله - .

و اما پیغمبرانی که دو نام داشتند عبارتند از: یعقوب که او را «اسرائیل» هم می گفتند و خضر که او را «قالیا» هم می نامیدند و یونس که او را «ذالنون» هم می نامیدند و یوشع بن نون که او را «ذوالکفل» نیز می گفتند و عیسی که او را «مسیح» هم می نامیدند و محمد - صلی الله علیه و آله - که «احمد» نیز نام دارد.

و اما اول کسی که شعر گفت آدم ابوالبشر بود که چون هابیل کشته شد در مرثیه او گفت:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَ وَجْهُ الْأَرْضِ مَعْبَرٍ قَبِيحٍ

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ وَ قَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ

(یعنی کره زمین و هر که در آن است تغییر می کند و روی زمین عبرت دهنده زشتی است

و هر صاحب رنگی و هر صاحب طعمی عوض می شود و صورت نمکین که خوشحال باشد کم است!)

اما آن شش موجود زنده ای که بی مادر موجود شدند عبارتند از: 1. آدم 2. حوا 3. قوچی که فدای اسماعیل شد 4. عصای موسی (که به صورت اژدها درآمد) 5. ناقة صالح پیامبر 6. پرنده ای که عیسی آنرا با دست خود ساخت و به آن دمید و آن پرنده زنده شد و پرواز کرد به اذن خداوند.^{۶۵}

روزی علی پا به رکاب اسب گذاشته بودند تا سوار شوند یک نفر یهودی پرسید ان چه عددی است که دارای کسور تسعه نیست. یعنی به عدد 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و 7 و 8 و 9 تقسیم می شود بدون اینکه کسری داشته باشد!

امام فرمود هفته را در سال ضرب کن! و سوار شدند و رفتند.

یهودی حساب کرد دید درسته.

7 ضرب در 360 میشود 2520

2520 تقسیم بر 2 می شود: 1260

2520 تقسیم بر 3 می شود: 840

2520 تقسیم بر 4 می شود: 630

2520 تقسیم بر 5 می شود: 504

2520 تقسیم بر 6 می شود: 420

2520 تقسیم بر 7 می شود: 360

2520 تقسیم بر 8 می شود: 315

2520 تقسیم بر 9 می شود: 280

روزی علی علیه السلام از کنار یک خیاطی متعلق به یک ایرانی بنام ذاذان رد می شدند شنیدند این شخص با صدای زیبایی شعر می خواند. امام نزد او رفتند و فرمودند صدای زیبایی داری. چرا قرآن نمی خوانی؟

عرض کرد دوست دارم قرآن بخوانم ولی فقط چند سوره که در نماز نیاز است بلدم. اما در گوش او چیزی گفتند ناگهان ذاذان مسلط به قرآن شد و همیشه قرآن را زیبا تلاوت می کرد.

قضایا و داوریهای علی (ع) در زمان رسول خدا (ص) در یمن

1. شیخ مفید روایت کرده است که علی (ع) درباره کنیزکی که دو تن به صورت مشارکت او را خریده بودند و هر دو در یک طهر (فاصله بین دو حیض) به خاطر علم نداشتن به تحریم این کار، با آن کنیزک مجامعت کرده بودند، آن حضرت برای آنکه بچه را به یکی از آن دو واگذار کند بین آنان قرعه انداخت و بچه را به کسی سپرد که نام وی به قرعه افتاده بود. و او را واداشت تا نیمی از قیمت آن بچه را به شریکش پردازد. زیرا این طفل، فرزند کنیز بود. خبر این داوری به گوش رسول خدا (ص) رسید و آن حضرت آن را امضا و تایید کرد و همین حکم را در اسلام مقرر داشت و فرمود: سپاس خداوندی راست که در میان ما اهل بیت، کسی را قرار داد که بر سنت داود (ع) و شیوه او در قضاوت، به داوری می پردازد و مقصود آن حضرت از این عبارت آن بود که علی (ع) داوریهای خود را مانند داود به مدد الهامات خداوندی به انجام می رساند.

ابن شهر آشوب در مناقب از سنن ابو داود و ابن ماجه و ابن بطه در الابانه و احمد در فضایل الصحابه و ابن مردويه با طرق فراوان از زید بن ارقم روایت کرده اند که علی (ع) در یمن بود، دعوایی در نزد آن حضرت اقامه شد. در آنجا سه تن بر سر کودکی به مخاصمه پرداخته بودند و هر یک از آنان گمان می کرد که در دوره پیش از اسلام در یک طهر با مادر این کودک نزدیکی کرده و بنابراین کودک متعلق به اوست. علی (ع) برای حل مشکل بین آنان قرعه انداخت و به آن کسی که نام او در قرعه درآمده بود دستور داد تا دو سوم دیه را به دیگر مخاصمان دهد. نحوه داوری علی (ع) در این

باره به گوش پیامبر رسید و آن حضرت (ص) فرمود: سپاس خداوندی را که در میان ما اهل بیت کسی را قرار داد که به شیوه داود به قضاوت می پردازد

2. روایتی که مفید آن را نقل کرده است. ابن شهر آشوب این روایت را از مسند احمد و نیز از امالی احمد بن منیع به سند آنها از حماد بن سلمه از سماک بن حبیش بن معتمر نقل کرده و گفته است این روایت را محمد بن قیس از ابو جعفر (ع) نقل کرده است. در زمانی که علی (ع) در یمن بود، خبر گودالی که برای شکار شیری کنده بودند به آن حضرت رسید. در آن گودال شیری به دام افتاده بود و مردی بر کناره این گودال برای تماشا ایستاد که ناگهان پایش لغزید و برای اینکه به درون گودال نیفتد به مرد دیگری چسبید و آن مرد هم به کس سومی چسبید و مرد سوم هم به فرد چهارمی چسبید و هر چهار تن به گودال فرو افتادند و شیر همگی آنان را پاره پاره کرد. حضرت علی در این باره چنین داوری کرد که شخص اول طعمه و شکار شیر است و بازماندگان او باید یک سوم خونبهای شخص دوم را بپردازند و بازماندگان شخص دوم باید دوسوم دیه فرد سوم را بپردازند و بازماندگان فرد سوم باید تمام دیه شخص چهارم را بپردازند. خبر این داوری به پیغمبر رسید و فرمود: همانا ابو الحسن علی (ع) در میان آنان مانند داوری خداوند عز و جل در بالای عرش قضاوت کرده است

ابراهیم بن هاشم در کتاب عجایب احکام امیر المؤمنین (ع) به نقل از امام صادق (ع) گفته است وقتی در آن گودال شیری افتاد، مردم برای تماشا به دور آن گرد آمدند و در کناره گودال از شدت ازدحام به یکدیگر برخورد می کردند. ناگهان مردی به درون گودال لغزید و برای آن که از افتادن خود جلوگیری کند به شخص دیگری آویزان شد و آن شخص هم دیگری را دستاویز خود قرار داد تا آنکه هر چهارتن به درون گودال فرو افتادند و همگی توسط شیر کشته شدند. پس امیر المؤمنین (ع) فرمود: تمام دیه را از قبایلی که به تماشای گودال آمده بودند، جمع آوری کنند و دیه را به نیم و یک سوم و یک چهارم تقسیم کرد و به بازماندگان شخص نخست یک چهارم دیه پرداخت زیرا این شخص باعث مرگ سه تن بود. آن گاه به بازماندگان شخص دوم یک سوم دیه را پرداخت. نمود زیرا وی باعث قتل دو تن بود و به بازماندگان فرد سوم نیمی از دیه را داد چرا که وی تنها مسبب قتل یک تن بود و به بازماندگان شخص آخر (چهارم) تمام دیه را پرداخت کرد زیرا وی عامل قتل کس

دیگری نبود. گروهی رسول خدا را از نحوه داوری امیر المؤمنین مطلع کردند و آن حضرت فرمود:
این ماجرا به همان ترتیب که علی (ع) درباره آن داوری کرده، قضاوت می‌شود

ظاهراً این دو روایت، حاکی از دو واقعه‌اند. بنابراین در روایت نخست آمده است که شخص اول، بدون دخالت کسی به درون گودال فروافتاد ولی در روایت دوم چنین آمده است که تماشاگرانی که به دور گودال گرد آمده بودند در اثر ازدحام خود باعث سقوط نخستین شخص به درون گودال شدند. از این رو علی (ع) در این دو مورد دو گونه مختلف داوری کرده است

3. مفید در ارشاد نقل کرده است: داوری دیگری در نزد علی (ع) مطرح شد. بدین ترتیب که زنی بی‌جهت که تنها برای بازی و تفریح زن دیگری را بر دوش خود سوار کرده بود. زن دیگری از راه رسید و آن زن زیری را نیشگون گرفت و در نتیجه آن زن از جا پرید و کسی که بر گردنش بود به زمین خورد و گردنش خرد شد و مرد. علی (ع) در این باره چنین داوری فرمود که یک سوم خونبهای زن را باید زن سومی که نیشگون گرفته ست بپردازد و یک سوم دیگر خونبها را زنی که مقتوله را بر دوش گرفته بود باید پرداخت کند و یک سوم خونبهای او را هم به هدر داد. زیرا مقتوله بدون دلیل و بیهوده بر دوش آن زن سوار شده بود. خبر این داوری به پیامبر رسید و آن حضرت داوری علی را تأیید کرد و به درستی آن گواهی داد

ابن شهر آشوب در مناقب از ابو عبید در غریب الحدیث و ابن مهدی در نزهة الابصار از اصبع بن نباته از علی (ع) این روایت را نقل کرده‌اند. ابن اثیر نیز در نهایه خود این روایت را از علی (ع) نقل کرده است: زمخشری در الفایق این روایت را از پیامبر نقل کرده ولی ابن اثیر به او اعتراض کرده و گفته است که این سخن علی (ع) است. شاید زمخشری این روایت را بدین اعتبار که پیامبر آن را امضا کرده از قول آن حضرت (ص) دانسته است

4. داوری مفید و ابن شهر آشوب آن را پس از داوری فوق‌الذکر نقل کرده‌اند. و ظاهر روایات آنان گواه آن است که این ماجرا نیز در یمن رخ داده. بدین ترتیب که دیواری بر سر گروهی خراب شد و آنان را کشت در میان کشتگان زن آزادی بود که فرزندی از فردی آزاد داشت و زنی که برده‌ای بود

و صاحب فرزندی از مردی بنده بود. آن حضرت برای روشن شدن حکم بین آن دو کودک قرعه کشید و کودکی را که نام او در قرعه، آزاد درآمده بود آزاد اعلام کرد و برای کسی که نام او به بندگی درآمده بود، حکم به بندگی او صادر کرد. سپس آن بنده را آزاد کرد و آن کودک آزاد را مولای او قرار داد و در باره نحوه ارث بردنشان حکم فرمود که آنان هم مانند بنده آزادشده‌ای که از مولای آزاد کننده خود ارث می‌برند ارث می‌برند. پیامبر این قضاوت را مورد تایید قرار داد.

داوری که از کتاب قصص الانبیاء به نقل از شیخ صدوق به سند خود از امام باقر (ع) نقل شده 5. است. بدین ترتیب که اسب شخصی از اهالی یمن گریخت لگدی بر مردی زد و او را کشت. صاحب اسب چنین دلیل آورد که اسب از خانه‌اش گریخته است. بدین ترتیب علی (ع) خون آن مرد را هدر داد و پیامبر نیز حکم او را درباره این مسئله تایید و امضا کرد. زیرا اسب خود گریخته و صاحبش او را رها نکرده بود.

داوریهای علی (ع) در زمان حیات رسول اکرم در غیر یمن

6. داوری است که آن را شیخ مفید در ارشاد و نیز ابراهیم بن هاشم در عجائب احکام امیر المؤمنین (ع) به صورت مرسل و نیز ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از مصعب بن سلام از امام صادق (ع) نقل کرده است. بدین ترتیب که دو تن به نزد پیامبر آمدند و درباره گاوی که خری را کشته بود از آن حضرت استفسار کردند. پیغمبر درباره حکم این مسئله از ابو بکر و عمر پرسش کرد و آنان پاسخ دادند: چهارپایی، چهارپای دیگری را کشته است و چیزی بر صاحب گاو نیست. اما علی بن ابیطالب فرمود: اگر گاو به جایگاه آن خر وارد شده و او را کشته باشد صاحب گاو باید پول آن خر را به صاحب آن بپردازد ولی اگر خر به جایگاه گاو وارد شده و کشته شده است، بر صاحب گاو پرداخت چیزی لازم نیست. آن گاه پیغمبر فرمود: همانا علی در میان شما به داوری الهی، حکم کرد. پس فرمود:

سپاس خداوندی راست که در میان ما اهل بیت کسی را قرار داد که به شیوه داود به داوری می‌پردازد. در روایتی دیگر ذکر شده است سپاس خداوندی را سزااست که کسی را میان ما قرار داد که مانند پیامبران قضاوت می‌کند. شیخ مفید گوید: بعضی از عامه گویند این ماجرا بین دو تن از اهالی یمن اتفاق افتاده و برخی نیز آن را مانند آنچه نقل شد ذکر کرده‌اند. البته احتمال تعدد واقعه نیز بعید نیست.

7. روایتی که در مناقب نقل شده است. بدین ترتیب که مردی شتر خود را به سوی آشیانه شتر مرغی رها کرد و آن شتر تخمهای شتر مرغ را شکست. آن مرد از علی (ع) خواست که درباره این کار داوری فرماید. آن حضرت نیز فرمود: تو باید به ازای هر تخم شتر مرغ یک جنین شتر یا ضراب شتری بدهی. آن مرد این داوری را در نزد پیامبر بیان کرد و آن حضرت فرمود: حکم علی را در این باره شنیدی اما برای تو رخصتی قرار داده می‌شود و تو باید در ازای هر تخم شتر مرغ یک روز روزه بگیری و مسکینی را طعام دهی

آثار علمی به جامانده از حضرت علی چیست؟

۱. آثار علمی امیر المؤمنین (علیه السلام)

- جمع القرآن و تاویله یا جمع آوری آیات قرآن بر اساس ترتیب نزول.
- کتابی که آن حضرت در آن شصت نوع از انواع علوم قرآنی را جمع کرده و برای هر نوع از آنها مثالی زده است.
- الجامعه،
- الجفر،
- صحیفه الفرائض،
- کتابی درباره زکات چارپایان،
- کتابی دیگر در ابواب فقه،
- نامه آن حضرت به مالک اشتر،

- وصیت وی به محمد حنفیه، کتاب
- عجایب احکام و قضاوت‌های آن حضرت که توسط برخی از علما جمع‌آوری شده است و ما نیز این کتاب را جمع آورده‌ایم و کتاب عجایب احکام امیر المؤمنین به روایت محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از پدرش از جدش را نیز در آن درج کرده‌ایم. (این کتاب به طبع رسیده است.)
- دعاها و مناجاتی که از آن حضرت به جا مانده است و برخی از دانشمندان آنها را جمع کرده و بدان صحیفه علویه گفته‌اند، (این کتاب نیز به چاپ رسیده است).
- مسند آن حضرت که توسط نسایی جمع آورده شده است. این کتاب حاوی احادیث و روایاتی است که از آن حضرت نقل شده. در کشف الظنون در این باره گفته شده: «مسند علی (ع) تالیف ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسایی متوفا در سال ۳۰۳ هـ. این کتاب غیر از کتاب خصایص است که در فضل علی بن ابیطالب به نگارش درآمده که در کشف الظنون هم نام آن آمده است. این سه کتاب اخیر را در واقع می‌توان از باب توسع، جزو تالیفات آن حضرت دانست.
- جنه الاسماء. در کشف الظنون در این باره آمده است: «جنه الاسماء نوشته امام علی بن ابیطالب است که امام محمد غزالی (متوفا در ۵۰۵ هـ) بر آن شرحی نوشته است. من خود نیز این مطلب را در برخی از کتابها یافتیم». برای ما روشن نشد که این کتابی که غزالی آن را شرح کرده است چیست؟ و چرا آن را به علی (ع) نسبت می‌دهند؟ و بعید نیست که در این سخن تحریفی صورت گرفته باشد.

۲. کتابهایی که سخنان آن حضرت را گرد آورده‌اند

۳. در قسمت اول از این جلد سخن ابن ابی الحدید را نقل کردیم که گفته بود: برای هیچ یک از فضحای صحابه یک دهم یا نصف آن، از سخنانی که از علی (علیه السلام) گردآوری شده، تدوین نشده است. ما پیش از این، درج سوم قسمت یک فهرستی از کتبی که سخنان آن حضرت را جمع آورده‌اند ارائه دادیم و در اینجا نیز این فهرست را همراه با اختصار و زیادتی نسبت به آنجا، ذکر می‌کنیم:

- نهج البلاغه که توسط شریف رضی جمع‌آوری شده و تا کنون چندین بار به چاپ رسیده است.

- مافات نهج البلاغه من كلامه (سخنان آن حضرت که در نهج البلاغه نیامده است) جمع آوری شده توسط فاضل معاصر شیخ هادی بن شیخ عباس بن شیخ جعفر فقیه نجفی (این کتاب به چاپ رسیده است).
- مائه کلمه جمع آوری شده توسط جاحظ (مطبوع).
- غرر الحکم و درر الکلم گردآوری شده توسط عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد آمدی تمیمی. وی این سخنان را از کلمات کوتاه آن حضرت جمع آوری کرده و با نهج البلاغه نزدیک است. انگیزه آمدی در تالیف این کتاب، کاری بود که جاحظ در تالیف مائه الکلمه به انجام رسانده بود. (مطبوع).
- دستور معالم الحکم (مطبوع).
- نثر اللآلی جمع آوری شده به وسیله ابو علی فضل بن حسن طبرسی مؤلف مجمع البیان (مطبوع).
- مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابیطالب جمع آوری شده توسط ابو اسحاق و طواط انصاری. در این کتاب صد سخن حکمت آمیز منسوب به آن حضرت نقل شده است. این کتاب در لایپزیک و بولاق به طبع رسیده و به فارسی و آلمانی برگردانده شده است.
- قلائد الحکم و فرائد الکلم گردآوری شده توسط قاضی ابو یوسف یعقوب بن سلیمان اسفراینی.
- معمیات علی (ع).
- امثال الامام علی بن ابیطالب طبع جوائب که بر پایه حروف الفبا ترتیب یافته است.
- سخنان علی (ع) شیخ مفید که در کتاب ارشاد خود نقل کرده است.
- سخنان و نامه های آن حضرت که نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود، نقل کرده است.
- سخنان علی (ع) که در کتاب جواهر المطالب آورده شده است. و کتابهای دیگری غیر از آنچه نام

بردیم

سید محسن امین - ترجمه: علی حجتی کرمانی

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ « :علی (علیه السلام) فرمود
66. «بَابٍ»

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام؛ : پیامبر اکرم (ص) فرمود

(.فرائد السمطين، جوينی، ج 1، ص 97، كفاية الطالب، الكرخی ص 332)

.داناترين امت من بعد از من علی بن ابی طالب (ع) است

امیرالمومنین (علیه السلام) و پاسخگویی به معمای یهود

وقتی عمر به خلافت رسید، گروهی از احبار یهود به نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! تو بعد از محمد (صل الله علیه و آله) و ابی بکر ولی امر مسلمین هستی، ما می خواهیم سوال هایی از تو بکنیم، اگر درست جواب دادی علم به حقانیت اسلام و نبوت محمد (صل الله علیه و آله) پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمد (صل الله علیه و آله) پی خواهیم برد.

. عمر گفت: سوال کنید از آنچه برایتان پیش آمده

گفتند : ما را از قفل‌های آسمان خبر ده ؛ آنها چیستند؟ و نیز ما را از کلید های آسمانها مطلع کن. و از قبری که صاحبش سیر کرده ؛ و از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبوده ؛ و از پنج چیزى که بر روی زمین راه رفته اند ولى در ارحام آفریده نشده اند؛ ما را آگاه نما

و نیز برای ما بگو : پرنده اراج در فریاد کردن اش ، اسب در شیهه کشیدنش ، قورباقه در نقیقلش (صدا کردن اش) ، الاغ در عرعر کردن اش و مرغ چکاوک در صوت کشیدنش چه مى گویند؟

عمر سرش را به زیر انداخت سپس گفت : عیبى نیست برای عمر که وقتی از چیزی سوال شود و پاسخ آن را نداند ، بگوید: نمیدانم ، و اینکه سوال کند از چیزی که نمى داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند : گواهی می دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل است. سلمان فارسی (رضی الله) از جا بلند شد و به گروه یهودی گفت : لحظه ای توقف کنید. سپس متوجه خاتهامیرالمومنین (علیه السلام) شد؛ تا اینکه بر آن حضرت وارد شد و گفت : ای ابالحسن! اسلام را دریاب

حضرت فرمود: چه شده؟ آن حضرت را از جریان آگاه ساخت . مولا علی (علیه السلام) که عباى پشمی رسول خدا (صل الله علیه و آله) را بر تن داشت نزد گروه یهودی آمد. وقتی چشمان عمر به امیرالمومنین (علیه السلام) افتاد ، از جا بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و گفت یا ابالحسن تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه مولا علی (علیه السلام) گروه یهودی را متوجه خود ساخت و فرمود : سوال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا پیامبر (صل الله علیه و آله) هزار باب از علم را به من آموخت و از هر بابی هزار باب متنشعب شد

گروه یهود سوالهای خود را مطرح کردند. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود : پاسخ سوالات شما را مطابق آنچه در تورات شماست میدهم؛ مشروط به اینکه شما ایمان بیاورید و در دین ما داخل شوید، . گروه یهودی هم قبول کردند و حضرت فرمودند که سوال های خود را جداگانه بیان کنید

: گفتند

ما را از قفل های آسمان خبر ده؟

حضرت فرمودند : قفل هلی آسمان ها شرک به خدا است زیرا بندگان وقتی مشرک باشند عملشان .بالا نمیرود

کلیدهای آسمان ها کدامند؟

حضرت فرمودند : شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد(صل الله علیه و آله)بنده و رسول .(خداست).بعضی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند : این جوان راست گفت

ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن؟

حضرت فرمود : ماهی آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود

ما را از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود ، آگاه ساز؟

حضرت فرمود : این مورچه سلیمان ابن داوود بود.(گفت : ای مورچه ها وارد خانه هایتان شوید تا)سلیمان و لشکریانش شما را لگدمال نکنند و اینها «از شما» آگاهی ندارند

ما را از پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن؟

حضرت فرمودند : اینها عبارت اند از : آدم ، حوا ، ناقه صالح ، قوچ ابراهیم و عصای موسی

مرغ دراج هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود : او می گوید خدا بر عرش مستولی است

خروس در هنگام آواز خواندن چه می گوید؟

حضرت فرمودند : میگوید ای غافلین خدا را به یاد آورید

اسب در شیهه کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود: می گوید خدایا بندگان مومن را بر کافرین یاری فرما

الاغ در وقت عرعر کردن چه می گوید؟

حضرت فرمود: می گوید خدا لعنت کند کسی را که ده یک می گیرد (باجگیر) او در چشم های شیطان عرعر می کند

قورباقه در صدا کردنش چه می گوید؟

حضرت فرمودند: می گوید منزّه است پروردگارم که معبود و تسبیح شده در سختی های دریا ست

مرغ چکاوک در صوت کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمودند: میگوید خدایا! دشمنان محمد و آل محمد (صل الله علیه و آله) را لعنت کن

پس از آن که گروه یهودی سوالات خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند ، امیر المومنین (علیه السلام) به آنها فرمود: ای گروه یهود! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست؟

آن گروه پاسخ دادند: نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی ، ای ابالحسن! ما را یهودی نام مگذار و خطاب مکن ؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد (صل الله علیه و آله) بنده او و رسولش می باشد و به راستی یو دانا ترین این قوم هستی

این قضیه مبّین این معنا می باشد که حضرت علی (علیه السلام) عالم به تمام علوم و شارح به تمام عقود بوده پس چرا اعلام به علوم را از خلافت محروم کردند همان اعلمی که پیامبر (صل الله علیه و آله) فرمود

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب

بعد از من عالمترین از امت علی بن ابیطالب است

▪

و این حدیث را خود علمای سنی در کتب خودشان (کتاب فرائد السمطين: 1/97 للمحموینی - موسسه
المحمودی - چاپ بیروت و کنز العمال : 11/614 للمتقی الهندی - موسسه رساله - چاپ بیروت و
ینابیع الموده: 235 - للقدوزی - چاپ استامبول) نقل کرده اند

در روایت دیگری از ابن عباس آمده است

ما علمی و علم أصحاب محمد فی علم علی إلا قطرة فی سبعة أبحر

علم من و تمام صحابه در مقایسه با علم علی، همانند قطره‌ای در برابر هفت دریاست

الإصابة لابن حجر العسقلانی، ج 2، ص 509، حلیة الاولیاء لأبو نعیم، ج 1، ص 65

یک روز جماعتی از اهل تفسیر نزد ابن عباس آمدند

و مشکلات تفسیر را از او پرسیدند

همه را به صواب جواب گفت،

گروهی مقربان و قُرّاء آمدند

و مشکلات قرائت را پرسیدند

همه را به بهترین وجه پاسخ داد،

گروهی دیگر از حلال و حرام پرسیدند

و قومی از مشکلات لغت عرب و شعر،

او همه را پاسخ کامل داد،

یکی از صحابه بلند شد،

: سر و روی او را بوسید و گفت

قربانت گردم این همه دانش و معرفت را از که آموختی؟

گفت : هرچه از دانش ها دارم همه را از علی ابن ابیطالب (ع) آموختم

(تفسیر ادبی عرفانی جلد اول ص 6)

نقل شده

: روزی امام علی علیه السلام در مسجد کوفه در خطابه ای فرمودند

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي

پیش از آن که مرا از دست بدهید

از من بپرسید آن چه را که نمی دانید ؛

که من راه های آسمان ها را می دانم همان گونه که راه های زمینی را ،

[منظور این که از علم نجوم و کهکشانها و ماوراء طبیعت بپرسید]

... گویند در میان جمع بیست نفر سؤال کردند و پاسخ های خود را گرفتند

: اولین نفر

: اولین سوال کننده از گوشه‌ی مسجد کوفه برخاست و پرسید

یا علی ، به من بگو از اینجا که من ایستاده ام تا عرش خدا چقدر فاصله است ؟

: امیرالمومنین فرمود

اولا فاصله فرش تا عرش ، یک فاصله‌ی مکانی نیست که من به تو بگویم از اینجا تا عرش چقدر فاصله است ؟!

اما اگر یک مومنی خالصانه بگوید لا اله الا الله و این کلمه توحید را بر زبان خود جاری سازد ،

او فاصله فرش تا عرش را پیموده است ، فرش و عرش را به یکدیگر دوخته است

: و بعد در ادامه فرمود

اگر می خواهی عرش پروردگار رحمان را جستجو کنی ،

بدان قلب یک انسان مومن عرش پروردگار رحمن است

.... اولین سوال کننده جواب سوال خود را گرفت و نشست

: بیستمین نفر پرسید

: تعداد موهای سر و صورت من چقدر است

امام فرمودند اگر من تعداد موهای سر و صورت تو را بگویم

(کسی باور نمی کند) چون اثبات آن کاری بسیار دشوار است

ولی این را بگویم که آیندگان خواهند دید ؛

• تو در خانه ات پسری داری که در آینده قاتل پسر من (حسین) خواهد بود

: توضیح

جرج جرداق دانشمند مسیحی لبنانی که اخیراً فوت کرد ؛

: در کتاب " امام علی صوت العدالة الانسانیة " می گوید

ای شیعیان ، افتخار کنید به چنین پیشوایی . کدام رهبر را در تاریخ بشر سراغ دارید ،

... در هر زمینه ای از او پرسیده باشند ، بی درنگ پاسخ داده باشد ؟

ای روزگار ، تو را چه شده است ؟

ای کاش تمام ثروت ها و سرمایه های خود را بسیج می کردی تا در هر قرنی ،

. یک علی تحویل جامعه ی بشریت می دادی

. کمبود جامعه ی بشری ما ، وجود یک پیشوایی به نام علی بن ابی طالب است

: و در پایان می گوید

می دانید چرا علی را در محراب عبادت سر شکافتند ؟

!!!! علی را از شدت عدالتش کشتند

. و او تنها پیشوای عادل تاریخ بشر است که از شدت عدلش کشته شد نه از شدت ظلمش

: توضیح بیشتر

(ابن ابی الحدید (عالم سُنی مذهب و جمع آوری کننده سخنان علی علیه السلام

: وقتی به اینجا می رسد ، تاسف می خورد . می گوید

(ای کاش آن شب در پای خطبه سلونی علی بن ابی طالب (ع

انسان های فهیم و فرهیخته ای حضور می داشتند

که سوالات عمیق علمی و حکمی از محضر مولا می پرسیدند

... تا پاسخ مولا برای ما آیندگان بماند ولی افسوس

بعضی آدم هایی که پای خطبه ی سلونی مولا علی نشسته بودند ،

!! آدم های عوام کم سواد بودند که سوالات شان از این نوع بود که چنین سوالاتی می کردند

پیشگویی های علی (ع)

.

امیرالمؤمنین (ع) خبر داد که او پیش از معاویه از دنیا می رود و معاویه پس از او بر عراق مسلط (۱)
می گردد و سپس فرمود: "انه سیأمرکم بسبی والبرائه منی " (۹) او به زودی از شما می خواهد که به
من ناسزا بگویید و از من بیزاری جوید

پس از آن حضرت (ع) معاویه بر عراق مسلط شد و از مردم خواست که به آن حضرت (ع) ناسزا بگویند و از او بیزاری جویند.

آن حضرت (ع) درباره گروه خوارج فرمود: "أما انکم ستلقون بعدی ذلاً شاملاً و سيفاً قاطعاً و أثره (۲) يتخذها الظالمون فيكم سنه" (۱۰) آگاه باشید! پس از من با ذلت همه جانبه و شمشیر برنده روبرو می گردید و استبدادی بر شما حکومت خواهد کرد که برای ستمگران سنت خواهد شد.

آری، زندگی خوارج همراه با خفت و خواری بود و آنها همیشه تحت تعقیب حکومت ها بودند و خودشان نیز به رهنمی و غارت اموال مردم روی آوردند.

گفتنی است که ائمه معصومین (ع) همگی نور واحد و دارای سمت مظهریت علم الهی هستند، چنان که حماد از امام صادق (ع) نقل کرده است: نحن والله نعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی الجنه و ما فی النار و ما بین ذلک، قال: فبهت أنظر اليه فقال: يا حماد ان ذلک فی کتاب الله ثلاث مرات قال ثم تلا هذه الايه: "يوم نبعث فی کل امه شهيداً عليهم من أنفسهم و جئنا بک علی هولاء شهيداً..." (۱۱) سوگندبه خدا، ما آن چه را که در زمین و آسمان است، می دانیم و نیز از آن چه در جهنم و بهشت و میان آنهاست باخبریم، آنگاه آن حضرت به آیه قرآن استشهاد می کند.

چون امامان معصوم (ع) عدل قرآن کریم هستند، مانند قرآن همه چیز را تبیین می کنند و پیداست که بیان، بی علم و آگاهی میسر نیست. پس آنان علمی دارند که دیگران از آن محرومند و آن علم لدنی است.

آیت الله جوادی آملی **حضرت** / منبع: بنیاد اندیشه اسلامی

گرد آوری: گروه دین و اندیشه سایت تبیان زنجان

http://www.tebyan-zn.ir/Religion_Thoughts.html

پاورقی

بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲.

۲. بصائر الدرجات، ص ۳۱۹.
۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳.
۴. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۷.
۵. (همان، ج ۲، ص ۲۹۳) خطاب امام صادق (ع) به ابوحنیفه.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.
۷. همان، حکمت ۱۴۷.
۸. همان، خطبه ۳.
۹. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.
۱۰. همان، خطبه ۵۸.
۱۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۶.

حضرت مشکل تاجر را حل کرد

عصر خلافت ابوبکر بود تاجری می خواست از مدینه به مسافرت طولانی برود، هزار دینار به عنوان امانت به ابوبکر سپرد، سفر او طول کشید و وقتی به مدینه بازگشت دریافت که ابوبکر از دنیا رفته است، نزد خلیفه دوم رفت و جریان خود را گفت، او اظهار بی اطلاعی کرد، نزد عایشه دختر ابوبکر رفت، او نیز اظهار بی اطلاعی کرد، تاجر با سلمان آشنائی داشت نزد او رفت و پریشانی خود را در مورد هزار دینار بیان کرد، سلمان او را به حضور امام علی (ع) برد و جریان را گفت.

امام علی (ع) به مسجد آمد و فرمود: امانت تاجر در فلان مکان است، که ابوبکر آن را در آنجا پنهان نموده است، به دستور آن حضرت، آن مکان را شکافتند و هزار دینار را که در آنجا بود بیرون

.آوردند

عمر به علی (ع) گفت: لابد ابوبکر این راز را به تو گفته بود، امام فرمودند: نه، نگفته بود، و اگر بنای

.گفتن بود به تو که راز محرم او هستی می گفت، نه به من

عمر گفت: پس تو از کجا دانستی؟

امام علی (ع) فرمود: «خداوند بر زمین فرمان داده تا هر حادثه ای را که بر روی آن پدید می آید، به

»من خبر دهد^{۶۷}

مرد زن نما!

امام علی (ع) با جمعی در مسجد کوفه (پس از جنگ جمل و صفین) نشسته بودند، عمرو بن حرith

.یکی از حاضران بود

در این وقت یک زن نمائی که خود را پوشیده بود و شناخته نمی شد به آن مجلس آمد و روبروی

امام علی (ع) ایستاد و رو به علی (ع) کرد و گفت: «ای کسی که مردان را کشتی، و خونها ریختی، و

»کودکان را یتیم نمودی و زنان را بیوه کردی

امام علی (ع) فرمود: «این زن همان زن زبان دراز و بدزبان و بی شرمی است که هم شباهت به زنان

»دارد و هم شباهت به مردان، که هر گز خون (عادت زنانه) ندیده است

وقتی که او دید هوا پس است از آنجا گریخت در حالی که سر در گریبان خود فرو برده بود تا کسی

.او را نشناسد

از منافقین بود، با این کار خود می خواست بداند که آیا علی (ع) این نسبتها را که به آن زن داد

راست است یا نه؟ عمرو بن حرith فریاد زد: ای زن سوگند به خدا آنچه امروز به این مرد (علی علیه

السلام) گفتی خوشم آمد، به خانه من بیا تا به تو جایزه ای بدهم و لباسی هدیه کنم. زن وارد خانه او

شد، عمرو بن حریث به کنیزان خود دستور داد تا آن زن را تفتیش کنند

او گریه کرد و التماس نمود که مرا برهنه نکنید، من حقیقت را می گویم، آنگاه گفت: «سوگند به

خدا من همان اوصاف را دارم که علی (ع) گفت: من در عین اینکه زن هستم، نشانه های مردی در من

«هست، و هر گز خون عادت ماهیانه زنانگی ندیده ام

عمرو بن حریث او را از خانه بیرون کرد، و سپس به محضر علی (ع) آمد و جریان را به عرض امام

:علی (ع) رسانید

امام علی (ع) فرمود: «خلیلم رسول خدا (ص)، دشمنان سرکش من از مرد و زن را تا روز قیامت به من

«خبر داد که چه کسانی هستند»^{۶۸}

کدامیک خلیفه پیامبر و امین دین هستید؟

جمعی از مسیحان به همراه راهب خود به مدینه آمده و به مسجد وارد شدند و همراه خود قطعات طلا

و اموال گرانبهائی آورده بودند

راهب در مسجد خود را به جمعیتی که در مسجد در حضور ابوبکر نشسته بودند رسانید و پس از ادای

«احترام، گفت: «کدامیک از شما خلیفه پیامبر و امین دین است؟

حاضران به ابوبکر اشاره کردند

راهب به ابوبکر متوجه شد و گفت: نام تو چیست؟

ابوبکر: نام من «عتیق» است

راهب دیگر چیست؟

ابوبکر: نام دیگرم «صدیق» است

راهب دیگر چیست

• ابوبکر: نام دیگری ندارم

• راهب: مقصود من تو نیستی، شخص دیگری است

ابوبکر: منظور تو چیست؟

راهب من همراه جمعی از روم آمده ام و بار شتر من، طلا و نقره است، منظور من از پیمودن راه طولانی و آمدن به اینجا این است که مسائلی از خلیفه پیامبر (ص) بپرسم، که اگر پاسخ صحیح داد، آئین اسلام را بپذیرم و از امر خلیفه رسول خدا (ص) اطاعت نمایم، ضمناً اموالی را با خود آورده ام تا آن را بین مسلمین تقسیم کنم. و اگر خلیفه نتوانست پاسخ دهد، به وطن باز می گردم

• ابوبکر گفت: شما باید به من امان و آزادی بدهی که مورد آزار قرار نگیرم

• ابوبکر: در امان هستی پیرس

راهب: به خبر بده: 1- آن چیست که برای خدا نیست، 2- و در نزد خدا نیست، 3- و خدا آن را نداند؟

ابوبکر در پاسخ این سه سؤال متحیر شد، پس از سکوت طولانی، به بعضی از اصحاب گفت که عمر را حاضر کنید

عمر را اطلاع دادند و به مجلس آمد، راهب رو به عمر کرد و سؤالات خود را مطرح نمود، او نیز از پاسخ درمانده شد، سپس عثمان را خبر کردند و به مسجد آمد، راهب از او پرسید، او نیز درمانده شد (همهمه در مسجد افتاد و می گفتند خدا همه چیز را می داند و همه چیز در نزد او هست، این چه (!) سؤالهای نامناسبی است که راهب می پرسد؟)

راهب گفت: اینها پیران بزرگواری هستند ولی متأسفانه به خود مغرور شده اند، سپس تصمیم گرفت تا به وطن باز گردد

در این هنگام سلمان با سرعت به حضور امام علی (ع) آمده و جریان را به او خبر داد و از آنحضرت استمداد نمود تا آبروی اسلام را حفظ کند

امام (ع) با دو فرزندش حسن و حسین (ع) وارد مسجد شد، وقتی که جمعیت مسلمین او را دیدند، شادمان شدند و تکبیر گفتند، برخاستند و با احترام، آنحضرت را به پیش خواندند

• ابوبکر به راهب گفت: کسی که تو می خواستی حاضر شد، هر چه سؤال داری از او بپرس

راهب به آن حضرت رو کرد و گفت: نام تو چیست؟

• علی: نام من نزد یهود «الیا» و در نزد مسیحیان «ایلیا» و نزد پدرم «علی» و نزد مادرم «حیدر» است

راهب: چه نسبتی با پیامبر داری؟

• علی: او برادر و پسر عموی من است و من داماد او هستم

راهب: به حق عیسی (ع) مقصود و گم شده من تو هستی، اکنون به من خبر بده: آن چیست که برای

!خدا نیست، و در نزد خدا نیست، و خدا آن را نمی داند؟

علی: آنکه برای خدا نیست، فرزند و همسر است، و آنکه در نزد خدا نیست، ظلم که در نزد او نسبت

به بندگان نیست، و آنکه خدا آن را نمی داند، شریک است که او در ملک خود آن را برای خود نمی

• داند

راهب تا این پاسخها را شنید بر خواست و زناار و کمر بند خود را باز کرد، و کنار گذاشت، و سر امام

(ع) را در آغوش گرفت و بین دو چشم آن حضرت را بوسید و گفت: گواهی می دهم که معبودی

جز خدای یکتا نیست، محمد (ص) رسول خدا است و جانشین رسول خدا (ص) و امین این امت و

معدن حکمت و این دین و سر چشمه علم و برهان هستی، نام تو در تورات «الیا» و در انجیل «ایلیا» در

قرآن، «علی» و کتابهای پیشین «حیدر» است، من تو را وصی بحق پیامبر (ص) یافتم، و تو بعد از

پیامبر (ص) سزاوار مقام رهبری می باشی، و سزاوار است که تو در این مجلس بنشینی، بگو بدانم سر

گذشت تو با این قوم چیست؟

• امام علی (ع) پاسخ خلاصه ای به او داد

آنگاه راهب بر خاست و همه اموال خود را به آنحضرت تقدیم کرد، امام علی (ع) آن را گرفت و در

همان مجلس بین مستمندان مدینه تقسیم نمود، راهب و همراهان در حالی که مسلمان شده بودند به

• وطن باز گشتند^{۶۹}

مقام علی علیه السلام در اسمانها

جمعیت بسیاری در محضر امام علی (ع) بودند، علی (ع) رو به آنها کرد و فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی، سلونی عن علم السماء فانی اعلمها زقاقاً زقاقاً و ملکاً ملکاً

قبل از آنکه از میان شما بروم، از من (مسائل خود را پرسید، سؤال کنید از من در مورد خبرهای «:

»، آسمان، چرا که من به کوچه ها و راهها و به فرد فرد فرشتگان (اهل آسمان) آگاهی دارم

مردم از حاضران گفت: «ای پسر ابوطالب! آن گونه که ادعا می کنی بگو بدانم در این لحظه، جبرائیل

»در کجاست؟

امام (ع) اندکی سرش را پایین انداخت و در اسرار فرو رفت، و سپس سر بلند نمود و فرمود: «همه

»! آسمانها را گشتم، جبرئیل را در آنجا نیافتم، گمانم ای پرسنده، جبرئیل خودت هستی

:پرسنده گفت

بَخْ بَخْ من مثلك یا ابیطالب و ربك یاهی بك الملائك: «به به تو، کیست مثل تو ای پسر ابوطالب که

»پروردگارت به وجود تو به فرشتگان مباحثات می کند^{۷۰}

از هفتاد فرسنگ دور به اینجا آمده‌ام تا هفت سوال از شما پرسم...

مردی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و گفت: از هفتاد فرسنگ دور به اینجا آمده‌ام تا هفت سوال

از شما پرسم

چه چیز از آسمان عظیم تر است؟

⁷⁰ داستان دوستان، محمدی اشتهاردی، ج 4

چه چیز از زمین پهناورتر است؟

چه چیز از کودک یتیم ناتوانتر است؟

چه چیز از آتش داغتر است؟

چه چیز از زمهریر (سرما بسیار شدید) سردتر است؟

چه چیز از دریا بی نیازتر است؟

چه چیز از سنگ سختتر است؟

:علی علیه السلام فرمود

.تهمت به ناحق از آسمان عظیم ترست

.حق از زمین وسیع تر است

.سخن چینی شخص نمام (سخن چین و بدگو) از کودک یتیم ضعیف تر است

.آز و طمع از آتش داغتر است

.حاجت بردن به نزد بخیل از زمهریر سردتر است

.بدن شخص با قناعت از دریا بی نیازتر است

.قلب کافر از سنگ سختتر است

: از حضرت علی (ع) پرسیدند

واجب و واجبت‌تر چیست؟

نزدیک و نزدیک‌تر کدامند؟

عجیب و عجیب‌تر چیست؟

سخت و سخت‌تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می‌دادید؟ حضرت علی چه جوابی داد؟

جواب

: حضرت علی (ع) فرمود

- واجب اطاعت از خدا و واجبت‌تر از آن ترک گناه است
- نزدیک قیامت و نزدیک‌تر از آن مرگ است
- عجیب دنیا و عجیب‌تر از آن محبت دنیا است
- سخت قبر است و از آن سخت‌تر، دست خالی به قبر رفتن است

روزی سه تن از علمای یهود با سوالاتی چند به نزد امیرالمومنین علی (علیه السلام) آمدند و پرسش‌هایی را مطرح ساختند و حضرت تنها به این شرط راضی به پاسخ دادن به آن‌ها گردیدند که اگر آن پاسخ‌ها را موافق با تورات یافتند هر سه تن یهودی به دین اسلام درآیند و آن‌ها پذیرفتند و مجدداً سوال‌های خود را این‌گونه مطرح نمودند:

ای مرد: قفل آسمان‌ها چیست؟

حضرت فرمودند: همانا قفل آسمان‌ها شرک به خداوند است و مرد یا زنی که مشرک باشد عمل او به سوی آسمان بالا نمی‌رود.

پرسیدند: کلید آن ها چیست؟

حضرت فرمودند: گواهی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است.

پرسیدند: کدام قبر با صاحبش راه رفت؟

حضرت فرمودند: آن قبر ماهی ای بود که یونس (علیه السلام) را بلعید و او را در دریاهاى هفت گانه گردانید.

پرسیدند: آن کیست که قوم خود را بیم داد و ترسانید، در حالی که نه از جنیان بود و نه از آدمیان؟

حضرت فرمودند: آن مورچه ی سلیمان (علیه السلام) بود که به مأموران گفت: ای گروه مأموران؛ داخل خانه های خود گردید تا توسط سلیمان و لشکریان او پایمال نگردید.

پرسیدند: پنج چیز بر روی زمین راه رفتند در حالی که در رحم خلق نشدند، آنان کدامند؟

حضرت فرمودند: آدم، حوا، ناقه ی صالح (علیه السلام)، گوسفند ابراهیم (علیه السلام) و عصای موسی (علیه السلام)

پرسیدند: صدای حیوانات چه چیزی را بیان می دارد؟

حضرت فرمودند: خروس می گوید: اذْكُرْ الله يا غافلین؛ خدا را یاد کنید ای غافلین؛ اسب می گوید: اللَّهُمَّ انصُرْ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عِبَادِكَ الْكَافِرِينَ؛ خداوندا یاری ده بندگان مومن خود را بر بندگان کافرت؛ وزغ می گوید: سُبْحَانَ رَبِّى الْمَعْبُودِ الْمُسَبِّحِ فِي لُجَجِ الْبَحَارِ؛ پاک است پروردگارم و مستحق پرستیدن است و تنزیه می کنند او را در میان دریاها.

پس آن علما که سه نفر بودند، دو نفرشان بلند شدند و شهادتین را بر زبان جاری ساختند و مسلمان گردیدند و عالم سوم آنان ایستاد و گفت: یا علی؛ آنچه از نور اسلام در دل رفیقان من افتاد در دل من

نیز افتاده است ولیکن یک مسئله ی دیگر مانده است که چون از آن پرسش نیز جوابم را بگویی بی شک مسلمان می گردم.

حضرت فرمودند: پرس.

پس آن مرد سوالاتی در باب جزئیات ماجرای اصحاب کهف بدین نحو پرسید؛

تاج پادشاهی که در زمان اصحاب کهف، حکومت می نمود از چه چیزی ساخته شده بود؟

حضرت فرمودند: نام او دقیانوس بود و تاج او از طلای مشبک بود و هفت رکن داشت و بر هر رکنی مروارید سفیدی نصب کرده بودند که در شب های تار مانند چراغ روشنایی می داد.

یهودی پرسید: نام غلامان این پادشاه چه بود؟

حضرت فرمودند: آن سه غلام که در سمت راست می ایستادند «تملیخا»، «مکسلمینا» و «منشلیا» نام داشتند و آنان که در جانب چپ بودند «مرونوس»، «دیرنوس» و «شاذریوس» نامیده شده بودند.

یهودی پرسید: نام سگ اصحاب کهف چه بود و چه نام داشت؟

حضرت فرمودند: رنگش سیاه و سفید بود و نامش «قطمیر» بود.

پس حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمودند: ای یهودی؛ آیا این پاسخ ها موافق و برابر بود با آنچه در تورات شما آمده است؟

یهودی عرض کرد: به راستی که یک حرف زیاد و کم نمودی و من شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص)

منابع:

1- قصص الانبياء راوندی: 255.

2- عرائس المجالس: 413.

* حيوۃ القلوب (تاریخ پیامبران)، ج 2، 1271-1273

از امام علی علیه السلام پرسیدند: خداوند از این همه مردمان چگونه حساب کشد، حضرت فرمودند:

كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثَرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؛

همان طور که آن همه را روزی دهد. دوباره پرسیدند: چگونه به حساب آنان رسد در حالی که او را نبینند؟ حضرت فرمودند: همان گونه که آنان را روزی می دهد و او را نمی بینند.

نهج البلاغه، حکمت 292

دانش و آگاهی آن حضرت دارای منابع متعدد است. آن حضرت دانش خود را از آن ها تحصیل کرده است:

الف: اتصال با حقیقت نبوت

آن حضرت به واسطه استعداد ذاتی، توفیقات و تاییدات الهی و مراقبت و کوشش دائمی، با علوم نبوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتصال برقرار کرد و تحت تربیت آن حضرت قرار داشت؛ همان طوری که خود حضرت به این حقیقت چنین اشاره می فرماید: «شما قرب و منزلت مخصوص مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانید. در کودکی مرا در دامن خویش می گذاشت و به سینه اش می چسبانید و در بسترش می خوابانید. بدنم به جسد مبارکش می رسید و از بوی معطر او استفاده می نمودم. لقمه را می جوید و در دهانم می گذاشت. هیچ گاه دروغ از من نشنید. خطا و اشتباهی ندید. یکی از فرشتگان بزرگ الهی همواره از وی مراقبت می نمود و به کارهای نیک و اخلاق پسندیده هدایتش می نمود. من همانند ناقه شتر که دنبال مادرش می رود، از آن حضرت پیروی می کردم. در هر روز دری از علم به رویم می گشود و از اخلاق و آداب نیک چیزی برایم آشکار می کرد. دستور می داد تا از او پیروی کنم. در هر سال مدتی در کوه «حراء» به سر می برد. جز من و خدیجه علیها السلام، کسی آن حضرت را نمی دید. در آن هنگام خانه ای در اسلام تاسیس نشده بود، جز خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام؛ و من سومین فرد آن خانواده بودم. نور وحی و (10) «رسالت را مشاهده می کردم و بوی نبوت را استشمام می نمودم

علی علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم را به روی من گشود که از هر دری، هزار در باز شد. پس هزار هزار در علم به روی من گشوده شد. به طوری که از گذشته و (11) «آینده خبر دارم و از مرگ ها و پیش آمدها و راه های قضاوت خبردارم

ب- قرآن کریم

از روایات متعدد به دست می آید که یکی از منابع و مدارک علمی آن حضرت، قرآن کریم است. آن حضرت چون از اسرار و رموز کلام الهی اطلاع کامل داشت و با شان نزول، ناسخ و منسوخ،

خاص و عام، مطلق و مقید و محکم و متشابه آیات آشنا بود، می توانست احکام و قوانین دین و معارف اسلام را از عمق آن کتاب آسمانی استخراج نماید و در اختیار مسلمانان قرار دهد. آن حضرت در این مورد می فرماید: «قرآن را به سخن آورید، ولی قرآن برای شما سخن نمی گوید. من می توانم از آن خبر بدهم. علوم گذشته و آینده در آن کتاب آسمانی موجود است. احکام و مسائل مورد احتیاج شما و تفسیر موارد اختلافان در آن کتاب وجود دارد. اگر از من پرسید، به شما یاد می (12) ده».

(ج - ارتباط با عالم غیب الهام)

از جمله منابع علمی آن حضرت، ارتباط داشتن ایشان با جهان غیب می باشد. همان طور که از روایات متعدد به دست می آید، علی علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام با پروردگار جهان و عالم غیب ارتباط داشتند و از این راه حقایقی را دریافت می کردند. خداوند به واسطه بعضی از فرشتگان به آن ها الهام می کرد. و بدین وسیله علوم و کمالات و حقایق را بر آن ها افزایه می کرد.

:امام باقر علیه السلام فرمود

علی علیه السلام به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کرد و هنگامی که مساله تازه « (13) ای پیدا می شد که در کتاب و سنت وجود نداشت، خدا حق را به آن حضرت الهام می کرد

از جمله اوصاف علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام «محدث» بودن است. محدث به این (14) معناست که فرشته ای از ناحیه خداوند برای آن حضرت حدیث می کرد

سؤال: اگر امام نیز با عالم غیب ارتباط دارد و به وسیله الهام، حقایقی را دریافت می کند، پس بین پیغمبر و امام چه فرقی است؟ علاوه بر آن، در بعضی از روایات وارد شده است که با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وحی منقطع گشت، پس این گونه روایات با سخنان گذشته ناسازگار است

جواب: گرچه در روایات فراوان، الهام و ارتباط با جهان غیب برای ائمه علیهم السلام اثبات شده است، ولی در همان روایات فرق بین پیامبر و امام بیان شده است

فرق اول این است که امام تشریع کننده نیست. و احکام و قوانین شریعت و حلال و حرام بر او وحی نمی شود بلکه آن ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد و آن حضرت آن ها را به علی علیه السلام تعلیم داد و علی علیه السلام آن ها را به امام بعدی تعلیم داد.

فرق دوم که از احادیث استفاده می شود، این است که گرچه به امام نیز الهام می شود و امام با عالم غیب ارتباط دارد، ولی وحی و الهام آن ها با وحی انبیاء فرق دارد، زیرا پیامبر رسماً با عالم غیب تماس می گیرد و فرشته وحی را مشاهده می نماید و ملکوت جهان هستی را رؤیت می کند ولی امام چنین نیست.

حارث بن مغیره می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود

عرض کردم: می فرمایید، پیغمبر بود؟

امام علیه السلام دست خود را این چنین (به بالا) حرکت داد. سپس فرمود: بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا مانند ذوالقرنین بود، مگر به شما خبر نرسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «(و او او علی علیه السلام است)»⁽¹⁵⁾. «در میان شما هم مانند ذوالقرنین هست

محمد بن مسلم می گوید: نزد امام صادق علیه السلام صحبت از «محدث» به میان آمد. آن حضرت از کجا می فهمد کلام: فرمود: محدث صدای فرشته را می شنود، ولی او را نمی بیند. عرض کردم⁽¹⁶⁾. فرشته است؟ فرمود: به واسطه آرامش خاطر و وقاری که در آن حال پیدا می کند

بنابراین بدون آن که امام، پیامبر باشد و براو وحی شود، علوم و اخبار آسمانی به وسیله الهام، یا با صدای فرشته به وی می رسد، امام شخص فرشته را نمی بیند اما پیامبر او را می بیند. امام محدث است و محدث در لغت به معنای کسی است که برای او حدیث و خبر تازه گویند. در لسان اخبار، امام را «محدث» می گویند.

تعدد معلومات علی علیه السلام

:معلومات آن حضرت را می توان به دو دسته تقسیم نمود

دسته ای از آن ها معلوماتی هستند که از شرایط امامت هستند و امامت به وسیله آن محقق می شود. این معلومات عبارت است از: علم به احکام و قوانینی که برای سعادت دنیوی و اخروی مردم ضروری می باشد، علم به اخلاق نیک و بد، علم به عقاید صحیح و ناصحیح و به طور کلی، علم به هر آن چه که برای ارشاد و هدایت انسان ها و اداره امور دنیوی و اخروی مردم لازم است؛ اعم از قوانین و احکامی که از ناحیه خداوند برای سعادت بشر نازل شده است.

دسته دوم معلوماتی هستند که شرط امامت نیستند و متخصص بودن در آن علوم، شرط امامت نیست. ولی از مطالعه در روایات وارده از ائمه علیهم السلام و روایات اهل سنت و منابع تاریخی به دست می آید که ائمه علیهم السلام نسبت به علوم مختلف آگاهی کامل داشتند. گاه دیگران را از آن دانش ها بهره مند می کردند؛ مانند گیاه شناسی، زمین شناسی، حساب، ستاره شناسی، فلسفه، نحو، تاریخ، ... داروشناسی، طب، زبان شناسی، حیوان شناسی و

دانستن این امور به منزله آن نیست که ائمه علیهم السلام از تخصص خود استفاده می کردند و خود را بی نیاز از دیگران می دانستند. بلکه ائمه علیهم السلام همانند سایر مردم شیوه رایج و عادی زندگی را طی می کردند، مثلاً با این که قیمت اجناس را می دانستند، برای تعیین قیمت اجناس به اهل خبره مراجعه می نمودند و با این که از خواص گیاهان و داروها ونحوه درمان خبر داشتند، برای معالجه بیماری ها به طبیب مراجعه می کردند.

اینک نمونه هایی از دریای بی کران معلومات امام علی علیه السلام در قالب علوم مختلف، به طور اشاره ذکر می شود

فلسفه - 1

از تحقیق در فلسفه اسلامی و مطالعه سخنان حضرت علی علیه السلام به دست می آید که آن حضرت اولین کسی از امت اسلام بود که برای بیان معارف حقه الهی از استدلال های منطقی، برهان ها و اصول فلسفه الهی استفاده کرد. آن حضرت برای بیان مقاصد فلسفی، الفاظی را استخدام و از معانی مادی و طبیعی خود مجرد ساخت. کلمات «منذ»، «قد» و «لولا»، نمونه ای از این کلمات هستند.

لايشمل بحد و لا يحسب بعد و انما تحد الادوات انفسها و تشير الالات الى نظائرها منعتها منذ القد «⁽¹⁷⁾ مية و حميتها قد الازلية و جنبتها «لولا» التكملة

خداوند) محدود به حدی نیست. (زیرا محدودیت از خواص ممکنات است، نه واجب الوجود) بالذات. و قابل شمارش نیست. (زیرا او واحد حقیقی است که دومی برایش فرض نمی شود.) و اشیاء محدود به حدود هستند و به یکدیگر اشاره دارند. (زیرا جسم هستند و اجسام یکدیگر را محدود و مورد اشاره دارند.) کلمه منذ (که برای ابتدای زمان وضع شده است.) اشیاء را از قدیم بودن منع می کند و کلمه «قد» (که اگر بر سرفعل ماضی داخل شود، زمان گذشته را به حال نزدیک می کند و اگر بر سر فعل مضارع در آید، به معنای کمی و قلت کار و فعل و به معنای «گاهی» است.) موجودات را از ازلیت و همیشه بودن به دور می کند و کلمه «لولا» (که برای ربط امتناع جمله دوم به جمله اول وضع شده است.) از کامل بودن آن ها جلوگیری می کند.

در زمان خلافت آن حضرت، دو فیلسوف یونانی و یهودی به خدمت حضرت رسیدند و پس از اندکی صحبت، از نزد آن حضرت مرخص شدند. حکیم یونانی درباره حضرت علی علیه السلام گفت: او فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر می داند. فیلسوف یهودی گفت: او به تمام جهات فلسفه⁽¹⁹⁾ ابوعلی سینا می گوید: فیلسوفی جز علی علیه السلام وجود ندارد⁽¹⁸⁾. احاطه دارد

بهترین مدرک برای به دست آوردن مبانی فکری و آرای فلسفی آن حضرت، نهج البلاغه است. کتابی که حاوی سخنان فصیح و بلیغ و ناشی از معارف الهی می باشد. در آن سخنان افکاری نهفته است که جویندگان حقیقت را در اقیانوس بی کران الوهیت به منتهای اوج می رساند. اینک به طور خلاصه، به بعضی از مطالب، مسائل و اصطلاحات فلسفی موجود در نهج البلاغه اشاره می شود:

کیف، توحید، مثل، تشبیه، صمد، وهم، مصنوع، معلول، فاعل، قضاء، قدر، غنی، وجود، عدم، ابد، ازل، شعور، ضد، نور، ظلمت، تباین، حد، حرکت، سکون، حدوث، ذات، غیریت، نهایت، غایت، قدیم، ظاهر، باطن، سبق، مساوی، انشاء، اختراع، ابداء، کائن، معیت، عالم ماده، عالم مجردات، عینیت صفات باذات، صفات ثبوتی و صفات سلبی، حکیم، هستی، هدف مند است، تمام کمالات مال خداست، مرکب نیست، جسم نیست. قابل تشبیه نیست، ذاتش قابل توصیف نیست، قابل شناخت

نیست. قابل تغییر نیست، عینیت پذیر نیست، معلول نیست، محیط بر همه چیز است، منزله از نقص است (20) ... و

علم نحو -2

علی علیه السلام بنیانگذار علم نحو می باشد ابوالاسود دؤلی می گوید: خدمت علی علیه السلام رسیدم، او را در حال تفکر و اندیشه دیدم، گفتم: ای امیرالمؤمنین! در چه چیزی تفکر می کنی؟ فرمود: شنیده ام در دیار شما کلمات را اشتباه تلفظ می کنند. از این رو خواستم کتابی در اصول عربیت بنویسم. عرض کردم: اگر این کار را بکنید، لغت عرب را زنده و حفظ نموده اید. بعد از 3 روز، به خدمت ایشان رسیدم. حضرت صحیفه ای را به من داد که در آن آمده بود

بسم الله الرحمن الرحيم، الکلام کلمه اسم و فعل و حرف، فالاسم ما انبا عن المسمى و الفعل ما انبا «
» عن حركة المسمى و الحرف ما انبا عن معنى ليس باسم و لا فعل

سپس به من فرمود: این را پی گیری کن و هر آنچه برای رخ داد (از قواعد) در آن بیاور و بدان ای ابوالاسود که اشیاء بر سه گونه هستند: ظاهر، مضمَر و چیزی که نه ظاهر است و نه مضمَر

ابوالاسود می گوید: من چیزهایی را جمع کردم و بر حضرت عرضه داشتم که از جمله این ها حروف ناصبه بود: «ان، ان، لیت، لعل و کان» اما «لکن» را ذکر نکردم. حضرت به من فرمود: چرا لکن را ترک کردی؟ گفتم: خیال کردم از حروف ناصبه نیست. فرمود: لکن هم از حروف ناصبه (21) است.

گیاه شناسی و طبابت -3

و گاه به طبابت بعضی از امراض می پرداخت. آن حضرت (22). آن حضرت از حاذق ترین اطباء بود در موارد متعدد به گیاهان مختلف و آثار متفاوت آن ها در پیشگیری از امراض و یا درمان آن ها اشاره می فرمود: که حاکی از اطلاع کافی و کامل آن حضرت در مورد برخی گیاهان و خواص آن ها و نیز

درمان بیماری ها توسط آن ها می باشد. از آن حضرت درباره فواید گل خطمی، سیب، به، مویز، سخنانی نقل شده است⁽²³⁾... خرما، بنفشه، کاسنی، کندر، اویشن، عناب، عدس و

جانورشناسی -4

از جلوه های دانش علی علیه السلام، اطلاعات فراوان و دقیق آن حضرت در مورد حیوانات، پرندگان و حشرات می باشد. آن حضرت گاه طوری در مورد جانوران بحث می نمود که گویی سال ها فقط در مورد همین موضوع مطالعه نموده و عمر خود را صرف همین مورد کرده است. از استخوان بندی، جثه، سرعت، رنگ، زیبایی، تولید مثل و... حیوانات با اطلاع بود. آن حضرت مطالبی درباره طاووس،⁽²⁴⁾ فیل، مورچه، ملخ، ماهی و خفاش گفته است

آن حضرت در فرازی از نهج البلاغه، در مورد «ملخ» چنین می فرماید: «و اگر می خواهی در باره ملخ بگو که خداوند سبحان برای آن دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه تابان برافروخته و گوش پنهان برایش قرار داده و دهن مناسب برایش گشوده و برای آن حس توانا قرار داده و دو دندان که به وسیله آن (گیاه را) چیده و جدا می کند، و دو داس که با آن می درود... در حالی که جثه و تن آن به اندازه⁽²⁵⁾ یک انگشت باریک نیست

قرآن شناسی و تفسیر -5

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اولین کسی که با حقیقت قرآن و شئون آن ارتباط علمی داشته است، علی علیه السلام بود. آن حضرت حقیقت قرآن را از منبع اصلیش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرد. هر آیه ای که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می شد، آن را بر علی علیه السلام قرائت می فرمود و دستور می داد تا حضرت آن را املا نماید. علی علیه السلام می فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله تاویل آیات و تفسیر آن ها، ناسخ و منسوخ آن ها، محکم و متشابه آن ها، خاص و⁽²⁶⁾ عام آن ها و این که کجا نازل شده و در چه موردی نازل شده است، را به من تعلیم داد

فصاحت و بلاغت -6

علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فصیح ترین و بلیغ ترین عرب ها بود. این مطلب را در سخنان آن حضرت می توان یافت. سخنان آن حضرت دارای جذبه منحصر به فرد و حلاوت و شیرینی خاصی است. اجزای سخنان او متناسب و به هم پیوسته و در جمال صورت و کمال معنا به هم مرتبط و پیوند خورده است. بلاغت و فصاحت کلام او نشان در قوت فکر و توانایی ذهنی و کثرت علمی و فوق العاده آن حضرت می باشد؛ زیرا با داشتن آن ها می توان دقایق معانی را در حافظه خود حاضر کرد و آن را به طور روان در قالب الفاظ مانوس و جذاب بیان نمود.

آن حضرت در سخنوری، کار را به اعجاز رساند، به طوری که گاه خطبه هایی را ایراد می نمود که در آن ها حرف «الف» و یا علامت «نقطه» نبود، از باب نمونه از خطبه ذیل که در آن هیچ نقطه به کار برده نشده است، چند سطری بیان می شود: «الحمد لله الملك المحمود المالك الودود و مصور کل مولود و مآل کل مطرود و ساطح المهار و مؤطل الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار عالم الاسرار و مدرکها مدمر الاملاک و مهلکها و مکور الدهور و مکررها و مورد الامور و مصدرها عم (27) «...سماحه و کمل رکابه و همل و طاع السؤال و الامل و اوسع الرمل

ستاره شناسی -7

علی علیه السلام تنها در مورد موجودات زمینی اطلاع نداشت، بلکه در مورد مخلوقات آسمانی یعنی ستارگان و کیفیت خلقت آسمان ها و آثار ستارگان و نظم حاکم بر آن ها نیز اطلاع کامل (29). او زیرک ترین فرد در علم نجوم بود (28). داشت

آن حضرت در مورد یکی از آثار ستارگان می فرماید: «جعل نجومها اعلاما يستدل بها الحيران فی خداوند) ستاره های آن ها را نشانه ها قرار داد تا شخص حیران و (30) «مختلف فجاج الاقطار. سرگردان در آمد و شد راه های گشاده اطراف زمین به آن ها راه جوید

امام علی علیه السلام در مورد نظم حاکم بر ستارگان چنین می فرماید: «هذه النجوم التي فی السماء این ستارگان که در آسمان ها می بینید، شهرهایی هستند (31) «مدائن مثل المدائن التي فی الارض. مانند شهرهای زمین

استخراج نیرو -8

از جمله جلوه های دانش علی علیه السلام توانایی علمی بر استخراج انرژی و نیروی برق و امثال آن ها می باشد. روزی حضرت علی علیه السلام و کمیل کنار آبی ایستاده بودند. حضرت اشاره به آن آب ای کمیل! اگر بخواهم از ⁽³²⁾ «کرد و فرمود: «یا کمیل! لوشئت ان اصیر من هذا الماء نورا لفعلت. همین آب نور بسازم، هرآینه می توانم

علم غیب -9

از روایات متعدد به دست می آید که علی علیه السلام دارای علم غیب بود و از حوادث گذشته و آینده اطلاع داشت. اینک فهرست نمونه هایی از اخبار غیبی حضرت در این جا ذکر می شود

خبر از قتل امام حسین علیه السلام، خبر از فرمانده سپاه، گمراه شدن حبیب بن حمار، خبر از کشته شدن اعیانی باهله توسط حجاج، خبر از شهادت عمرو بن حمق، خبر از به دار آویخته شدن جویریه و میثم تمار، خبر از قطع دست و پای رشید هجری، خبر از کشته شدن خوارج توسط آن حضرت، خبر ⁽³³⁾ از غرق شدن بصره، خبر از حمله تاتارها و امثال آن ها

آگاهی از ایمان و نفاق مردم -10

آن حضرت دوستان و شیعیان خود و مؤمنان را از سایر مردم تشخیص می داد. امام صادق - فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم که من شما را دوست دارم! حضرت فرمود: دروغ گفتی. آن گاه آن مرد (با حالت تعجب) به حضرت عرض کرد: ⁽³⁴⁾ سبحان الله! مثل آن که آنچه در باطن من است، را می داند

تسلط بر زبان ها -11

چند چیز از ناحیه خداوند سبحان به آن حضرت عطا شده بود که از جمله آن ها «فصل الخطاب» ⁽³⁵⁾ بود.

هروی می گوید: امام صادق علیه السلام با تمام مردم به وسیله زبان خود آن ها صحبت می کرد. به خدا قسم که او فصیح ترین مردم و داناترین آن ها نسبت به تمام زبان ها و لغات بود. روزی به او عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من از آگاهی شما نسبت به این لغات - با این که اختلاف زیاد باهم دارند. - در تعجب هستم. حضرت فرمود: ای اباصلت! من حجت خدا بر خلق هستم و حجت باید لغات آن ها را بداند. آیا به تو نرسیده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: که به او «فصل الخطاب»⁽³⁶⁾ داده شده است؟ آیا فصل خطاب چیزی جز معرفت لغات است؟

عبدالله بن مسعود می گوید: روزی نزد علی علیه السلام بودم، ناگاه مردی را دیدم که می گفت: چه کسی مرا به شخصی راهنمایی می کند تا از علم او بهره مند گردم؟ او از کنار ما عبور کرد. من او را صدا زدم و گفتم: ای آقا! آیا شنیده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها؛ من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است»

او گفت: آری، شنیده ام. گفتم: پس به کجا می روی؟ این شخص، علی ابن ابی طالب علیه السلام است. آن مرد به حضور علی علیه السلام آمد. امام علی علیه السلام به او فرمود: اهل کجا هستی؟ او گفت: اهل اصفهان هستم. (علی علیه السلام از بعضی از خصائص اهل اصفهان آن روز یاد کرد). مرد اصفهانی گفت: بیش تر بیان کنید. امام علی علیه السلام به زبان اصفهانی به او فرمود: «اروت این وس؛»⁽³⁷⁾ امروز همین بس است

آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی -12

امام صادق علیه السلام فرمود: صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله طبق این روایت و روایات⁽³⁸⁾؛ واگذار شد و آن حضرت آن ها را به علی علیه السلام به امانت سپرد فراوان دیگر، تمام کتب آسمانی نزد آن حضرت بود و آن حضرت از مضمون آن ها آگاهی کامل داشت، همان طوری که علی علیه السلام فرمود: «می توانم بین اهل تورات با تورات، بین اهل انجیل با انجیل،»⁽³⁹⁾ «انجیل، بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت کنم

آگاهی نسبت به حرفه ها و صنایع -13

محمد باقر مجلسی قدس سره، نویسنده بحارالانوار می گوید: در این که معصومین علیهم السلام نسبت به صنایع آگاه بودند، شکی نیست و روایات فراوان براین مطلب دلالت دارند. از طرفی، حجت خدا نبایستی جاهل نسبت به مساله ای باشد و نیز بیش تر صنایع، منسوب به انبیاء علیهم السلام معلوم است که علم انبیاء علیهم السلام به ائمه اطهار علیهم السلام از جمله علی علیه السلام⁽⁴⁰⁾ هستند. رسیده است. پس آن حضرت نسبت به صنایع اطلاع کافی داشته است.

تاریخ -14

حضرت علی علیه السلام آگاهی کامل نسبت به تاریخ داشت. تاریخ به معنای علم به وقایع، حوادث، اوضاع و احوال انسان ها در گذشته؛ تاریخ به معنای علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی های گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می آید و تاریخ به معنای علم به تحولات جامعه ها از مرحله ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر آن تحولات و تطورات ازموری است که آن حضرت نسبت به آن علم داشت. از این رو آن حضرت در موارد متعدد و به مناسبت های مختلف، مردم را به مطالعه تاریخ و تعقل و تدبر در آثار گذشتگان و عبرت گیری از آن ها در فرازی از سخنان آن حضرت خطاب به امام حسن علیه السلام چنین آمده⁽⁴¹⁾. دعوت می کند است: «ای پسرک من! و اگر چه من عمر (دراز) نکردم (مانند) عمر کسانی که پیش از من بودند (ولی) در کارهای ایشان نگریسته ام، در اخبارشان اندیشه نمودم، در بازمانده هایشان سیر کردم، چنان که (مانند) یکی از آنان گردیدم، بلکه به سبب آنچه از کارهای آن ها به من رسید، چنان شد که من با اول تا آخرشان زندگی کرده ام. پس پاکیزگی و خوبی کردار آن ها را از تیرگی و بدی و سود آن ها⁽⁴²⁾». را از زیانشان پی بردم

علم حساب -15

همان طور که از بعضی قضاوت های آن حضرت برمی آید، آن حضرت در علم حساب نیز دارای اطلاع کامل بود و گاه برای حل مشکلات اجتماعی از آن استفاده می کرد. علامه مجلسی می گوید: (43) آن حضرت بیش از همه از علم حساب بهره داشت

علم عروض -16

سرمنشا علم عروض نیز همانند علوم دیگر، بیت با برکت آن حضرت بود. به گفته علامه مجلسی قدس سره سرچشمه علم عروض، امام علی علیه السلام بود. روایت شده است که خلیل بن احمد «علم عروض» را از یکی از اصحاب مرتبط با امام باقر علیه السلام و یا مرتبط با امام سجاد علیه السلام (44) فراگرفت و برای آن اصولی وضع کرده است

هندسه -17

آن حضرت در علم هندسه نیز تخصص کافی داشت، بلکه از داناترین مهندسان بود، همان طور که بارها از این رشته برای حل معضلات اجتماعی استفاده کرد، مثل وزن کردن غل و زنجیرهایی که در (45) «پای یک برده بود، بدون آن که آن ها را از پای او باز کند و نیز وزن کردن «فیل»

علوم نظامی -18

علی علیه السلام نسبت به علوم نظامی و فنون جنگ آوری نیز تخصص کافی داشت، تاجایی که وقتی در مورد آن حضرت گفته شد که: «او مرد شجاعی است ولی علم جنگ کردن را نمی داند.» فرمود: «آیا هیچ یک از آنان ممارست و جدیت مرا در جنگ دارد و پیشقدمی و ایستادگی اش بیش تر از من (46)؟! است؟»

ذکر نامه آن حضرت به یکی از لشکریانش هنگام ارسال لشکر به سوی دشمن تسلط علمی آن حضرت نسبت به فنون نظامی و طریقه جنگ با دشمن را بهتر روشن می کند. آن حضرت می فرماید: «پس هرگاه به دشمن برخوردید، یا دشمن به شما برخورد، باید که لشکرگاه شما در جاهای بلند یا دامنه کوه ها یا کنار رودخانه ها باشد تا برای شما کمک باشد. (از دسترسی آنان) جلوگیری باشد و باید

جنگ شما از یک سویا دو سو باشد. و برای خودتان در بلندی کوه ها و لای تپه های مسطح، پاسبانان و دیدبانانی بگذارید تا دشمن، به طرف شما نیاید... و از جدا شدن و پراکندن پرهیزید. پس هرگاه فرود آمدید، همگی فرود آیید و هرگاه کوچ نمودید، همگی کوچ نمایید و چون شب شما را⁽⁴⁷⁾ «فرا گرفت، نیزه ها را گرداگرد خود قرار دهید تا دشمن به شما شیخون نزند

:پی نوشتها

- 1- بحارالانوار، ج 39، ص 37
- 2- اصول کافی، ج 1، ص 373
- 3- کنز العمال، خ 3279، ص ؟
- 4- نورالثقلین، ج 4، ص 16
- 5- بحارالانوار، ج 37، ص 427
- 6- اصول کافی، ج 1، ص 393
- 7- بحارالانوار، ج 26، ص 116
- 8- همان، ص 109
- 9- زندگانی حضرت علی (ع)، ص 8 و 9
- 10- نهج البلاغه، خطبه 234، ص 811
- 11- نیایع الموده، ص 77؛ کنز العمال، خ 36500 و نور الثقلین، ج 4، ص 444
- 12- نهج البلاغه، خطبه 157، ص 499
- 13- بحارالانوار، ج 26، ص 55
- 14- اصول کافی، ج 2، ص 14

همان، ص 10-15

بحارالانوار، ج 26، ص 16-28

نهج البلاغه، خ 228، ص 17-742

علی کیست؟ ص 18-199

بحارالانوار، ج 40، ص 19-165

نهج البلاغه، خطبه 1، 90، 100، 63، 49، 178، 152، 162، 181، 20-228

کنز العمال، خ 456 و 269 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقدمه ج 1، ص 20-21

بحارالانوار، ج 40، ص 22-168

تحف العقول، ص 100 (حدیث اربعه)؛ وسائل الشیعه، ج 17، ابواب اطعمه مباحه -23

نهج البلاغه، خطبه، 154، 164 و 227-24

همان، خطبه 227، ص 25-739

تحف العقول، ص 26-196

علی کیست، ص 27-204

نهج البلاغه، خطبه 181 و 227-28

بحارالانوار، ج 40، ص 29-166

نهج البلاغه، خطبه 181، ص 30-589

علی کیست، ص 31-199

التکامل، ج 3، ص ، به نقل از علم امام، ص 32-141

- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 286-294; الكامل فى التاريخ، ج 3، ص 174 و 33-
نهج البلاغه فيض، خطبه، 12
- بحار الانوار، ج 26، ص 119-34
- همان، ص 141-35
- همان، ص 190-36
- همان، ج 41، ص 301-37
- همان، ج 26، ص 185-38
- همان، ص 183-39
- همان، ص 193-40
- نهج البلاغه، خطبه 98-160، 221-234 و نامه 31-41
- همان، نامه 31، ص 913-42
- بحار الانوار، ج 40، ص 168-43
- همان، ص 164-44
- همان، ص 165 و 166-45
- همان، خطبه 27، ص 97-46
- همان، نامه 11، ص 854⁷¹-47